

مسایل کارگری

کار کودکان افغانی

در صفحه ۶

اعلامیه هیات سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در باره نتایج هشتمین دوره

انتخابات ریاست جمهوری ایران

جشن اصلاحات هبارک

برای پیشبرد اصلاحات به پیش

در صفحه ۲

جنبش هویت خواهی قومی

در بطن جنبش اصلاحات

و هم راستا با آن است

در صفحه ۵

ال - اس - دی

در جام ساقی خیابانی

در صفحه ۷

پذیرش حق عدم شرکت

در انتخابات

بایبندی به دموکراسی ایجاب می‌کند که حق مخالفین شرکت در

انتخابات به رسمیت شناخته شود شرایطی فراهم شود که آنها

بتوانند بدون واژه از بیکرد و حبس، نظرات خود را طرح و

تبلیغ نمایند.

در صفحه ۳

در این شماره

اصلاح یا انقلاب: یک تردید ریشه‌دار

جهان ولایت‌پور

در صفحه ۸

انتخابات اصلی و اعلام ننگشته هنوز پیش روست

سعید معمار حسینی

در صفحه ۸

سه گرایش پس از شکست

حشمت رئیسی

در صفحه ۹

شرح حکومت ارتجاعی، نقد عملکرد بخشی از ابوزیسیون

علی اکبر مهرزاد

در صفحه ۱۰

«...و باز هم: نه!!!»

فرهاد عرفانی

در صفحه ۱۰

پیروزی بزرگ جنبش اصلاحات

۲۱/۶ میلیون نفر به تداوم اصلاحات رای دادند

● محمد خاتمی ۲۱/۶ میلیون و ۹۰۰ کاندیدای دیگر در مجموع ۶ میلیون رای آوردند

● احمد توکلی کاندیدای غیررسمی تمامیت‌گرایان تنها ۱۵ درصد آرا را بدست آورد

● ۶۷ درصد از واجدین شرایط رای در انتخابات شرکت کردند. ۱۴ میلیون نفر از شرکت در انتخابات اجتناب ورزیدند

● مردم در شهرهای مختلف کشور پیروزی‌اشان را جشن گرفتند

● در انتخابات میان دوره‌ای از بین ۱۵ نفر، ۱۰ نماینده دوم خردادی دیگر وارد مجلس شدند

این بار هم پیش‌بینی‌ها بهم ریخت. برخلاف پیش‌بینی‌ها خاتمی توانست ۷۷ درصد آراء را بدست آورد. نظرسنجی‌هایی که قبل از انتخابات صورت گرفته بود، حداکثر رقم رای وی را ۷۰ درصد نشان می‌داد.

اولین بار است که کاندیدائی در دور دوم ریاست جمهوری توانسته است بیش از دوره اول رای مردم را اخذ کند. خاتمی در دوره قبل با کسب ۲۰ میلیون از مجموع ۲۹ میلیون رای توانست به پیروزی ۶۹ درصدی در مقابل رقیب اصلی خود ناطق نوری دست یابد و این بار با کسب ۲۱/۶ میلیون از ۲۸ میلیون رای به پیروزی ۷۷ درصدی دست یابد.

احمد توکلی کاندیدای غیررسمی مخالفین اصلاحات با اختلاف فاحش در رده دوم قرار گرفت و تنها ۱۵ درصد آرا را بدست آورد. او نتوانست برخلاف بار پیش که رقیب جدی برای رئیس جمهور وقت (هاشمی رفسنجانی) ظاهر شد، درصدد بلای از آرای به صندوق ریخته

را بخود اختصاص دهد. او حتی نتوانست در رقابت و جایگاه کاندیدای دوره قبلی تمامیت‌گرایان - علی‌اکبر ناطق نوری - که رای ۳۰ درصد شهروندان را پسوی خود جلب کرده بود، جلوه کند. احمد توکلی به همراه ۸ کاندیدای دیگر تنها ۶ میلیون رای بدست آوردند. این امر نشانه آشکار کاهش آراء مخالفین اصلاحات و مخالفت اکثریت مردم با اقدامات آنها در طی چهار سال اخیر است.

فلاحیان ۲۰/۲ درصد یعنی فقط ۵۵ هزار در سرتاسر ایران رای آورد و ششانی در مقام سوم تنها ۲/۶۲ درصد آراء را جلب کرد.

کاهش تعداد شرکت‌کنندگان

در انتخابات ۱۸ خرداد درصدد آرای شرکت‌کنندگان نسبت به سال ۷۶ پائین تر بود. چهار سال قبل از مجموع حدود ۳۴ میلیون واجدین شرایط بیش از ۲۹ میلیون نفر پای صندوق‌های رای رفتند. این بار از مجموع ۴۲ میلیون شهروند ایران صاحب رای، ۲۸ میلیون تن آرای خود را

به صندوق‌ها ریختند. یعنی میزان مشارکت مردم ۶۷ درصد بود و حدود ۱۴ میلیون نفر در انتخابات شرکت نکردند، میزان شرکت‌کنندگان در انتخابات با وجود افزایش ۷ میلیون واجد



مردم - سالاری و آزادی است عرضه کنند. خاتمی در این پیام ضمن تبریک به یکایک مردم ادامه در صفحه ۲

آنها اختلافاتی که برپژه در مورد صندوق‌های جدید و تمدید ساعات اخذ رای میان این دو نهاد روی داد، منجر به آن شده که

شرایط رای دادن، یک میلیون نفر نسبت به دوره قبل کاهش یافت. دست‌اندرکاران برگزاری

چه حکومتی به زندان‌های مخفی نیاز دارد؟

قرار داشت و اکنون تعطیل شده است. خونی‌هیچین از بازداشتگاه حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی به عنوان محل نگهداری شهروندان محکوم‌شده مناطق تهران و زندان ۳۶ حفاظت اطلاعات ارتش نام برده است. حکومتی به زندان‌های مخفی نیاز دارد که می‌خواهد مخالفان و منتقدان خود را به دور از نظارت افکار عمومی، شکنجه و سرکوب کند. آنچه آقای خونی‌هیچین ارتباط با نحوه رفتار با دانشجویان زندانی و ادامه در صفحه ۳

دائم و مستمر و نه دقیق و قانونی است. به گفته خونی‌هیچین زندان بود که سحابی و افشاری را مایه‌ها زیر بازجویی و در سلول انفرادی نگه‌داشته‌اند. نماینده مجلس می‌گوید «دو بازداشتگاه ۲۰۹ در درون زندان اوین وجود دارد که تا شهریور ۷۹ حتی رئیس زندان اوین نیز اجازه ورود به آن را نداشت». وی می‌افزاید بازداشتگاه توحید (کمیته مشترک سابق) تا زمان بازدید نمایندگان مجلس از جمله همین بازداشتگاه‌های غیرقانونی بود که در اختیار وزارت اطلاعات

سخنان آقای اکبر موسوی خونی‌هیچین نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی در باره بازداشتگاه‌های مخفی، بسیار افشاگرانه بود. آقای خونی‌هیچین می‌گوید «به تعداد دستگاه‌های نظامی و امنیتی و حتی دستگاه‌های غیرنظامی و غیرامنیتی، بازداشتگاه مخفی وجود دارد». این نماینده مجلس افزوده است زندان‌های ۶۶ و حشمیه ارتش به علت عدم نظارت سازمان زندان‌ها بر آنها، غیرقانونی‌اند و نظارت این سازمان بر زندان ۵۹ واقع در پادگان عشرت‌آباد سپاه نیز نه

تیم‌های ملی کشتی آزاد و فرنگی ایران، قهرمان آسیا شدند

یک نقره و دو برنز و کسب ۷۵ امتیاز در بین ۱۵ کشور شرکت‌کننده به مقام قهرمانی رسید. در این رشته، تیم مغولستان، میزان این رقابت‌ها، با کسب ۷۲ امتیاز به نایب قهرمانی و تیم هندوستان به مکان سومی دست یافتند. ما به سهم خود این پیروزی را به کشتی‌گیران و مردم کشورمان تبریک می‌گوئیم. □

سه نقره و کسب ۷۰ امتیاز، پس از سال‌ها مقام قهرمانی کشتی فرنگی آسیا را از آن خود کردند. همزمان، رقابت‌های پانزدهمین دوره پیکارهای کشتی آزاد قهرمانی آسیا نیز در سالن بایان‌مونخ شهر اولان‌باتور مغولستان در جریان بود که پایان این رقابت‌ها نیز با قهرمانی تیم ملی کشورمان به همراه بود. این تیم با کسب پنج مدال طلا،

پانزدهمین دوره پیکارهای کشتی فرنگی و آزاد قهرمانی آسیا، در شهر اولان‌باتور مغولستان برگزار شد. تیم ملی کشتی فرنگی کشورمان در میان ۱۵ کشور شرکت‌کننده موفق شد به قهرمانی این رشته از رقابت‌ها دست یابد. کشتی‌گیران کشورمان موفق شدند در بین تیم‌های این ۱۵ کشور با تصاحب چهار مدال طلا،

سرمقاله

مردم انتخابات را به رفراندوم

بر له اصلاحات فرارویاند

جنبش اصلاحات دیگر بار به نیروی بزرگ دست یافت. ۲۱/۶ میلیون از مردم کشور ما به اصلاحات و جنبش اصلاحات رای دادند و انتخابات را به رفراندوم بر له اصلاحات فرارویاند.

مردم با حضور وسیع در این انتخابات و انتخاب خاتمی نشان دادند که خواهان تداوم و تعمیق اصلاحات هستند.

اصلاحات از حمایت گسترده مردم برخوردار است. گزینه اکثریت مردم اصلاحات و عزم و اراده عمومی بر استقرار مردم‌سالاری در جامعه ما است. انتخابات ۸۰ نشان داد که جنبش اصلاحات مداوما نیرو می‌گیرد و گروه‌های وسیع‌تری از جامعه را به جانب خود جلب می‌کند.

نیروی اصلاحات در جامعه ما تنها میزان رای‌دهندگان به خاتمی نیست. بخش قابل ملاحظه‌ای از گروه‌های اجتماعی که از شرکت در انتخابات اجتناب ورزیدند، نیروی جنبش اصلاحات هستند. آنها در اعتراض به عملکرد خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی به پای صندوق‌های رای نرفتند. اگر اصلاحات تداوم و تعمیق یابد و خاتمی در جهت پیشبرد اصلاحات گام‌های مؤثری بردارد، بخشی از آنان دوباره به صفوف جنبش اصلاحات بخواهند گشت و جنبش قوی‌تر و تنومندتر خواهد شد.

شکست تمامیت‌گرایان

تمامیت‌گرایان در چند ماه اخیر با اتخاذ تاکتیک‌های مختلف کوشیدند از میزان شرکت‌کنندگان در انتخابات بکاهند و حمایت وسیعی از آنها نشانه این امر بود. مخالفین اصلاحات تماماً می‌کوشیدند که انتخابات ۸۰ به شکست سنگین آنها منجر نگردد.

اما مردم تاکتیک‌های آنها را خنثی کردند و بار دیگر شکست سنگینی را بر آنها تحمیل نمودند. ۹ نفر کاندیدای محافظه‌کاران قادر نشدند در مجموع بیش از یک چهارم آرای خاتمی را کسب کنند. تبلیغات جناح تمامیت‌گرا در هفته‌های اخیر به نفع احمد توکلی سمت گرفته بود. برای مردم مشخص بود که توکلی کاندیدای اصلی مخالفین اصلاحات است. با وجود تبلیغات گسترده به نفع وی و هزینه‌های تبلیغاتی سنگین، توکلی تنها ۱۵ درصد آرا را بدست آورد. ادامه در صفحه ۲

یادداشت

خاتمی و کابینه آینده

بعد از پیروزی چشمگیر خاتمی اولین موضوعی که در مقابل او قرار دارد، کابینه و انتخاب وزرا است. بالطبع کابینه نیز همانند سایر مسائل به چالش بین اصلاح‌طلبان و مخالفین آن‌ها تبدیل خواهد شد. در این مورد بطور ویژه بین خاتمی و ولی فقیه مقام ریاست جمهوری قدرتمند را بر نمی‌تابد، او حاجب‌الدوله می‌خواهد که دستوراتش را فرمان برد. انتخاب کابینه برای خاتمی هم نخستین زور آزمایی با مخالفین اصلاحات در دوره دوم ریاست جمهوری است. اما باید توجه کرد که ۲۱ میلیون ایرانی که به خاتمی رای داده‌اند، با دقت عملکرد خاتمی در این زمینه را بی می‌گیرند تا ببینند که آیا خاتمی در شیوه‌های بازنگری می‌کند و یا همانند روال قبلی می‌خواهد در تعیین کابینه‌اش تأییدیه ولی فقیه را بگیرد و آن کس را که او نپسندد، کنار بگذارد و سراغ کسان دیگری برود که بالاخره نظر ولی فقیه تأمین گردد و یا این که مستقلاً می‌خواهد کار و همکاران خود را برگزیند؟ باز سؤال مهمتر و اساسی‌تر مطرح است که این بار هم کابینه از همان کسانی تشکیل خواهد شد که سال‌ها سرکار بودند و یا با چهره‌های جدید و خارج از کادر حکومتی؟ از ابتدای حیات جمهوری اسلامی تاکنون به گفته روزنامه‌نگاران مسئولیت‌های مهمی بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر دست به دست شده است. چه در دوره نخست‌وزیری موسوی و چه در دوره‌های ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی، تفاوت تنها در جابجایی این عده بوده است. کسانی از این عده را از مقام‌هایشان برداشته‌اند و در نظام‌های دیگر گماشته‌اند و کسان دیگری از این عده را در آن مقام‌ها قرار داده‌اند.

گرددش نخبگان در حیات جمهوری اسلامی بشدت کند، انحصاری و در محدوده دایره تنگ بوده است. در جامعه‌ای که این همه صاحب‌نظر، سیاستمدار، کارشناس و متخصص وجود دارد، محدودشدن امورات در دست عده معین قاعده‌بار است بخشی از آن چند صد نفر امتحان بی‌کفایتی خود را داده و در زمان مسئولیت خود ضربات کاری بر کشور وارد آورده‌اند. اما بجای پاسخ‌گویی به علت روابطشان با سران حکومت و یا بخاطر حفظ نظام مجدداً از یک مسئولیت به مسئولیت دیگر انتقال یافته‌اند بارها مشاهده شده است که مسئولین دارای پرونده مالی و سوءاستفاده بوده ولی بجای توبه و محاکمه به مقامی دیگر و گاه مقام بالاتر ارتقا یافته است. هزاران مدیر پخته و باتجربه، سیاستمداران برجسته و متخصصان باارزش در کشور در عرصه‌های مختلف مشغول فعالیتند. اگر این عناصر در سطح وزرا و در سطوح بالا و میانی وزارتخانه‌ها و دیگر نهادهای به کار گرفته شوند، اگر از تجربیات و نظرات آن‌ها بهره گرفته شود، بی‌تردید از مشکلات عظیم کشور در زمینه‌های مختلف کاسته شده و کشور به نحو بهتری اداره خواهد شد. بخشی از تخریبی که در طی بیست سال صورت گرفته است ناشی از قرار گرفتن افراد نالایق و بی‌کفایت در راس امور کشور بوده است.

خاتمی در انتخاب وزرا و مشاورین و کادرهای خود می‌تواند نشان دهد که تا چه حد پایبند شعاری است که طرح نموده است. یعنی ایران برای ایرانیان. این شعار کابینه خاتمی را در بر می‌گیرد. انتخاب اعضای کابینه نشان خواهد داد که آیا او مصمم است حلقه تنگ ۸۰۰ - ۷۰۰ را بشکند، بخشی از همکاران خود را از میان عناصر توانمند و کارا که در خارج از طیف حکومتیان هستند، انتخاب کند یا این که آن‌ها هنوز «نامحرم» و «غیرخودی» برود جانی برای آن‌ها در کادر حکومتمکران نیست. ترکیب کابینه باز نشان خواهد داد که او تا چه اندازه به جوانان توجه دارد و از میان قشر جوانان همکارانی را برمی‌گزیند و یا این که باز نسل برآمده از انقلاب تمام امور را به دست خواهند گرفت.

خاتمی در هفته‌های اخیر باز هم از حقوق زنان و از فراهم آوردن امکانات برای حضور آن‌ها در عرصه‌های مختلف صحبت کرد. او در دوره قبلی تنها به انتخاب یک معاون رئیس‌جمهور اکتفا نمود و فشارهایی که از جانب نیروهای اقتدارگرا اعمال می‌شد، تن داد. این بار باز باید دید که خاتمی وزیر و یا وزرائی از میان زنان برخواهد گزید و یا کابینه‌ای را تماماً با ترکیب مردانه مفض خواهد کرد.

در چهار سال گذشته مشخص شد که خاتمی در دوره قبلی ترکیب ناهمگون دارای اداره اقتصادی کشور انتخاب کرده است. تفاوت دیدگاه‌ها و سیاست‌ها در عرصه اقتصادی در کابینه خاتمی بارها بروز کرد. این ناهمبستگی در عدم موفقیت‌های خاتمی در عرصه اقتصادی موثر بود. در ترکیب کابینه آینده روشن خواهد شد که خاتمی تا چه اندازه بر این موضوع آگاه بود و چه اهمیتی برای کابینه هماهنگ قائل است.

بی‌تردید انتخاب کابینه کار، توانمند و معتقد به اصلاحات می‌تواند در پیشبرد برنامه اصلاحات موثر افتد و بخشی از مشکلات جامعه را حل کند و از بار رنج مردم بکاهد. خاتمی در دوره قبلی مانع مجلس شورای دوره پنجم را در مقابل داشت. ولی این بار با مجلس اصلاح‌طلب مواجه است که در پیشبرد اصلاحات با وی همسو است.

همسویی قوه مقننه و مجریه دست خاتمی را در کنار گذاشتن وزرای نالایق و انتخاب عناصر شایسته و لایق باز می‌گذارد. در ماه‌های آتی مشخص خواهد شد که خاتمی مصمم است یا کابینه‌ای هماهنگ و توانا دوره دوم ریاست جمهوری‌اش را آغاز کند و یا با کابینه‌ای ناهمبستگی و ضعیف.

تسلیت

نه عادلانه نه زیبا بود جهان

پیش از آنکه ما به صفحه برآئیم

به عدل دست نایافته اندیشیدیم

و زیبایی در وجود آمد

کاموس عزیز!

در گذشت جانگداز برادر گرامیتان سیروس معتمد کیرانی را به شما و خاندان‌تان تسلیت می‌گوئیم.

کارکنان نشریه کار

پیروزی بزرگ جنبش اصلاحات

۲۱/۶ میلیون نفر به تداوم اصلاحات رای دادند.

ادامه از صفحه اول

ایران از سایر نامزدها نیز بخاطر بحث‌های نظری و ارائه دیدگاه‌ها، راحل‌ها و انتقادهای مختلف صمیمانه تشکر نمود. خاتمی در بخش دیگر پیامش افزوده است: «اینک مانیم و عهده‌ای که با خدای خود و با این ملت بزرگ بسته‌ایم و در انجام آن در درجه اول به لطف حضرت حق و بعد به همکاری و همراهی همه دستگاه‌ها و نیز در همه حال به حمایت توأم با هدایت و بازخواهی مردم امید بسته‌ایم. راهی که به خواست مردم آغاز شده است، جز با حضور هوشمندان آنان تا پایان طی نخواهد شد.»

شادمانی و جشن مردم

مردم تهران از نیمه شب شنبه که نتایج آراء انتخابات تا حدود زیادی روشن شده بود، در خیابان‌ها و در پارک‌ها به جشن و سرور پرداختند. به گزارش ایرنا صدها اتومبیل که در فاصله بین میدان ونک به سمت شمال در حرکت بودند، با نصب عکس‌هایی از خاتمی بر روی شیشه خودروهای خود و روشن‌کردن چراغ راهنما به شادمانی پرداختند. برخی از مردم نیز در حالی که عکس‌های خاتمی را در دست داشتند، شادی‌کنان در کنار خیابان ایستاده بودند. علاوه بر خیابان ولی عصر، بزرگراه‌های مدرس، آفریقا، خیابان ظفر و بزرگراه نایش شاهد عبور صدها خودرو و موتورسواری بود که سرشتیان آن با یقین‌زدن از انتخاب خاتمی ابراز خوشحالی می‌کردند.

بنابه گزارش «خبرنامه امیرکبیر» جشن و سرور مردم در اطراف پارک ملت با حمله تعدادی از موتورسواران انصار و لباس شخصی‌ها روبرو شد.

به گزارش خبرنگار ایسنا عده‌ای از دانشجویان نیز با تجمع در محوطه داخل کوی دانشگاه‌های کشور به ابراز احساسات پرداختند. در شهر قم نیز جوانان به شادی پرداختند و زمانی که از مقابل منزل آیت‌الله منتظری می‌گذشتند شعار دادند: «درد بر خاتمی، سلام بر منتظری»، «مرجع تقلید باید آزاد گردد». در شهرهای مختلف نیز مردم در خیابان‌ها به شادی پرداختند.

اظهارنظرها

نتایج انتخابات ۸۰ شگفتی و اظهارنظرهای مختلف محافل سیاسی در داخل و خارج از کشور را برسرانگیخت. علی شکاری راضی عضو هیئت رئیسه مجلس شورا اظهار داشت که: «رای این بار مردم در حقیقت آری به اصلاحات مبتنی بر آگاهی و شناخت بود. بدین معنی که مردم دقیقاً تصریح کردند که چه برنامه‌ای را می‌پسندند و خواستار اداره کشور بر اساس چه برنامه و پیشانی هستند». وی می‌گوید: «هیچ رایی این بار به صندوق‌ها ریخته نشده که بدون پشتوانه «آگاهی» شناخت و دقت‌نظر در انتخاب باشد.

اکبر عطری عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم در گفتگو با ایسنا اظهار داشت که: «مردم برای اولین بار در یک قرن اخیر برای بار دوم با حضور گسترده‌تری به برنامه یک نامزد مشخص رای دادند». وی حضور علیرضا محجوب یا ۱۳۹ هزار رای، بیشترین رای را به خود اختصاص داد. محمدرضا علی‌راجمنی، رسول منتخب‌نیا، علی عباسپور تهرانی فرد و سیدهادی خاتمی در ردیف‌های بعدی قرار گرفتند. □

عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت بیان داشت که جامعه باید رویکرد انتقادی نسبت به اصلاحات و دولت آینده داشته باشد و تصریح نمود که اصلاحات در خود اصلاحات نیز باید تداوم داشته باشد، تا جامعه دچار انحراف نشود و از این رو ضرورت وجود انتقاد جهت گسارآمدکردن تمام ظرفیت‌ها مشخص می‌شود. عرب سرخی عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین نیز بعد از برگزاری انتخابات اظهار نمود که: «صدافتی که در گفتار و رفتار خاتمی طی ۴ سال گذشته وجود داشت به دل مردم ایران نشسته و موجب این میزان استقبال از خاتمی در انتخابات شد. وی افزود به مراحل خاتمی مدت ۴ سال دارای مسئولیت بوده و نقاط ضعف و قوت او برای مردم روشن شده است، بنابراین نمی‌توان این حد از استقبال را به حساب یک حادثه و یا حرکتی از موضع عدم آگاهی گذاشت».

انتخابات میانرودهای مجلس

ساد انتخابات کشور نتایج انتخابات میانرودهای ۱۴ حوزه انتخابات در استان‌های مختلف اعلام کرد از بین ۱۴ نفر ۹ نماینده دوم خردادی دیگر وارد مجلس شدند. دو نفر مستقل و یک نفر وابسته به جناح تمامیت‌گرا نیز به مجلس شورا راه یافتند. در تهران از میان یک میلیون و ۳۰۰ هزار رای مأخوذه، علیرضا محجوب یا ۱۳۹ هزار رای، بیشترین رای را به خود اختصاص داد. محمدرضا علی‌راجمنی، رسول منتخب‌نیا، علی عباسپور تهرانی فرد و سیدهادی خاتمی در ردیف‌های بعدی قرار گرفتند. □

مردم انتخابات را به رفتارندوم بر که اصلاحات فرارویاند

ادامه از صفحه اول

انتخابات ۸۰ تعقل جای شور و هیجان نشست و مردم آگاهانه به انتخابات دست زدند. اکثریت مردم مشکلات اقتصادی و معیشتی را به پوست و گوشت خود لمس می‌کنند و از آن رنج می‌برند. با این وجود مخالفین اصلاحات که از ماه‌ها قبل بر این موضوع دست گذاشته بودند، نتوانستند مردم را قانع سازند که راه غلبه بر مشکلات معیشتی مردم رشد اقتصادی است.

اکثریت مردم با انتخاب خاتمی نشان دادند که اینک آگاهند که گره اصلی و سد پیشرفت جامعه همانا ساختار سیاسی است. لازم‌ه رشد اقتصادی دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی کشور است. مردم در بین آلت‌رانیوهای مختلفی که از سوی ده کاندیدا برای آینده جامعه ارائه داده بودند (تأمین امنیت، مدیریت کار، رشد اقتصادی، مبارزه با رانت‌خواری و...) آلت‌رانیو مردم‌سالاری و دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی را برگزیدند.

خاتمی و مردم

خاتمی هم‌چنان که پیش‌بینی می‌شد، انتخابات ۸۰ را برد و چهار سال دیگر بر مسند قوه اجرایی نشست. خاتمی در روزهای تبلیغات انتخاباتی بر تداوم راه پیموده‌شده تأکید ورزید ولی در مورد موانع موجود در مقابل روند اصلاحات گزارشی به مردم نداد و

سخنی از اینکه چگونه و با چه برنامه‌ای اصلاحات را تداوم خواهد بخشید، بر زبان نیاورد. خاتمی بهتر و بیشتر از هر کسی آگاه است که روند اصلاحات به رکود گرائید و به سد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه برخورد است. تردید خاتمی برای شرکت در انتخابات گویای آگاهی او بر وجود انبوه مشکلات در مقابل اصلاحات است.

با این وجود اکثریت مردم برای تداوم اصلاحات به خاتمی رای دادند و بار دیگر این شانس را به او دادند آنچه را که وعده داده است، عملی سازد در اجلاس‌های دانشجویی، اطلاعیه‌های برخی از سازمان‌های سیاسی پیرامون انتخابات و در اظهار نظرهای برخی گروه‌های اجتماعی آشکار بود که اعلام حمایت‌ها مشروط و از موضوع انتقادی از خاتمی است، بخشی از گروه‌های اجتماعی بویژه بخشی از الیت جامعه که در انتخابات دوره قبلی شرکت داشتند، این بار را تحریم نمودند و یا اینکه سکوت اختیار نمودند.

رای اکثریت مردم به خاتمی تأیید عملکرد وی در چهار سال گذشته نیست، بلکه پیمای به او است که از آخرین شانس و فرصت در چهار سال آتی بهره گیرد و برای پیشبرد اصلاحات با برنامه و با قاطعیت وارد عمل شود. مردم

خواست‌های مختلف و متعددی دارند که در این چهار سال برآورد نشده است. در اینکه جنبش اصلاحات در چهار سال گذشته دستاوردهائی داشته است و هزینه‌های سنگین پرداخته است، شکی وجود ندارد، در اینکه روند اصلاحات را باید با متانت، سنجیده و با هزینه کمتر پیش برد، تردیدی نیست، ولی برای خاتمی و پیارانش فرصت‌های گرانیهائی وجود داشت که از دست دادند. هنوز برای آنها امکانات زیادی وجود دارد که می‌توانند از آن بهره گیرند، همین حمایت میلیونی مردم از خاتمی و افکار عمومی پشتیبان اصلاحات، سرمایه هنگفت و با ارزشی است که از آن بهره لازم گرفته شود.

اکثریت مردم کشور دومین باری است که چنین سخاوتمندانه و با امید به آینده رای خود را در طبق اخلاص می‌گذارند و تقدیم خاتمی می‌کنند. مردم در صداقت خاتمی شکی ندارند و به همین خاطر برای دومین بار به او اعتماد کردند ولی خاتمی با وجود خلوص نیت مردم، با وجود طرح شفاف‌سازی در سیاست، هنوز مردم را محرم نمی‌داند و تحت عنوان ممانعت از تشنج و ناآرامی و حفظ منافع نظام حتی به گفته خودش از نقض آشکار قانون اساسی توسط نهادهای وابسته به جناح حاکم گزارش می‌منتشر نمی‌سازد. او سیاست خود را در موارد قابل توجهی پشت پرده، دور از چشم مردم و در بدهستان با ولی فقیه پیش می‌برد. مسلم است که مذاکره و سازش یکی از لوازم امر سیاست است. ولی مردم نمی‌فهمند که خاتمی با آرا آنها چه معامله‌ای

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در باره نتایج هشتمین دوره

انتخابات ریاست جمهوری ایران

جشن اصلاحات مبارک

برای پیشبرد اصلاحات به پیش

هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران پایان یافته است، اما نتیجه کمابیش روشن است: اکثریت عظیمی از صاحبان حق رای در انتخابات شرکت کرده‌اند و قریب ۷۵ درصد از آنان به آقای خاتمی رای داده‌اند.

این نتیجه یک پیروزی بزرگ برای مردم ایران در تلاش سرگشان برای دست یافتن به مردم‌سالاری و تحقق حق شهروندی‌شان برای مشارکت فعال در حیات سیاسی کشور است. این نتیجه همچنین هدیه‌ای گرانبها به جنبش اصلاح‌طلبی در کشور و شخص آقای خاتمی است. حیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) این پیروزی را به مردم ایران، به عموم اصلاح‌طلبان و به آقای خاتمی صمیمانه تبریک می‌گوید و تداوم جشن امروز اصلاحات را، تحقق ایرانی آباد و دموکراتیک آرزو می‌کند.

کوشش بخش‌هایی از محافظه کاران و شخص آقای خامنه‌ای این بوده و خواهد بود که این برآمد شورانگیز انتخاباتی مردم را تائید «جمهوری اسلامی و قانون اساسی» قلمداد کند. اما واقعیت خلل‌ناپذیر این است که تنها آقای خاتمی از حمایت ده‌ها میلیونی مردم برخوردار شده است و جمیع آرا ۹۹ کاندیدای دیگر، که تقریباً همگی‌شان به اردوی محافظه کاران تعلق دارند، به یک چهارم آرا هم نمی‌رسد. این حمایت گسترده از یگانه کاندیدای اصلاح‌طلب در این انتخابات، نه به معنای تائید «جمهوری اسلامی و قانون اساسی» - که می‌توانست در رای به هر یک از دیگر کاندیداهای موجود بازتاب یابد، بلکه به معنای خواست درنگ‌ناپذیر مردم، برای پیشبرد اصلاحات در شئون مختلف جامعه ماست.

انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری، به دلیل مقابله ۴ ساله نیروهای ضد اصلاحات با روند اصلاحات و تقلاي آنان برای ناامیدکردن مردم از امکان تحول مسألت‌آمیز جامعه، حکم رفراندومی در مورد اصلاحات و آزمونی از پایداری مردم بر سر مطالباتشان را نیز یافت. این رفراندوم اکنون و برای چندمین بار برگزار شده و مردم به اصلاحات و ضرورت پیشبرد قاطع آن رای داده‌اند. به کسی که از خواسته‌های تاریخی مردم برای دموکراسی، عدالت و پیشرفت سخن گفته است رای داده‌اند. اینک به عهده اصلاح‌طلبان حکومتی و شخص آقای خاتمی است که با وفاداری به سخن خود که «نی‌توان از مردم دم زد و به خواست آنان عمل نکرد»، این خواسته‌های دیرین مردم قاطعانه عمل خود قرار دهند و برای تحقق خواسته‌های دیرین مردم قاطعانه عمل کنند. سازمان، پشتیبان راسخ چنین سیاستی خواهد بود.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۹ خرداد ۱۳۸۰

انجام داده، و چه چیزی را داده و چه چیزی را ستانده است؟ آیا معاملات پایاپای است و یا یک جانبه؟ از این معاملات چه سهمی نصیب مردم و اصلاحات شده است و چه سهمی نصیب ولی فقیه و حامیان وی؟

آقای خاتمی می‌گوید که تاکنون به مردم دروغ نگفته است. انتظار مردمی که به او رای داده‌اند بالاتر از این‌هاست، دروغ‌نگفتن در عین اینکه امر پسندیده‌ای است ولی به هیچ وجه کافی نیست. برای مردم باید حقایق‌ها را گفت و از مردم باری جست و برای پیشبرد اصلاحات و استقرار مردم‌سالاری راه سازمانیابی گروه‌های مختلف اجتماعی را در سازمان‌های سیاسی، تشکل‌های دموکراتیک و صنفی باز نمود. اصلاحات تنها با «چانه‌زدن» در بالا پیش نمی‌رود، حتی برای اینکه سیاست «چانه‌زنی» در بالا موثر و کارا باشد. باید از پائین توسط نهادهای مدنی و مردم اعمال گردد تا نتیجه‌بخش گردد، «چانه‌زنی» بدون پشتوانه مردمی و بدون اعمال فشار می‌تواند به روند امتیازدادن و سازش یک‌جانبه منجر گردد، هم‌چنانکه برخی اخبار منتشره نشان می‌دهد که ولی فقیه به هیچ کدام از شروط خاتمی برای کاندیداآوری نه تنها واقعی ننهاد، بلکه در صدد امتیازگیری از او بوده است.

اکثریت مردم ما فرصت چهارساله دیگری به خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی دادند که آنچه را خواست مردم و الزامات رشد جامعه است، برآورد سازند. در آینده مشخص خواهد شد که آنها چه اندازه‌شایسته اعتماد مردم بوده‌اند.



The New York Times

انتخابات ریاست جمهوری

در آئینه رسانه‌های جهانی

انتخابات ریاست جمهوری در رسانه‌های جهانی بازتاب گسترده‌ای داشت. حدود ۲۵۰ خبرنگار و گزارشگر از مطبوعات و شبکه‌های تلویزیونی معتبر جهان با درج اخبار، گزارش‌ها و مقالات مربوط به انتخابات این رویداد را از جنبه‌های مختلف بررسی کردند.

● شبکه سی.ان.ان: در گزارشی گفت: «آنچه امروز در ایران می‌گذرد چیزی کمتر از تعیین سرنوشت آینده ایران نیست».

● خبرگزاری فرانسه: پیروزی چشمگیر خاتمی نشان می‌دهد که این روحانی در مسیر چهارساله دیگری از مبارزه برای ایجاد اصلاحات دمکراتیک قرار گرفت... انتظار می‌رود تعداد آرای خاتمی بیشتر از دوره قبل باشد و او را به تنها رئیس جمهوری بدل کند که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، در انتخاب مجدد به عنوان ریاست جمهوری بالاترین رای را کسب کرده است.

● رادیو آمریکا: تعداد زیاد شرکت‌کنندگان و پیروزی چشمگیر خاتمی نقش مهمی در پیشبرد جنبش اصلاح‌طلبی خواهد داشت. هر قدر پیروزی خاتمی عظیم‌تر باشد انتظارات مردم نیز برای پیشبرد اصلاحات و رفاه و آزادی بیشتر خواهد بود.

● ان.تی.وی: پیروزی مجدد خاتمی به وی حق می‌دهد که سیاست اصلاحات خود را در امور توسعه سیاسی و اقتصادی و آزادی‌های فردی و اجتماعی ادامه دهد.

انتخابات ریاست جمهوری در ایران نشان داد که مردم این کشور نسبت به ۴ سال پیش از لحاظ سیاسی شجاع‌تر شده‌اند.

● الصباح: دستور مهم خاتمی و یارانش این است که پیام و شعار اصلاحات به زبان روزانه در ایران تبدیل شده.

● النهار: انتخاب مجدد خاتمی حامل دو پیام است، پیام نخست مبنی بر اینکه اراده تغییرخواهی ایرانیان ثبات و قطعیت خود را نشان داد و پیام دوم برای خود خاتمی است که آنان (انتخاب‌کنندگان) این بار از وی می‌خواهند رئیس جمهوری عملی به معنای واقعی باشد و در رویارویی با مشکلات قدرتمندتر عمل کند.

● کوریله دلا سرا: در مقابل شبخ اذرای مردمی حضور داشتند که خواستار دمکراسی و آزادی، رعایت حقوق شهروندی و ایجاد شغل از خاتمی می‌باشند.

رویتر: به نقل از یک رای‌دهنده «آزادی بیش از اقتصاد در راس مسائل مورد توجه ما قرار دارد».

● خبرگزاری آلمان: مردم ایران از فرصت انتخابات که پیشاپیش به عنوان یک همه‌پرسی له یا علیه اصلاحات مطرح شده بود استفاده کردند و نه تنها نزدیک به ۸۰ درصد به نفع خاتمی رای دادند، بلکه آنتهانی هم که اصلا پای صندوقها نرفتند انتظار اصلاحات دارند و به همین خاطر دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی از چهارسال پیش نیز دشوارتر می‌نماید.

● البیان: چنانچه خاتمی از این فرصت بخوبی استفاده نکند، امید به انجام تغییرات اساسی مطلوب جامعه ایران در جهت دستیابی به اهداف اصلاح‌طلبانه، بویژه در رفتار ایران با جامعه بین‌المللی و منطقه‌ای از دست خواهد رفت.

چه حکومتی به زندان‌های مخفی...

ادامه از صفحه اول

بایستی در جایی بازجویی شوند که در مقابل دید نمایندگان مجلس نباشد. مشکل ما زمانی آغاز شد که افشاری و سحابی و دستگیرشدگان ملی مذهبی به جایی منتقل شدند که تحت نظارت سازمان زندانها نبود. آنچه آقای خوینی مسکوت گذاشته است، ایمن است که آن «اراده غیرحقوقی» که ناظر بر دستگیری و شکنجه مخالفان است، منشائی جز رأس حکومت ندارد. مگر آقای خامنه‌ای نبود که گفت دخالت مجلس در کار قوه قضائیه را نمی‌پسندد و به صراحت جانب قوه قضائیه را گرفت؟ تا وقتی چنین اراده‌ای در بالاترین سطح حکومت، به دور از هر گونه پاسخگوئی و نظارت دمکراتیک وجود دارد، باز هم شاهد ادامه فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی با حمایت رهبری حکومت خواهیم بود.

بازداشت‌شدگان ملی مذهبی بدان اشاره دارد، مصداق بارز شکنجه است. سحابی و افشاری را به گفته آقای خوینی بیش از ۱۵۰ روز در بازداشت انفرادی نگه داشته‌اند. توجیه این نوع شکنجه، بازجویی زیر نظر قاضی است. خوینی در باره تصمیم قضات به نگه‌داشتن زندانیان در زندان‌های مخفی می‌گوید: «علیزاده (رئیس دادگستری تهران) در این رابطه تصمیم‌گیر نیست (...). اراده‌ای خارج از جنبش حقوقی و قضائی وجود دارد که در کار استقلال قضائی، اختلال ایجاد می‌کند». خوینی می‌افزاید تا هنگامی که افشاری و سحابی در زندان اوین با نمایندگان مجلس ملاقات کردند، وضعیت سلامتی آنها نگران‌کننده نبود، اما «بعد از چند روز از طریق برخی عوامل مرتبط با پرونده، به ما پیغام رسید که افشاری و سحابی

پذیرش حق عدم شرکت در انتخابات

تاثیر پذیرند. در جمهوری اسلامی گفته می‌شود که شرکت وظیفه شرعی و دینی و امری است واجب و عدم شرکت در انتخابات امری است غیرشرعی و غیرقانونی. لذا به تحریم‌کنندگان حق اظهارنظر و حق تبلیغ داده نمی‌شود.

طبعاً وضعیت در خارج از کشور به گونه دیگری است. جریان‌ها و عناصر سیاسی به علت امکانات موجود (اعلامیه، روزنامه، نشریه، رادیو، کانال‌های تلویزیونی، اینترنت) می‌توانند دیدگاه‌ها و سیاست‌های خود را پیرامون انتخابات تبلیغ و ترویج کنند ولی طبعاً با امکانات موجود در داخل با طرفداران شرکت در انتخابات نیست.

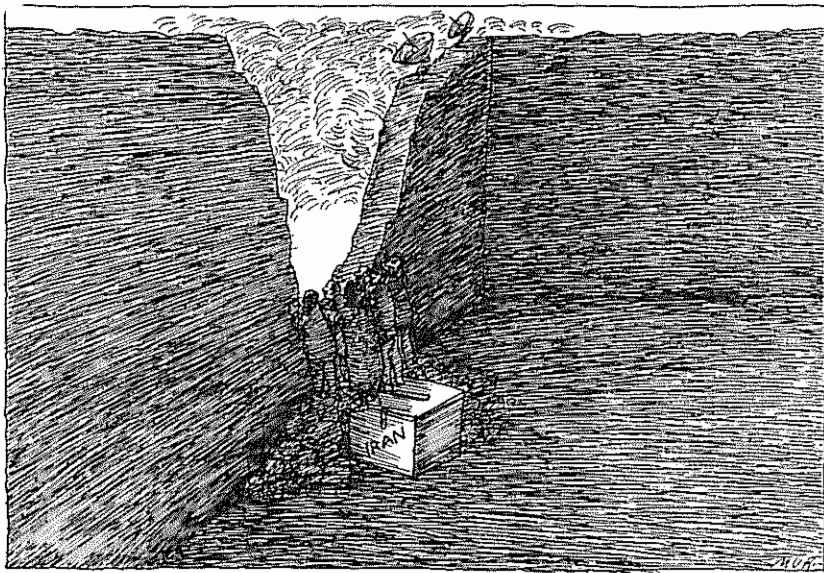
پایندی به دمکراسی ایجاب می‌کند که حق مخالفین شرکت در انتخابات به رسمیت شناخته شود شرایطی فراهم شود که آنها بتوانند بدون واژه از پیگرد و حبس، نظرات خود را طرح و تبلیغ نمایند.

تمام رسانه‌ها امکانات خود را در اختیار نیروها و افرادی گذاشته که از شرکت در انتخابات حمایت می‌کردند. تحریم‌کنندگان در داخل کشور توانستند از طریق شعارنویسی روی دیوار و یا پخش محدود اعلامیه و یا شیوه‌هایی نظیر آن، سیاست تحریم را تبلیغ کنند (حساب تحریم‌کنندگان نیروهای خارج از کشور را با نیروهای داخل باید منفک کرد و بخشی از آن‌ها از امکانات رادیویی و تلویزیونی برخوردار هستند). روزنامه‌های دوم خردادی به سراغ کسانی که از شرکت در انتخابات امتناع ورزیدند نرفتند و دلایل امتناع آن‌ها را جویا نشدند.

آنچه مشخص است هنوز حق عدم شرکت به رسمیت شناخته نشده است و لذا تربیونی هم در اختیار کسانی که در انتخابات شرکت نمی‌کنند قرار نمی‌گیرد که آن‌ها دلایل خودشان را در اختیار افکار عمومی قرار دهند و افکار عمومی را تحت تاثیر قرار دهند و یا در گفتگوی متقابل از طرفداران شرکت در انتخابات

آمارهای منتشره نشان می‌دهد که ۳۳ درصد مردم ما در انتخابات شرکت نکردند. دلایل عدم شرکت آن‌ها هنوز روشن نیست. اما از مواضع متخذه توسط برخی جریان‌های سیاسی و اظهارنظر گروه‌هایی از مردم مشخص است که بخشی از ۱۴ میلیون نفر به خاطر اعتراض به غیردمکراتیک بودن انتخابات و یا عدم حضور کاندیدای مورد نظر در ترکیب کاندیداها و یا در اعتراض به عملکرد خاتمی و اصلاح‌طلبان در طی چهار سال گذشته از شرکت در انتخابات خودداری کردند.

صرفنظر از درست یا خطابودن عدم شرکت در انتخابات، یک نکته قابل ذکر در انتخابات وجود دارد. این که تمام تربیون‌ها در داخل کشور در اختیار نیروهایی قرار داشت که از شرکت در انتخابات حمایت می‌کردند. آن نیروهایی که سیاست عدم شرکت را در پیش گرفتند از امکانات فوق‌العاده محدودی در داخل کشور برای تبلیغ نظرشان برخوردار بودند.



نامه عمادالدین باقی به مردم ایران

محتوا است. مردم در دوم و ۱۸ خرداد به نظام اسلامی به محتوای دمکراتیک و جمهوری رای دادند و نظامی که قرائت و بیش خاتمی بر آن حاکم باشد و لاغیر و اگر چنین شود اصل نظام به مخاطره خواهد افتاد. ایران سرزمینی است که ایرانیان با هر عقیده و مرامی، مالکیت مشاع و مساوی بر آن دارند و تمامی حاکمان چیزی جز کارگزاران و رعیت مردمان نیستند. فرد فرد ایرانیان حق دارند گریبان فرد فرد حاکمان را بگیرند و از آنها در خصوص عملکردشان پرسش کنند و اگر مجاب نشدند آنان را تغییر دهند. مردم ایران در ۱۸ خرداد بار دیگر لیاقت دمکراسی و اعمال حاکمیت بر سرنوشت خویش را نشان دادند و از این پس مقاومت و ایستادگی در برابر اصلاحات و مطالبات خویشان را تحمل نخواهند کرد. آنان که در چهار سال گذشته با هر حیل و خودفریبی کوشیدند مطالبات ملت را تحریف کنند، پشت غم معیشت مردم سنگر بگیرند و برای جنگ با آزادی، نان را سر نیزه کنند و اراده یک اقلیت کوچک متکی به اسلحه و زندان را تحمیل نمایند، بدانند که ۱۸ خرداد آخرین اتمام حجت بود.

فوری‌ترین انتظارات پاکسازی برخی از نهادها از دشمنان آزادی و مردم است، پاکسازی دادگستری تهران از کسانی که رئیس قوه قضائیه بارها گفته است «دستانی در قوه قضائیه هستند که مانع اصلاحات

مردم آزاده ایران که با رای خویش در ۱۸ خرداد زندان را بر ما گوارا ساختند، مخالفان اصلاحات در چهار سال گذشته تمام قوای خویش را برای درهم‌شکستن اصلاح‌طلبی شما به کار بستند و انواع ترندهای اغواگرانه را در انتخابات اجرا کردند اما باز هم ناکام ماندند زیرا آنها شعور ملت و عزم شما را برای تغییر باور ندارند. روز ۱۸ خرداد روز انتخابات ملی میان دو جریان آمریت و مردم‌سالاری (که نماد آن خاتمی است) بشمار می‌رود، دو جریانی که نزاع آنها در چهار سال گذشته به اوج رسید و هزینه‌های سنگینی را بر ملت تحمیل کرد، از این رو به یاد آورید روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی را که پیشوای انقلاب ۱۲ فروردین ۵۸ را روز دفن سلطنت قلمداد کرده اما رسوبات فاسدگرا ۲۵۰۰ ساله سلطنتی زوده نشد بود و ۱۸ خرداد روز فاتحه‌خوانی آن گردید. این روز مبارک بر همه ایرانیان خسته باد. بقول مولانا:

تسازگی و جنبش طویلاست این

همجو جنبش‌های حیوان نیست این مردم شریف ایران زمین، تاویل ۱۸ خرداد به رای مردم به نظام، حقیقت را و ازگون نخواهد ساخت. مردم ما هیچگاه با نظام جمهوری اسلامی مخالف نبوده‌اند اما نکته اینجاست که در پاکستان هم نام نظام «جمهوری اسلامی» است ولی هیچکس از جناح‌های سیاسی ایران آنرا نمی‌پذیرند زیرا سخن بر سر

۳۰ خرداد هنوز به تاریخ پیوسته است

بیستمین سالگرد سی خرداد ۱۳۶۰، در پیش است. اکثریت عظیم جمعیت ایران در آن زمان یا هنوز به دنیا نیامده بود، یا خردسال‌تر از آن بود که رویدادهای سیاسی بهار و تابستان خنوب ۱۳۶۰ را با اتکا به حافظه خود به یاد داشته باشد. از این رو، برخی قلم‌زنان و سیاستمداران امروزی، خرداد ۶۰ را «به تاریخ پیوسته» می‌انگارند و همگان را فرا می‌خوانند تا گرد و غباری را که گذر ایام بر خاطره آن روزها نشانده است، پاک‌اوش خود پراکنده نکنند.

تاریخ هر ملت، بخشی از هویت او است و تبیین این هویت، با بی‌اعتنائی به تاریخ میسر نیست. اما گذشته از این، سی خرداد ۶۰ هنوز به تاریخ پیوسته است. از آن رو که مسیبان اصلی آن فاجعه بزرگ، هنوز در میهن ما صاحبان اصلی قدرت‌اند. خامنه‌ای‌ها، رفسنجانی‌ها، جنتی‌ها و سایر روحانیون حاکم، اکثر از آن زمان نیز بالاترین مسئولیت‌ها را در حکومت داشتند. به تصریح خود ایشان و به گواه ناظرانی که حافظه‌شان یاری می‌کند، میان آنچه آقایان امروز می‌کنند و آنچه آن روز می‌کردند، رابطه‌ای منطقی و تداومی غیرقابل انکار وجود دارد. البته تفاوت‌های اساسی میان شرایط امروز و آن زمان وجود دارد که مهم‌ترین آنها از این قرارند:

اولا در خرداد ۶۰، روحانیون حاکم خیز نهانی را در نبرد تهاجمی خود برای قبضه انحصاری قدرت برداشتند، در حالی که امروز درگیر نبردی تدافعی‌اند. ثانیاً امروز دستگاه ولایت فقیه از وجود فردی کاریسما تیک مانند خمینی که قادر به بسیج میلیونی در حمایت از اهداف تمامیت‌خواهانه باشد، بی‌بهره‌است. ثالثاً بر خلاف ۲۰ سال پیش، نسل سیاسی فعال امروز، از شیوه‌های خشونت‌آمیز رویگردان است. رابعاً شرایط پیرامونی کشور ماکه در آن زمان به ویژه بر اثر جنگ به سود استبداد قرون وسطانی عمل می‌کرد، امروز به ضرر آن است.

با وجود همه این تفاوت‌ها، بهار و تابستان ۶۰ هنوز نزدیک‌تر و ارتباط آن با رویدادهای امروزی تنگاتنگ‌تر از آن است که سخن گفتن از رویدادهای آن زمان را صرفاً بخشی در میان مورخین بدانیم. در آن زمان نیز مانند امروز، مسئله مرکزی مبارزات سیاسی در ایران، رویارویی آزادی و استبداد بود.

سی خرداد ۶۰، آغازگر فاجعه‌آمیزترین مقابله سیاسی در تاریخ معاصر ایران گردید. از سی خرداد ۱۳۶۰ به بعد، ده‌ها هزار انسان که اکثریت عظیم آنان را جوانان و نوجوانان تشکیل می‌دادند، توسط عوامل حکومت در زندان‌ها و خیابان‌ها به قتل رسیدند. برخلاف ادعاهای دروغینی که بخش قریب به اتفاق قربانیان کشتار سال‌های ۶۰ تا ۶۷ را کسانی تشکیل می‌دادند که مرتکب اعمال تروریستی نشده بودند. اگر هم این ادعا پذیرفتنی باشد که مشی مسلحانه در پیش گرفته شده از سوی رهبری سازمان مجاهدین از ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد، در افزایش شمار قربانیان فاجعه مؤثر بود، تحریف تاریخ خواهد بود اگر مسئولیت آغاز فاجعه را متوجه کس دیگری جز خمینی و یارانش بدانیم که برای متمرکز کردن قدرت در دستان خود، مصمم به گذشتن از دریای خون بودند و چنین نیز کردند.

بهترین گواه این مدعا، خود رویداد ۳۰ خرداد است. تاسی خرداد ۶۰، به هر علت و انگیزه‌ای، سازمان مجاهدین خلق در مجموع از مقابله به مثل قهرآمیز با باندهای چماق‌دار و آدم‌کش عامل حکومت که از فردای انقلاب، علیه نیروهای بوزبسیون و به ویژه چپ‌ها و مجاهدین به خشونت تا حد قتل متوسل می‌شدند، خودداری ورزید. تظاهرات ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در تهران نیز بر خلاف ادعاهای حکومت، در شرایطی برگزار شد که مشی مسلحانه از سوی رهبری مجاهدین اعلام نشده بود. در همان روز، در اطراف میدان فردوسی تهران، هزاران نوجوان و جوان توسط پاسداران دستگیر شدند در حالی که نه برای اقدام مسلحانه، که برای تظاهرات به خیابان آمده بودند. ده‌ها تن از این نوجوانان و جوانان در همان کمیته‌های مرکز شهر تهران، همان شب تیرباران شدند یا به دست چاقو کشان و پاسداران به ضرب چاقو و چماق به قتل رسیدند، صدها تن دیگر از همان بدو دستگیری زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفتند و پس از انتقال به زندان‌ها و به ویژه اوین، در همان یکی دو روز نخست در برابر جوخدهای آتش قرار گرفتند. حتی صفحات روزنامه‌های دولتی آن روزها پر است از لیست‌های صدها نفری دختران و پسرای که خبر اعدامشان را برای ایجاد رعب به رسانه‌ها می‌دادند. لاجوردی در آن روزها در اوین حتی دختر بچه‌هایی را اعدام می‌کرد که از همان ساعات نخست بازداشت، به خاطر دوری از مادر می‌گریستند و به گواه شاهدان عینی، آخرین کلمه‌شان در برابر جوخه آتش، فریاد جگرخراش «مامان» بود.

کشتار وحشیانه‌ای که از همان عصر روز ۳۰ خرداد در مقیاس صدها و هزاران آغاز شد، در ساعاتی صورت گرفت که نه رهبری مجاهدین روی آوردن به مشی مسلحانه را اعلام کرده بود و نه نخستین اقدامات قهرآمیز آن یعنی ترور نفرهای خامنه‌ای (۵ تیر) و انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی (۷ تیر) روی داده بود. حتی خاطرات هاشمی رفسنجانی که از برخی از مهم‌ترین رویدادهای به سکوت می‌گذرد، به این تقدم و تأخر رویدادها اذعان دارد. رفسنجانی در خاطرات روز یکشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ خود نوشته است: «امروز علیرغم تهدیدهایی که از طرف گروهک‌ها شده بود (...). کوچکترین حرکتی نکردیم. شاید به علت قاطعیت دادگاه انقلاب که امروز صبح پانزده نفر از عوامل اشوب را سریعاً محاکمه و مجازات کرده است و به علت حضور حزب‌الله» البته شمار اعدام‌شدگان ۳۰ و ۳۱ خرداد ۶۰ بسیار بیش از ۱۵ نفری بود که رفسنجانی می‌گوید. شامگاه چهارشنبه سوم تیرما ۱۳۶۰، لاجوردی و گیلانی مسئولان کشتار در تهران برای ایجاد وحشت در تلویزیون ظاهر شدند. این نمایش، چنان قساوت‌آمیز بود که حتی رفسنجانی نیز در باره آن می‌گوید: «جالب نبود. تند، کم‌محتوا و بی‌توجه حرف زدن». این سخنان رفسنجانی که به انگیزه لاپروشان‌ی دخالت خود او در قتل عام منتشر شده است، در عین حال می‌رساند که در آن روزها در اوین چه می‌گذشته که حتی رفسنجانی نیز می‌خواهد نام او را به آن جنایات ارتباط ندهند.

امروز کسانی که برای گریز از نقد گذشته خود، سرکوب خوین دهه ۶۰ را با اشاره به تروریسم توجیه می‌کنند، تأکید مجدد بر این واقعیت انکارناپذیر ضروری است که منشأ تروریسم، حکومت جمهوری اسلامی بود. موج کشتار گسترده را این حکومت آغاز کرد. اینکه سازمان مجاهدین چه سهم و نقشی در این رویداد داشته، مقوله‌ای جداگانه است که لازم است در جایی دیگر به آن پرداخته شود. اما هر کس که با تحریف آشکار واقعیت، تروریسم حکومتی را به فراموشی می‌سپارد و بیشتر در دم تروریسم ضدحکومتی سخن می‌گوید، در ادعای آزادخواهی خود صادق نیست.

تا وقتی که «تابو»ی علنی سخن گفتن از واقعیات دهه ۶۰ در جامعه ایران تشکسته است، تا زمانی که مسئولیت‌ها در آن فجایع روشن نشده است، تضمینی برای عدم تکرار مصایبی از آن نوع در تاریخ آینده ایران وجود ندارد. پرداختن به وقایع پس از سی خرداد ۱۳۶۰، در وهله اول نه به خاطر روشن‌شدن مسئولیت حقوقی و جزائی آن جنایات (که البته این نیز ضروری است) بلکه مهم‌تر از همه برای شکل‌دادن به آگاهی تاریخی ملت ایران و مصون‌کردن جامعه از افتادن به ورطه‌هایی از نوع آنچه در دهه ۶۰ در آن فرو غلتیدیم، اهمیت دارد. هر کس را که امید آینده‌ای مسالمت‌آمیز برای ایران را در دل می‌پروراند، از این ضرورت گریزی نیست.

نجیب محفوظ

و در دسرهای جایزه نوبل!

آرام بختیاری

نجیب محفوظ در سال ۱۹۱۱ میلادی در قاهره دنیا آمد، او بعد از پایان دبیرستان به تحصیل فلسفه پرداخت و بعد از اتمام تحصیل به شغل آداری در دانشگاه و سازمان اوقاف کشور مصر مشغول گردید. مبارزات سیاسی و جنبی او، از دوران جوانی بر علیه استعمارگران انگلیس و سلطنت پادشاهی فاروق شروع گردید. اگر چه او از قشر مرفه شهروند قاهره بود ولی در آثارش به توصیف مشکلات همه انسان‌های اطراف خود پرداخت. او در طول عمر طولانی خود فقط دو بار کشورش را ترک نمود. نجیب محفوظ نویسنده سی رمان و چندین مجموعه داستان و فیلمنامه است. او در سال ۱۹۸۸ جایزه ادبی نوبل را از آن خود نمود. مشهورترین اثر او کتابی است بنام «بچه‌های محل ما». بعد از اعطاء جایزه نوبل برای او، موجی از اطلاعات موافق و مخالف در باره او در رسانه‌های جمعی مصر پخش گردید. گروه‌های بنیادگرای اسلامی ادعا نمودند که او بعثت انتقاد از دین، اشاعه و تبلیغ معیارهای استیلد و زیبایی‌شناسی و هنری مشرکین غربی، و پخش و نشر سازشکاری اجتماعی و سیاسی، بین روشنفکران عرب و طرفداری از پروسه صلح بین مصر و اسرائیل، این جایزه را از دست غربی‌ها بعنوان پاداش دریافت نموده است. بر اثر اینگونه تبلیغات منفی، در سال ۱۹۹۴ سوء قصدی به جان او انجام گرفت که نزدیک بود به مرگ او منتهی شود. نقد ادبی چپ بر این پاور بود که نجیب محفوظ در آثارش، برای آخرین بار و به طریق بنیادین و برای همیشه با دین تصفیه حساب نموده است. شاید، غیر از دلایل بیماری و کهنوت، به علت پخش اینگونه نظرات و ادعاها بود که نجیب محفوظ در جشن دریافت جایزه نوبل شرکت نمود و تنها برای حضار، پیامی کتبی فرستاد. او اولین نویسنده عرب زبان و به طریق بنیادین و دریافت‌کنندگان نوبل غیر مسیحی - غیر یهودی ادبیات است. گرچه از سال ۱۹۴۳ در مصر جایزه‌ای برای بهترین رمان سال تعیین شده است، ولی قشر روشنفکر افراطی، سالها هنر نام نویسی را بفرحی خالده‌نانه‌ای برای شکم‌سیرها به حساب می‌آورد. نجیب محفوظ در زمینه ادبیات عرب خود را تحت تاثیر قرآن و حدیث و توضیح (اللسان!) می‌داند. عجیب اینکه او در اینجا نامی از نهج البلاغه نمی‌برد. از جمله اعترافات همیشگی و طعنازیز او در حضور روزنامه‌نگاران این است که بستم کراوات را بی‌مورد می‌داند. بهترین غذای مورد علاقه‌اش، سوپ آب لوبیا! است، همانطور که جالب‌ترین ژنر ادبی برای او مطالعه رمان است. از جمله بیانات ملی‌گرائی او این است که می‌گوید: اگر چه خلق مصر از نظر تکنیک از قافله جهانی عقب افتاده، ولی از نظر فرهنگی از ابرقدرت‌های اتنی پیشرفته‌تر است! به نظر او، این فرهنگ و تمدن مصر بود که پیش از هخت هزار سال پیش، حتی قبل از یونانی‌ها، به کشف و خلق خدا و وجدان پرداخت. از نظر سیاسی، او خود را جزئی از جناح چپ جنبش ملی مصر می‌داند و بسته به محل شنوندگان اطراف خود، گاهی از سوسیالیست‌های تخیلی سیصد سال پیش فرانسه و گاهی از ظهور مسیحانی مهدی عسکری! دفاع می‌کند، گاهی آرزوی بازگشت به دوران پرشکوه و جلال اهرام فراغه مصر و گاهی خواب سفر به خیمه گاه‌های صحرای کربلا را می‌بیند. در «مانیفست» خود که اغلب در حضور روزنامه‌نگاران بیان می‌کند، تا به گوش امت و مساجد و قوه قضائیه برساند، این است که تاکید می‌کند، او نه تنها به خدای واحد و رسول او معتقد است، بلکه به سرزمین پدریش عشق می‌ورزد. اتحاد ملی ساکنین مصر را می‌خواهد، آرزوی وحدت دنیای عرب را دارد، طرفدار عدالت و برابری است، به آزادی و دموکراسی احترام می‌گذارد، از عقل و منطق در رفع مشکلات کمک می‌گیرد. جویای حقیقت است و در آثارش، از هنر و زیبایی و لذات ناشی از آنها دفاع می‌کند!

او از اوضاع جوامع اسلامی گله و شکایت می‌کند و می‌گوید به علت بیسوادی حاکم، اکثر مردم حتی نمی‌توانند تصویری از شغل نویسندگی داشته باشند و فکر می‌کنند نویسندگی نوعی بازی و سرگرمی گناهکارانه است. او اشتباه نویسندگی خود در دوران جوانی را مدیون سید قطب می‌داند. او سید قطب را یکی از اولین و

معروف‌ترین منتقدین ادبی کشورهای عربی می‌داند. سید قطب بعدها بعثت عضویت در سازمان اخوان المسلمین و اقدام جهت براندازی حکومت جمال عبدالناصر در سال ۱۹۶۶ اعدام گردید. نجیب محفوظ در آغاز فعالیت ادبی خود تصمیم گرفت چهل رمان در باره مصر باستان و مسعود و سقوط فراغه بنویسد تا جنبه‌های ملی تاریخ قدیم مصر را به نمایش بگذارد. جنبش ملی و استقلال‌طلبی سال‌های ۱۹۳۰ - ۱۹۲۰ موجب علاقه روشنفکران و نویسندگان به دوران باستان در ادبیات شده بود و رمانتیک‌ها ترسیم و بازسازی «قات‌ها!» را راه نجات کشاورزی کشورهای «خاورمیانه!» یا آب و تاب خاصی پیشنهاد می‌نمودند! نقد ادبی به سه رمان اولیه او نام با مسمای «مکتب فرعون» را داد. او با گزارش‌هایی از «عهد حجر» می‌خواست مرهمی برای زخم‌های جدید ساکنین جلگه‌های اطراف رودخانه نیل بیابد، ولی او بعد از مدتی دست از نوشتن رمان‌های تاریخی کشید و به مسائل روز جامعه اطرافش پرداخت. او بعد از دوره رمان‌های تاریخی به نوشتن آثار رئالیستی پرداخت و در شش رمان جدید زندگی و تغییر و تحولات طبقه متوسط مصر را از زمان جنگ جهانی اول به نمایش گذاشت. ادب شناسان، اینگونه آثار او را تحت تاثیر ادبی نویسندگان قرن ۱۹ اروپائی، از جمله والتر اسکات می‌دانند. نجیب محفوظ با اعتقاد عمیق انساندوستی به خلق رمان و داستان و فیلمنامه پرداخت. او از پایه‌گذاران ادبیات مدرن عرب است، گرچه ادبیات جدید عرب دهها سال تحت‌تاثیر ژنر داستان‌نویسی بوده است. برخلاف سایر کشورهای عربی، در مصر از سال ۱۹۴۰ علاقه به رمان نویسی در بین اهل قلم آغاز گردید و حتی از طرف وزارت فرهنگ، سالانه جایزه‌ای برای بهترین رمان سال تعیین گردید. در آثار نجیب محفوظ، چیر و اختیار، دو مقلو فلسفه اسلامی، دائم در حال نبرد با هم هستند. سئوالات فلسفی در آثار او اغلب منتهی به آرزوی عملی‌شدن نوعی سوبالیسم تخیلی می‌شوند. اتفاقات سرنوشتی قسمت دیگری از موضوع آثار او را تشکیل می‌دهند. سرنوشت در آثار او، دشمنی است که حتی از بکاربردن خشونت و زور نیز خودداری نمی‌کند. از نظر ادبی، او از بکاربردن لجه‌ها و گویش‌های عامیانه و محلی در آثارش خودداری نموده و تنها زبان گرامری ادبی را به کار می‌برد. لوئیس اسود در این زمینه خطاب به او گفته بود، اگر نویسندگانی نتواند و یا نخواهد از لجه‌ها و گویش‌های عامیانه در آثار خود استفاده کند، بهتر است که دست از نویسندگی بردارد و سراغ «آهن‌گری» برود! نجیب محفوظ، بزرگترین دشمن هنر را، تقلید و کپی‌کردن چشم بسته می‌داند. او می‌گوید: آزادی در جامعه باعث شکوفائی علم و فرهنگ و آموزش می‌شود. به نظر او ادبیات باید مسایل اجتماعی را برای خواننده به صورت هنری و جذاب در آورد. چون هنر و ادبیات موجب جلای شخصیت انسان، رضایت روحی، صداقت و صفای قلبی! می‌شوند. به عقیده او فرهنگ اغلب کشورهای شرق چنان قوی و زیبات که آنها نباید ترسی از هجوم فرهنگ غرب صنعت‌زده داشته باشند. او در رابطه با فرهنگ اسلامی به نقل از داستانی می‌گوید: در جنگی با سپاهیان دولت بیزانس که سپاه اسلام پیروز شده بود، مسلمانان اسیران جنگی خود را با چند صد کتاب مربوط به فرهنگ و تمدن یونانی در زمینه‌های علم و پزشکی و فلسفه مبادله نمودند، اگر چه یقیناً آنها می‌دانستند که آن کتب، باقیمانده و نتیجه فرهنگ و تمدن «دوران جاهلیت» و خدانشناسی دوران باستان بود. نجیب محفوظ، خود عاشق آثار دیکنز، مولیر، سوفوکل و شکسپیر است. آثار اجتماعی و رئالیست - انتقادی، او خواننده را به یاد داستان‌های موپاساد، و چخوف با رمان‌های توماس مان و داستایوسکی می‌اندازد. و در ادبیات جهان، او آثار تولستوی، کافکا، پروست، جویس، ایپسین، فلور، استاندال، سارتر، کامو، هینکوی و فاکتر را فراموش نشدنی می‌داند.

برای آشنائی بیشتر با آثار او به منابع زیر رجوع گردد:

Nagib Maohfus, die Kinder unseres viertels, unionsverlag Zuerich, 1995

قتل‌های سبعانه شاعران، نویسندگان و فرهیختگان کشور ما در پائیز خونین و حزن‌آلود ۷۷، نه تنها مردم شریف ایران و جامعه فرهنگی آن را در ماتمی عمیق فرو برد، که در میان همه انسان‌های شریف عالم هم انعکاسی درخور یافت. بسیاری از تشکله‌ها و شخصیت‌های بزرگ بین‌المللی، در عرصه‌های گوناگون خرد، معرفت و سیاست، به این تاراجی که بر باغ پرپر اندیشگی ایران ما رفت اعتراض کردند و عمیقاً اندوهگین شدند.

ددها تشکله ملی و فرهنگی از نقاط مختلف جهان، انجمن‌های «قلم» و کانون‌های نویسندگان و هنرمندان از بسیاری کشورهای جهان، در ماتم از دست‌رفتن جنایتکارانه این درانه‌های ادب و سیاست ایران، مات‌زده شدند و به دولت جمهوری اسلامی ایران اعتراض کردند. از میان چهره‌های نام‌آشنای معترض می‌توان به نام و چهره‌های معروف و معتبری چون «هارولد پیتتر»، «ارنور میلر»، «یورگن هابرماس»، «آلن تورن» و صداها نویسنده و هنرمند و سیاستمدار معروف دیگر اشاره داشت. این بزرگان جنایات دهم‌شانه نیروهای درون حکومت ایران را که دست به این جنایات آلوده بودند، محکوم کردند و از دولت و دولتمردان ایران قاطعانه خواستار معرفی و مجازات عاملان و آمران این جنایات شدند، امری که تاکنون پاسخ درخور از جانب دولت و حکومتیان ایران نیافته است. هم اکنون نیز اخباری مبنی بر غف و بایان و آمران این جنایات توسط آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران به گوش می‌رسد. هرچند کوشش فراوانی از جانب همه ارگان‌ها و نهاده‌ها و شخصیت‌های مسئول و تصمیم‌گیرنده در درون نظام جمهوری اسلامی ایران صورت می‌گیرد تا این فجایع همچون فاجعه کشتار زندانیان سیاسی به محاق فراموشی سپرده شود، اما در بلور بیدار همه مردم شرافتمند ایران و جهان، خون این سیاوشان دوران همچنان می‌جوشد. خیال غیبی است که این تاراج عظما که برگ و بار درخت تنومند اندیشه‌گی ایرانی را به آتش کشید، با پنهان‌شدن به زیر پرده ساتر حکومتی، از یاد و خاطره مردم و همه ان‌هائی که دل در گرو سعادت و فرهنگ و معرفت مردم ایران دارند برود.

اعتراض به این جنایات و تاکید براین ظلم‌گران که لکه نکلی بر دامن نظام حاکم بر ایران است، تا تحقق کامل عدالت و روشن‌شدن حقیقت ادامه خواهد یافت.

در میان معترضین به جنایات موسوم به «قتل‌های زنجیره‌ای»، نام «فدریکو مایور» دبیرکل سازمان یونسکو، نام آشنائی است. آقای «مایور» سابقه آشنائی قبلی با «محمد مختاری» داشت و او را از طریق آثار و آفریده‌های اندیشه‌گی‌اش، و جایگاه‌اش در ادبیات و فرهنگ ایرانی، و نقش موثرش در «کانون نویسندگان ایران» می‌شناخت. محمد مختاری در نامده‌ای به «فدریکو مایور»، در رابطه با پیشنهاد «یونسکو» برای بزرگداشت صمدین سال تولد «نیما یوشیج» پدر شعر نوین ایران، به اظهار نظراتی پرداخته است که جالب توجه است.

از اظهار نظرات محمدمختاری در این نامه می‌توان به عمق اندیشه‌گی و غنای ذهنی وی در گستره ادبیات و «سیاست متعهد»، و رابطه این دو با هم پی برد. متن این نامه در زیر می‌آید.

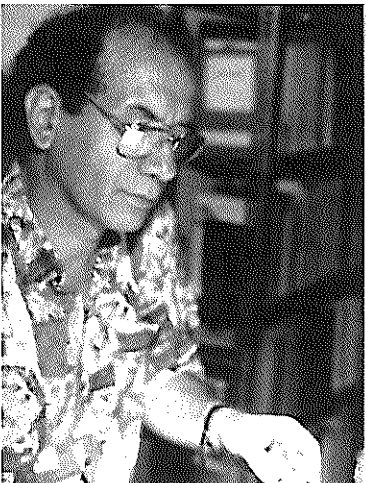
آقای مایور عزیز! این نامه از شاعری ایرانی است که از پیشنهاد یونسکو برای بزرگداشت صمدین سال تولد نیما،

استقلال تشکله‌های...

ادامه از صفحه ۶

۱ - در درجه اول کمک به گسترش اندیشه اتحاد زحمتکشان در سازمان‌های صنفی سندیکائی آن‌ها و حمایت جدی و صادقانه از استقلال و عمل دموکراتیک آن‌ها و پررئیز از اعمال‌نمودهای سازمانی در عمل مستقلانه آن‌ها و احترام به تصمیمات جمعی تشکله‌ها صرف‌نظر از این که چه کسانی به شکل آزاد با هر گرایش مذهبی - سیاسی و غیره در رهبری آن انتخاب شده‌اند. کوشش در دادن آگاهی‌های لازم در امر مبارزات صنفی سندیکائی و حقوق دموکراتیک زحمتکشان است.

۲ - کوشش برای پیوند امر تشکله‌های صنفی داخل کشور با خارج و آشنا کردن آن‌ها از اشکال و



بنیان‌گذار شعر نو ایران، نشاطی یافته است توام با نگرانی. نشاط از ابتکار فرهنگی یک نهاد جهانی و نگرانی از تبعات سیاسی آن برای یک فرهنگ ملی. پیشنهاد و کوشش یونسکو در جهت بزرگداشت شخصیت‌های فرهنگی ملت‌ها، تصمیم شایسته و مغتنمی است در راه اعتلای فرهنگ‌های متفاوت ملی و تقاهم جهانی آنها.

از این رو من به عنوان یک ایرانی، از این پیشنهاد شادمانم، و امیدوارم تبریک و تشکر مرا بپذیرید که در دوره تصدی شما چنین تصمیمی گرفته شده است. در عین حال به عنوان عضو کوچکی از جامعه فرهنگی ایران ناگزیرم نگرانی عمیق خود را از نحوه اجرای چنین تصمیمی توسط «کمیسیون ملی یونسکو در ایران» ابراز دارم.

شما به خوبی می‌دانید و روح عمومی اساس‌نامه سازمان یونسکو براین منبست، که تقاهم فرهنگی برای حفظ صلح، چون خود صلح، بر جلب «حمایت همگانی و پایدار و صمیمانه ملت‌ها» و «همبستگی فکری و اخلاقی کل بشر» استوار است. به همین دلیل نیز یونسکو نه یک نهاد سیاسی، که یک سازمان فرهنگی است، و طبعاً انتظار می‌رود که اهداف و کوشش‌های خود را فارغ از اقتضاها و «تاریکات سیاسی و اقتصادی حکومت‌ها» و «در حیطه ذهن انسان‌ها» پیگیری کند.

البته رابطه متقابل فرهنگ که هدف است و سیاست که وسیله است رابطه‌ای ناگزیر است. اما تاریخ فرهنگ جهان گواه است که سپردن هدایت اولی به دومی، هوار ضایعاتی چیران‌ناپذیر، به ویژه «در حیطه ذهن انسان‌ها» به بار آورده است. سیاست‌ها همیشه تابع مصلحت‌های خویش بوده‌اند. از این رو فرهنگ را نیز، مثل هر چیز دیگر، پیرو مصلحت‌ها و حتی تبلیغات خویش می‌پنداشته و می‌خواست‌اند. از همین دیدگاه نیز یا بدان توجه می‌کرده‌اند، یا آن را نادیده می‌گرفته‌اند. آن‌چه را که به زخم‌شان می‌خورده است بزرگ می‌داشته‌اند، و آن‌چه را نمی‌پذیرفته‌اند حذف می‌کرده‌اند.

البته از آن زمان که جنگ‌افروزان چون «گورینگ» می‌گفتند: «هرگاه نام فرهنگ را می‌شنوم دست به اسلحه می‌شوم» مدت‌ها گذشته است. اما در دوران صلح نیز گذردادن فرهنگ از پیچ و خم سیاست‌های محدودکننده به منزله راه رفتن بر لبه تیغ است. اگر بر این لبه تیغ کسی نتواند در رشد فرهنگ بکوشد، انتظار طبیعی این است که به «حذف» آن نیز یاری نکند.

با چنین انتظاراتی است که من از عملکرد کمیسیون ملی یونسکو در ایران در مراسم بزرگداشت نیما بوی حذف فرهنگی می‌شنوم، که

نحوه عمل سندیکاها و اتحادیه‌های کشورهای دیگر بویژه کشورهای صنعتی جهان و تلاش برای عضویت و پیوند سازمان‌های کارگری ایران مانند خانه کارگر در سندیکا‌های بین‌المللی صرف‌نظر از این که چه کسی یا کسانی در رهبری خانه کارگر یا دیگر سازمان‌های صنفی قرار دارند. پررئیز از عمل اطلاعاتی و سیاه و سفیدکردن این رهبران به بهانه‌های مختلف در اصل این که چرا آن‌ها به سازمان یا جریان فکری مورد نظر ما مرتبط نیستند. هرگونه پیوندی میان سازمان‌های زحمتکشان و سازمان‌های فرهنگی داخل کشور ما با جهان خارج موجب رشد و شکوفائی و غنای این سازمان‌ها شده و پشتوانه‌های بین‌المللی برای آن‌ها فراهم می‌آورد و به همبستگی بین‌المللی که در شرایط امروز جهانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است منجر می‌شود. و انزواي سازمان‌های کارگری داخل کشور را که خواسته جناح راست حکومت جمهوری اسلامی می‌باشد و از آن وحشت دارد می‌شکند.

رابطه سیاست و فرهنگ در اندیشه محمدمختاری

نامه محمد مختاری به دبیرکل سازمان یونسکو

خسرو باقرپور

متاسفانه یونسکو نیز بر آن صحه گذاشته است.

البته قصه «حذف فرهنگی» در جامعه ما، از جمله حذف نویسندگان و شاعران متجاس با تفکر نیمائی از صنعت رسانه‌ای، قصه درازی است که سرتان را با آن به درد نمی‌آورم. بخصوص که امری است درونی، و امیدوارم این نامه نیز شکوای یک نویسنده ایرانی به شما تلقی نشود. من تنها چند نکته‌ای از باب اجرای پیشنهاد سازمان شما می‌نویسم تا شمه‌ای از آن چه را که به مسئولیت شما مربوط است به اعتراض گفته باشم. قطعاً در نظر شما و یونسکو متصور است که بزرگداشت یک شخصیت فرهنگی، به معنای برگزاری مراسمی تشریفاتی و تبلیغاتی و منحصر به مؤسسات دولتی نیست.

اگر چه آن‌ها می‌توانند امکانات و وسایل مشارکت همگانی در آن فراهم کنند. نیمای ما متعلق به فرهنگ و ملت ماست. همه مردم به ویژه اهل فرهنگ و علاقمندان به ادبیات معاصر و نویسندگان و شاعران و منتقدان و پژوهشگران باید بتوانند در بزرگداشت او مشارکت کنند. حال آن که در مراسم و برنامه پیشنهادی کمیسیون ملی یونسکو در ایران، از آن چه خبری نیست همین تمهید، تدارک، امکان و زمینه برای حضور و مشارکت فعال شاعران و نویسندگان و منتقدان و علاقه‌مندان به راه و روال نیمائی است، که سال‌هاست در اعتلای فرهنگ معاصر ما می‌کوشید‌اند، به تصور و تداوم نوآوری‌های آن یاری می‌کرده‌اند، به تحلیل و بررسی و تنوع و گسترش زبان و اندیشه‌های معاصر، و آرمان و آثار نیمائی می‌پرداخته‌اند، مدافع و آرزومند گسترش و تنوع نواندیشی و نوذهنی بوده‌اند.

مشارکت فعال و مستقل و همگانی در بزرگداشت نیما، به معنای نشر و ارا نه آزادانه ارا و آثار همه نویسندگان معاصر در این امر است. هم‌چنان که حق نویسندگان ایران است که رؤیای تضمین و تامین حضور آزادانه‌شان عملی شود، و از جمله بتوانند مراسمی نیز مستقل در این جشن عام برگزار کنند. (شاید به نباشد که چگونگی بزرگداشت را از مشاوران‌تان که حتما در اصل پیشنهاد نیز سهیم بوده‌اند جویا شوید). اما عملکرد انحصاری کمیسیون ملی یونسکو نموداری از صحنه گذاشتن بر حذف فرهنگی، و در نتیجه نقض غرض از پیشنهاد بزرگداشت شاعر بزرگ ایران است.

ضمناً نیما شخصیتی نوآور و انسان‌گراست. این دو مشخصه فرهنگ مدرن، که گرایش‌های سنتی طی چند دهه آن را بر نمی‌تابفته‌اند، سال‌هاست در بررسی اشعار او تحلیل و تاکید شده است. با انحصار رسمی بزرگداشت، بیم آن می‌رود که از او چهره‌ای متفاوت پرداخته شود که سنت‌شکنی، مدرنیته، و انسان‌گرائی او را تحت‌الشعاع قرار دهد یا حتی نفی کند. چنین تحریفی زیر نام یونسکو مسئولیت سنگینی را متوجه این سازمان می‌کند. به هرحال امیدوارم این یادآوری‌ها بر شما گران نیامده باشد. من به زبانی سخن می‌گویم که زبان سازمان خود شماست که فرهنگی است. زبان اهل فرهنگ زبان آزادی و حقیقت‌جویی است. زبان دردهای مشترک و صمیمانه است. پس یقیناً دارم که شما نیز، در برابر این طنز عبرت‌آموز دوران ما، با من همدلی که هرگاه پای سیاست به میان می‌آید متاسفانه کوشش‌های جهانی برای درک تفاهم و تفاوت فرهنگ‌ها نیز، به همان «تاریکات» و «اقتضاها» نمی‌کشیده می‌شود که فرهنگ را در چنبره مرگ و زندگی می‌گرفته است، هم‌چنان که ما را نیز در این گوشه از جهان، به واکنش دردناک تهنیت و تسلیت گرفتار داشته است.

با بهترین آرزوها محمدمختاری ۷۵/۶/۲۶

در پایان بطور مشخص به عمل رفقای که در سندیکائی جهانی از عضویت خانه کارگر جلوگیری کردند بایستی اعتراض کنم. این عمل که یکی از دست‌اندرکاران مسائل نظری در مصاحبه با نشریه کار از آن به عنوان عمل قهرمانانه یاد کرده و مدعی است با کمک رفقای ث. ژ. ت. و غیره مانع پذیرش عضویت خانه کارگر در سندیکائی جهانی F.S.M شده واقعا شاهکاری بوده که ایشان برای حفظ کرسی خود در سندیکائی جهانی که به طور ارثی از سال‌های قبل از ۲۸ مرداد در اختیار افراد وابسته به حزب توده ایران بوده انجام داده است. این کار بزرگترین خدمت به جناح راست حاکمیت جمهوری اسلامی می‌باشد و من امیدوارم این رفیق سابق و دوستانش هر چه زودتر به رفع اشتباه بپردازند و توجه کنند که مبارزه با جمهوری اسلامی از طریق مبارزه با خانه کارگر و نفی آن انجام نمی‌گیرد. این اشتباه بسیار شبیه کار آنهایی است که کنفرانس برلین را به اغتشاش کشاندند. با آرزوی توفیق برای همه شما.

گفتگو با آقای غنی لو عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت استان زنجان

آن چیزی که دوران مدرن را از دوره سنت متمایز می‌کند و به آن تشخیص می‌بخشد ظهور، رشد و پاروری موجود فزیده و محترمی است که «عقل نقاد خودبنیاده» نامیده می‌شود. در دنیای مدرن هیچ چیزی از تیررس عقل نقاد در امان نیست و از سوی مقابل نیز هر چیزی که در این دنیا سر بر می‌آورد اگر براساس عقلانیت بنا نشده باشد سست و لرزان خواهد بود.

با این نگاه لزوم نظریه‌پردازی عقلانی در مورد همه ایده‌ها و پدیده‌ها قابل لمس است. مبحث قومیت‌ها و گفتمان قومی نیز از این مقوله مستثنی نیست.

استاد توکل غنی‌لو نیز با این زاویه نگرش به نقد خردورزان، بنیادهای اسطوره‌های تاریخی ملت و ملیت می‌پردازد و لزوم نظریه‌پردازی و کار تئوریک در مورد گفتمان قومی را متذکر می‌شود. آقای توکل غنی‌لو کارشناس ارشد زبان‌شناسی و عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی استان زنجان است و فعالیت‌های فرهنگی خویش را در گروه ادبی ایشیق پی می‌گیرد، همچنین یک ترم در دانشگاه زنجان و دانشگاه آزاد اسلامی به تدریس زبان و ادبیات ترکی پرداخته است.

● سن: تنها به نظر می‌رسد که روایت رسمی از تاریخ ایران که در کشور تبلیغ و ترویج می‌شود راه را برای توجیه تنصیع حقوق فرهنگی و اجتماعی اقوام ایرانی باز می‌کند، با این حال ما شاهد ظهور نخل جدیدی در عرصه تاریخ‌نگاری هستیم که در آخرین مورد آن انتشار کتاب «دوازده قرن سکوت» آقای ناصر یوریار است که در واقع بصورت یک موه غفتمان جدید تاریخی عمل می‌کند شما فکر می‌کنید این گفتن جدید چه تحولی در عرصه فرهنگی و اجتماعی پرباخته آورد؟

○ غنی‌لو: بسم‌الله الرحمن الرحیم، عرض کنم خدمتان که بحث راجع به قومیت‌ها و تعریف ملیت از نظر فکری و تئوریک باید مورد بحث بیشتری قرار بگیرد ضمن آنکه آنچه در مورد تاریخ گفتید کاملاً درست است. تاریخی که ما داریم و رویکرد تاریخی و تاریخ‌نگاری ما یک نگاه نوستالوژیک، ارتجاعی و نگاه به گذشته و قوم‌مدارانه است که این نگاه نوستالوژیک تبعاتی هم داشته و تبعاتش نیز این بوده که ما را انسان‌هایی بار آورده که بیش از اندازه نسبت به گزاره‌هایی که تاریخ‌نگاری رسمی به ما القا کرده متعصب باشیم و هیچ نوع نقد خردورزانه‌ای نسبت به تاریخ نداشته باشیم. این رویکرد کاملاً انحصارطلبانه، خودمحورانه و به دور از هر نوع مواجهه دموکراتیک و پلورال با سایر فرهنگ‌ها، ملل و اقوام است. از این رو یک نوع نگاه آسیب‌شناسانه و پاتولوژیک نسبت به این تاریخ لازم است و از طرف دیگر آن چیزی که مهم است، ما باید تعریف تاریخ‌محورانه از ملیت را به کنار بزنیم و یک تعریف فراتاریخی از ملیت ارائه کنیم. البته در مورد بخش اول که اصلاح نگاه تاریخی است، بایستی کارهای مهمی انجام دهیم که شاید «تاریخ دیرین ترک‌های ایران» تألیف دکتر ذهابی را بعنوان اولین قدم در این مورد قلمداد کرد. اما به جهت اینکه کتاب «دوازده قرن سکوت» توسط یکی از هوطنان فارسی زبان نوشته شده است و ایشان با نگاه دقیق و تقادانه به تاریخ می‌نگرند و پارادایم تاریخ رسمی را به چالش می‌طلبند - باید بعنوان نقطه عطفی بر این نوع رویکرد از مطالعات تاریخی تلقی کرد. اما آنچه که بیشتر حائز اهمیت است تغییر نگرش نسبت به مقوله هویت است که باید از تاریخ‌محوری، زبان‌محوری و قوم‌محوری تغییر یابد. عده‌ای ملیت را تاریخ‌مدارانه و زبان‌مدارانه تعریف نموده‌اند. مثلاً افرادی نظیر نیچه و ویلهلم گریم به زبان بعنوان حامل تاریخ، افسانه، قلمرو، میولوژی و اسطوره‌های یک ملت تاکید بسیاری دارند و ملت را بر این اساس تعریف می‌نمایند. اما این تعریف، هم از نظر مرزهای درونی و هم از نظر شمول آن، با مشکلاتی مواجه است. از نظر مرزهای درونی به این صورت که ما امروز کمتر کشوری را داریم که شامل این تعریف شود در مقابل کشوری مثل کانادا، سوئیس، هند، بلژیک و ایران و کشورهای بسیاری نظیر آنها از این قالب ملیت نمی‌توانند تبعیت کنند به جهت اینکه اینها دارای فرهنگ‌ها، زبان‌ها، اقوام و حتی تاریخ‌های مختلفی هستند به این جهت با مشکلاتی مواجه‌اند. از نظر شمول هم وقتی تعریف ما از ملیت، زبان‌مدارانه باشد این تعریف شامل دیگرانی هم که به آن زبان سخن می‌گویند می‌شود. مثلاً اگر تعریف از ملیت آلمانی زبان‌محورانه باشد در آن صورت شهروندان آلمانی زبان کشور سوئیس نیز، آلمانی محسوب می‌شوند و سایر آلمانی‌زبان‌های دیگر کشورها نیز بدین صورت خوانده بود یا اگر تعریف ملیت انگلیسی براساس زبان باشد در آن صورت یک شهروند پاکستانی نیز که به انگلیسی تکلم می‌کند انگلیسی محسوب خواهد شد و الی آخر...

به همین جهت امروز باید برخلاف آن رویکرد آلمانی یا ناسیونالیزم افراطی که سر از شوونیسم و راسیسم در می‌آورد و نگاهی در زمانی و تاریخی است باید یک رویکرد یا هم‌زمانی و فراتاریخی به مفهوم ملت داشته باشیم. همچنین بجای اینکه یک تعریف انتزاعی از ملت داشته باشیم و بعد مصادیق آن را پیدا کنیم می‌توانیم تمام افرادی را که در یک جغرافیای سیاسی مشترک و با پرچم مشترک و حکومت و منافع اقتصادی و ملی مشترک زندگی می‌کنند را یک ملت بنامیم و این تعریف، تعریفی فرازبانی، فراترادی، فراتاریخی و حتی فرامذهبی است. تعریفی که کاملاً بر حقوق شهروندی مبتنی است. یعنی تمام افرادی که در یک کشور زندگی می‌کنند شهروندان یک کشور به شمار می‌روند و جزو آن ملت می‌باشند که برخلاف تصور ملی‌گرایان

باشد: ۱- فرهنگ جهانی که برآیند جهان فرهنگ‌ها و محصول تلاش، خلاقیت، دانش و نگرش تمام و یا اکثریت جوامع انسانی است. ۲- فرهنگ خاص که لباس جهانی پوشیده و علم جهانی برافراشته است. بنابراین یک موقع منظور این است که فرهنگ جهانی به وجود بیاید تا تمام فرهنگ‌ها در آن سهم باشند قطعاً ما نمی‌توانیم مخالف چنین روندی باشیم ما هم طرفدار چنین روندی هستیم چون نگاه کاملاً انسان‌دوستانه به فرهنگ است. اما یک موقع فرهنگی می‌خواهد سیرق خود را بلند کرده و جهانی شود. نه چنین چیزی را نمی‌پذیریم، البته قرائن و شواهد بسیار زیادی هست که مخالفت‌های بسیار زیادی با این رویکرد هست البته این بصورت یا عقل سلیم برای تمام دنیا در نیامده اما خصوصاً در

اینکه موضوعی فیزیکی باشد. مبحثی انتزاعی است، و رابطه کاملاً مستقیمی با میزان مشارکت، میزان توجه به حقوق و میزان دخالت در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دارد. هر چقدر افراد جامعه‌ای حس کنند که متعلق به آن جامعه هستند، خوب، احساس وحدت بیشتری خواهند کرد و بر عکس، برای اینکه ضریب وحدت و امنیت ملی - که امنیت ملی خود تابعی مستقیم از وحدت ملی است - بالا رود باید میزان مشارکت و میزان احساس تعلق شهروندان یک جامعه به آن سیستم و ملت را زیاد کرد. البته، این با در نظر گرفتن عوامل متعددی است. شکاف‌های متعددی در جامعه ما وجود دارد. در حقیقت شکاف‌های متقاطع، شکاف‌ها به هویت‌ها برمی‌گردند. شکاف سنت و مدرنیت، شکاف قومی، شکاف جنسیت، شکاف زبانی، شکاف دولت - ملت و... خوب موقعی ضریب

جنبش هویت‌خواهی قومی در بطن جنبش اصلاحات و هم‌راستا با آن است.

به نقل از نشریه دانشجویی سس شماره ۴

امنیت ملی بالا می‌رود که ما اولاً این شکاف‌ها را به رسمیت بشناسیم و ثانیاً قواعدی طرح کنیم که براساس آن قواعد مناسب‌های طرفین این شکاف‌ها، عادلانه و عقلانی و انسانی باشد، در این صورت است که این شکاف‌ها در حقیقت موجب تضعیف وحدت ملی نخواهند شد، بلکه ما می‌توانیم از آن برای تقویت وحدت نیز بهره ببریم. اما مسأله‌ای که اشاره فرمودید، راجع به زبان بعنوان وحدت ملی، قطعاً چنین چیزی صحیح نیست، اساساً در تعریف ملت باید فرازبانی نگاه کنیم، همان‌گونه که اشاره شد، زبان فارسی بعنوان یک یا زبان میانجی در ایران است نه چیزی بیش از آن و نه چیزی کمتر از آن، نه کسی را داعیه این دارد که ما نیازی به زبان میانجی نداریم که این کاملاً غیرعقلانی است. مثلاً ما ترک‌ها بگوئیم که فقط می‌خواهیم از ترکی استفاده کنیم یا کردها از کردی و یعنی با یک دید تنگ‌نظرانه به زبان نگاه کنیم و بگوئیم فقط از زبان خود استفاده می‌کنیم و لاغیر. آن موقع ارتباط ما با سایر اقوام ایرانی مختل می‌شود. بنابراین از نظر عقلانی لازم است که یک زبان بعنوان زبان میانجی باشد که افراد با زبان‌های مختلف با هم ارتباط برقرار کنند. زبان فارسی بنا به علل مختلف (تاریخی، سیاسی و...) و بنا به توافق عمومی زبان میانجی ما است و فکر نمی‌کنم عامه مردم ایران با این نظریه مخالفتی داشته باشند اما این مسأله به این مفهوم نیست که زبان فارسی بعنوان رمز هویت ملی یا رمز ایرانی‌بودن تلقی شود. یعنی هرکسی فارسی صحبت کند ایرانی باشد و در غیر اینصورت ایرانی محسوب نگردد، چنین مطرح نیست. اگر ما چنین تعریفی داشته باشیم این تعریف خود خلاف وحدت و تضعیف‌کننده امنیت ملی خواهد بود. با این تعریف ما « ۶۰ درصد از مردم را غیرایرانی محسوب می‌کنیم. بدون شک با این تعریف وحدت ملی تضعیف خواهد شد، مگر اینکه ما واقعاً نگاه فرازبانی به ملت داشته باشیم که در اینصورت فارسی علاوه بر زبان یک قوم، زبان میانجی مردم ایرانی نیز هست.

● حتی دیده می‌شود که معیارگذاری وحدت ملی براساس زبان در سیاست خارجی ما نیز تأثیر می‌گذارد. یعنی ما در سیاست خارجی نیز دنبال ایجاد و تقویت رابطه با کشورهایی هستیم که با این تعریف زبان‌محورانه از وحدت و امنیت ملی سازگارتر است و بعضاً نیز از این‌گونه سیاست‌گذاری منتهر می‌شویم؛ هم از نظر اقتصادی و فرهنگی و... نظر شما چیست؟

○ سیاست خارجی ما هم با توجه به فضای فکری - اجتماعی ما بی‌ریزی می‌شود. یعنی ساختارها و بنیان‌های فکری - فرهنگی ما در سیاست خارجی ما تأثیر می‌گذارد. متأسفانه سیاست خارجی ما هم به جهت تأثیر از رسوبات تفکر آریانیسم رژیم مستبد پهلوی یک سیاست متغلاانه در مقابل تکرش قومی است. یعنی بجای اینکه تنوع و تکر عامل مثبتی در سیاست خارجی ما باشد باعث تضعیف آن شده است و بخاطر همین است که بعضاً با یک تلقی قوم‌مدارانه و نژادمدارانه با سیاست خارجی برخورد می‌شود. نمونه بارز این انفعال را در

دوره پست‌مدرنیسم رویکردی متفاوت با مدرنیسم در مورد فرهنگ و هویت فرهنگی داریم. الان ما شاهد شکل‌گیری انجمن‌ها، نهادهای و گروه‌هایی هستیم که هویت‌های خاص را رهبری و هدایت می‌کنند. همچنین جریان‌های خاصی مثل احزاب سبز که اصولاً طرفدار حفظ محیط زیست هستند که گسترش هم پیدا می‌کنند، این امر در حقیقت عکس‌العکس یک نوع مطلق‌نگری علمی بشر و این‌ارنگری به طبیعت از طرف بشر است، همسو با این جریان یک نوع عکس‌العمل هم نسبت به نگاه بیش از حد ساده‌شده و در عین حال مطلق‌گرایانه به فرهنگ را شاهد هستیم.

● راسیسم و مدرنیسم هژمونی علمی، اقتصادی و سیاسی متعلق به مدنیت‌های خاص را به حوزه فرهنگ نیز سرایت داد یعنی برتری علمی اقتصادی و سیاسی باعث سلطه فرهنگی نیز شد.

در کل جهان نسبت به این مسئله و در مقابله با آن سبیل‌کردن فرهنگ‌های بومی شاهد عکس‌العمل‌های زیادی هستیم. همانطور که جریان‌های سبز سرسختانه به دنبال حفظ اکوسیستم‌های طبیعی هستند، جریان‌های زیادی نیز در جهان وجود دارند که در پی حفظ اکوسیستم فرهنگی هستند چون همان‌که از بین رفتن یک گونه گیاهی یا جانوری برای اکوسیستم، طبیعت، کره خاکی و جامعه بشری فاجعه‌بار است، از بین رفتن یک فرهنگ، یک زبان، یک گونه فرهنگی و سنت‌های بومی نیز می‌تواند تنوع زیست فرهنگی را از بین ببرد و به اکوسیستم فرهنگی ضربه وارد کند. بنابراین قشر فرهیخته و اندیشمند نسبت به آسیلاسیون و هدم و از بین رفتن فرهنگ‌ها و زبان‌ها حساسیت و دغدغه زیادی دارند نمونه بارز آن آخرین کنفره زبانشناسان دنیا در پاریس به سال ۱۹۹۶ است. که اساس بیانیه این‌کنفره تاکید بر تنوع فرهنگی و زبانی بود و از کشورها و دولت‌ها خواسته شده بود که در سطح جهانی با حاکمیت مطلق و بلامنازع زبان انگلیسی و در سطح ملی با سلطه زبان‌های رسمی مقابله شده و اجازه حیات و پویایی به زبان‌های دیگر داده شود. از طرفی دیگر یونسکو روزی را بعنوان روز زبان مادری اعلام می‌دارد. اینها قرائنی است که نشان می‌دهد که این مسئله تنها دغدغه بومی ما نیست بلکه مسئله‌ای است کاملاً جهانی و رویکردی پلورالیستی و بشردوستانه به مقوله فرهنگ می‌باشد که در پی از بین بردن اقتدارگرایی فرهنگی و انحصارطلبی زبانی است.

● تعاریف مختلفی از وحدت ملی و امنیت ملی ارائه شده است. در این میان برخی معیار وحدت ملی را زبان و در کشور ما زبان فارسی عنوان می‌کنند، شما فکر می‌کنید که این تعریف تا چه حد درست و کامل است و اینکه آیا تعریف وحدت ملی براساس زبان، به زبان وحدت نیست؟

○ وحدت ملی یک چیز تجویزی که نیست، بلکه یک حس جمعی است. ما نمی‌توانیم مثلاً فضائی ایجاد کنیم و بگوئیم که شما متعلق به فرهنگ و تاریخ و زبان خاصی هستید. وحدت ملی بیشتر مبتنی بر ذهنیت‌ها است و قبل از

انحصارطلب خودمحور و قوم‌مدار، اشتراک آنها نه در زبان و نه در نژاد بلکه در حاکمیت سیاسی مشترک و منافع مشترک است و بر اساس این تعریف می‌توان ملت را با یک نگرش کاملاً دموکراتیک و پلورال و براساس حقوق شهروندی که شامل بر همه شهروندان باشد، تعریف شود.

● رابطه جنبش هویت‌خواهی قومی با جنبش اصلاحات و گفتن جامعه مدنی چیست؟

○ اگر جریان اصلاح‌طلبی را تلاش در جهت رفع انسداد و تمرکز از قدرت، ثروت، معرفت بشری و اطلاعات و شأن و حرمت اجتماعی انسان و همچنین تعریف عادلانه و فعالانه و واقع‌بینانه بین طرفین شکاف‌های مختلف هویتی نظیر سیاسی، فرهنگی، قومی، زبانی، مذهبی، اقتصادی و... در نظر بگیریم قطعاً جنبش هویت‌خواهی قومی یا در بطن جنبش اصلاحات و هم‌راستا با آن و یکی از مصادیق عینی و بارز آن است.

اما در مواجهه با مسئله قومیت‌ها طیف‌های مختلفی در بین اصلاح‌طلبان مشاهده می‌شود. عده‌ای اصلاحات را صرفاً در نزاع قدرت خلاصه می‌کنند. به همین جهت هیچگاه فرصت تفکر در این مورد را پیدا نکرده‌اند. عده‌ای دیگر گرچه به مقوله قومیت اهتمام دارند، اما با دیدی تاریخی و براساس رسم‌قول‌مدارانه و نژاددوستانه - اگر نتوان نژادپرستانه خواند - با مسئله مواجه می‌شوند. لذا نتیجه تلاش فکری آنها در این مورد ناقض اصول اولیه دموکراسی و جریان اصلاح‌طلبی است.

اما گروه عده‌ای از اصلاح‌طلبان نسبت به حقوق فرهنگی، زبانی و اجتماعی قومیت‌ها نگرشی مثبت دارند نمونه‌ای از این نگرش مثبت را در موضع‌گیری اخیر آقای نسیمی‌پور رئیس فراکسیون مشارکت مجلس در مصاحبه با روزنامه نوروز می‌توان دید که حمایت فراکسیون متبوعش را از تلاش برای ایجاد ردیف بودجه جهت تدریس زبان‌های محلی و قومی اعلام کرده است.

در رابطه با گروه اخیر نیز عدم تلاش عملی جدی و فقدان مبانی تئوریک در زمینه پدیده انترناسیونالیزم قابل انتقاد است.

● ظهور هویت‌جویی‌های فرهنگی محلی چگونه با روند جهانی‌شدن قابل تبیین است؟

○ جهانی‌شدن وجود و تظاهرات متفاوتی دارد. جهانی‌شدن اقتصادی، جهانی‌شدن ارتباطات، جهانی‌شدن سیاسی، جهانی‌شدن فرهنگی و غیره. هرکدام از جنبه‌های جهانی‌شدن با عکس‌العمل‌های متفاوتی مواجه شده است. عده‌ای سخت طرفدار آن هستند و عده‌ای سرسختانه با آن مخالفت می‌ورزند. نمونه مخالفت با جهانی‌شدن اقتصادی را در برگزاری راهپیمایی‌ها و تظاهرات زیادی از طرف گروه‌ها و ملل مختلف، در سطح جهان نسبت به نشست‌های سازمان تجارت جهانی می‌بینیم. بجز وجه ارتباطی و فرهنگ آکادمیک سایر وجه جهانی‌شدن، با انتقاد جدی از طرف متحرکان زیادی مواجه است. جهانی‌شدن فرهنگی نیز می‌تواند دو مفهوم مجزا داشته

مقابل کشورهای ترک‌زبان می‌بینیم، به جهت آن تلقی زبان‌محورانه از ملیت، ترس برخی از مسئولین سیاسی از این است که مبادا ارتباط و نزدیکی بیشتر ایران با کشورهای ترک‌زبان موجب تقویت هویت‌خودآگاهانه قومی ترکان ایران شود و این هویت قومی موجب تضعیف وحدت ملی شود و علت آن نیز بر این است که اگر من بفهمم این تاریخی که تاریخ رسمی در مورد من است و همواره چهره منفی از من نشان می‌دهد یا در ادبیات عمومی بصورت جوک‌ها تصویر منفی از من نشان می‌دهد، درست نیستند. خود را بعنوان یک مسلمان ایرانی ترک‌زبان شناختم، به علت اینکه ملیت را زبان‌محورانه تعریف کرده‌اند من بگویم چون من ترک هستم، پس متعلق به ترکیه هستم. این متأسفانه به یک ترس مرضی تبدیل شده است که شاید آن را بصورت ترک‌ترسی بتوانیم تعریف کنیم. این هم متأسفانه یکی از سوءفهم‌هایی است که ما به آن دچار هستیم در حالی که قضیه دقیقاً عکس است. انهایی که دنبال هویت قومی هستند ملیت ایرانی را همیشه شامل بر این هویت‌ها دانسته‌اند، اما سیاست خارجی ما بر اساس این ترس و با این تصور رابطه‌اش را بر خلاف کشورهای ترک‌زبان تنظیم می‌کند و این در کل هم به ضرر وحدت ملی ما و منطقه و ضرر جهان اسلام است. ما از یک طرف مثلث شوم اسرائیل، آمریکا و ترکیه را از طرف دیگر یک مربع دیگری را داریم، در بین ایران، روسیه، یونان، ارمنستان از یک طرف ما ارتباط بین یک کشور اسلامی با اسرائیل و آمریکای حامی صهیونیسم را داریم که آن فجاجع را بر سر فلسطین و جهان اسلام می‌آورند. از طرف دیگر مواجه با رابطه‌ای هستیم بین ایران بعنوان یک کشور بزرگ اسلامی با کشورهای اسلاو - ارتدکس که شاید خطرشان کمتر از قطب دیگر (اسرائیل - آمریکا) نباشد، و نتیجه آن تضعیف حقوق فلسطینی‌ها از یک طرف و مظلومیت و پایمال‌کردن حقوق مسلمانان کردیه‌ای و چین از طرف دیگر می‌شود. ببینید این سیاست بیشتر متأثر از داخل است تا خارج، یعنی آن سیاست زبان‌محورانه باعث می‌شود ترس از قومیت ترک‌ها بوجود بیاید و سیاست خارجی را بر آن اساس تنظیم کند.

تألف ما از این جهت است، اگر به جای این سیاست متغلاانه یک سیاست مدبرانه و فعال در پیش گرفته بودیم، ترک‌های ایران می‌توانستند عامل تقویت رابطه ایران با کشورهای ترک باشند نه عامل تضعیف رابطه. البته در آن طرف هم ضعف‌هایی هست. ممکن است کدهانی که موجب سوء تفاهم شود از طرف مقابل صادر گردد؛ منتها مسأله این است که سیاست خارجی ما باید به سمت و سونی حرکت کند که منافع ملی خود را قربانی این سوءفهم‌های قوم‌مدارانه نکند و یک رابطه کاملاً مسالمت‌آمیز و با حفظ حقوق ملی خودمان با کشورهای همسایه ترک داشته باشد، ما وقتی با یک کشور آفریقائی مثل بورکینافاسو ارتباط برقرار می‌کنیم، می‌گوئیم که اشتراکات زیادی داریم، اشتراکات فرهنگی و فلان و فلان، ولی چطور آن اشتراکات فرهنگی با بورکینافاسو می‌تواند موجب تقویت روابط ایران با آن کشور شود منتها اشتراکات بسیار زیساد تاریخی، فرهنگی، مذهبی، جغرافیائی، فکری و ادبی و قومی ما با کشورهای ترک همسایه از تحکیم و تقویت روابط دو جانبه ناتوان است. که البته باز جای بحث و تألف بسیار دارد انشاءالله اگر در داخل کشور، ما یک نگرش و رویکرد مثبت و واقع‌بینانه نسبت به قومیت‌ها بوجود بیاید که در جریان است و این روند و این پروسه که شروع شده، ادامه پیدا کند، قطعاً در روابط خارجی ما نیز خود را نشان خواهد داد و این موقع دیگر کشورها با اسلاو - ارتدکس باشند چه صهیونیست‌ها نمی‌توانند از این فضای ایجادشده در منطقه به نفع خود و به ضرر جهان اسلام استفاده کنند.

● جایگاه نیروهانی که در جهت هویت‌یابی قومی و تحقق حقوق فرهنگی قومیت‌ها تلاش می‌کنند در استان زنجان و سایر استان‌ها چگونه است و احتمالاً در آینده چگونه خواهد بود؟

○ خوشبختانه فعالانی که در عرصه فرهنگ ترکی کار می‌کنند از دو فاز بسیار خطرناک و نامحور عبور کرده‌اند. ما در یک برهه‌ای شاید نوع برخوردمان، نوع مواجهه‌مان در رابطه با حاکمیت زیاد خوشایند نبود یعنی از منظر اپوزیسیونی بود. بعداً از یک اپوزیسیون شدید و غلیظ به اپوزیسیون آرام تبدیل شد و در مرحله امروزی، خوشبختانه به داخل نظام کشیده می‌شود، یعنی این مسئله امروزه از طرف نیروهای داخل نظام پیگیری می‌شود. این برای ما بسیار خوشایند است. مسبب بخشی از عقبماندگی این مسأله نیز یک سری سوءفهم‌های تاریخی و تجارب سوء تاریخی بوده، یعنی یک دوره‌ای این مسأله را افرادی ادامه در صفحه ۱۱

کار کودکان افغانی

عزیزه شاهمادی (پژوهشگر مسایل زنان و کودکان)

نشریه اندیشه جامعه شماره ۹

محمد روغنی

استقلال تشکل‌های کارگری مفهوم نسبی دارد

اشاره: مطلب زیر از جانب آقای محمود روغنی در پاسخ به طرح بحث نشریه کار که در شماره‌های قبلی چاپ شده بود، برای ما ارسال شده است که در زیر به آسانی خوانندگان می‌رسد.

با سلام و درود به شما و همه کسانی که به امر مبارزات صنفی و کارگری و تشکل‌های آن در ایران علاقمند هستند و می‌پردازند. برخی از سئوالات شما پاسخ‌های مشخصی را طلب می‌کند که مستلزم حضور در صحنه مبارزات صنفی سندیکائی در ایرانست که متأسفانه در خارج از کشور و فقط از طریق اخبار شنیده‌شده، نمی‌توان به صورتی نسبتاً دقیق به آن‌ها پاسخ داد. اما هسته مرکزی بحث در سئوالات شما می‌تواند استقلال تشکل‌های کارگری با جنبش اصلاح‌طلبی و نقش و وظیفه نیروهای مترقی و پیشرو در این عرصه باشد که من کوشش می‌کنم در حد توان، نظرم را اجمالاً بیان کنم.

در رابطه با مقوله استقلال تشکل‌های کارگری و زحمتکشان به طور عام باید به این نکته اساسی توجه کرد که این استقلال اصولاً مفهومی نسبی دارد یا می‌تواند داشته باشد. بویژه در کشور ما با بافت عمیقاً مذهبی آن و شرایط خاص پدید آمده در دوران انقلاب و همچنین شرایط ناشی از ۸ سال جنگ و پس از آن تشکل‌های کارگری قبل از انقلاب که عموماً سندیکاهای اتحادیه‌ها بودند در جریان انقلاب مانند بسیاری دیگر از نهادها فروپاشیدند و از نو به شکلی جدید همچون شوراهای کارگری و حتی انجمن‌های اسلامی سر برآوردند. در بدو امر این تشکل‌ها به دلیل همان بافت مذهبی و باورهای آن از یک طرف و حفظ انقلاب و یا ضرورت تداوم تولید در شرایط جنگی کشور از هرگونه حرکت اعتراضی و اعتصاب منع می‌شدند و حتی خود ما به عنوان نیروهای چپ در این تشکل‌ها عامل سازدارنده حرکات اعتراضی بودیم. اما به تدریج پس از جنگ دینامیسم مبارزه طبقاتی به صورتی طبیعی و تدریجی این تشکل را حتی با شکل ظاهری انجمن اسلامی به مقابله با زیاده‌طلبی کارفرماها و مبارزه با قوانین ضدکارگری سوق داد.

مسائل و مشکلات کارگران و زحمتکشان آنان را با همه علاقت و پایبندی به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به مقابله و اعتراض واداشت و به تدریج خانه کارگر کانون انعکاس این اعتراضات شد که نمونه‌های بسیاری از این مقابله مثلاً در رابطه با تصویب قانون کارگاه‌های کوچک و یا واگذاری موسسات بزرگ دولتی به سرمایه‌داران و تاجر وابسته به حاکمیت را شاهد بودیم. البته این به هیچ وجه به معنای این نیست که خانه کارگر همان‌طور که سندیکاهای بزرگ در کشورهای پیشرفته صنعتی عمل می‌کنند کار کرده و می‌کند. اما نتیجه بسیار مهمی که از این بررسی سیر تحولات کارگری پس از انقلاب به دست می‌آید این است که نمی‌توان تشکل‌های کارگری را صد در صد وابسته به حاکمیت دانست. البته این بسیار طبیعی است که در کشورهای عقب‌مانده صنعتی مانند ایران با پیوند نسبی حاکمیت ایدئولوژیک با عقاید و باورهای مذهبی و سنتی زحمتکشان موفق شوند که تشکل‌های صنفی و کارگری را تا حدود زیادی کنترل کنند. اما این امر مطلق نیست. و از آن طرف هم این تشکل‌ها نمی‌توانند یکباره به استقلال کامل دست یابند. بلکه این طبیعت مناسبات کار و سرمایه است که تعیین‌کننده می‌باشد. و به تدریج آن‌ها را به ضرورت حرکت مستقل و وحدت عمل در تشکل‌ها متقاعد کرده و سوق می‌دهد و آن‌ها را گسترش می‌بخشد.

چنانچه بپذیریم که هسته‌های دموکراسی و حاکمیت مردمی در هر جامعه تشکل‌های گوناگون صنفی، فرهنگی و سیاسی است ناگزیر باید بپذیریم که تشکل‌ها باید هر چه بیشتر مردمی و مستقل باشند. حال باید دید با چه برداشتی از مردمی بودن داریم آیا مردمی بودن آن است که آن‌ها هر چه را ما می‌گوئیم بپذیرند و التزاماً با معیارهایی که ما تعیین می‌کنیم حرکت کنند. یا آن که صاحبان اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های گوناگون و ادیان و مذاهب صرفنظر از جنسیت آن‌ها برای دستیابی به حقوق خود در چارچوب‌های تعیین‌شده تشکل مفروض یعنی اسانسم‌ها و آئین‌نامه‌های خود گروه آمده و مبارزه کنند و چنانچه بپذیریم استقلال تشکل‌ها عمل مستقلاً آن‌ها در دفاع از حقوق و مطالبات صنفی، فرهنگی و غیره می‌باشد. این باید به دور از هرگونه اعمال نفوذ و سلطه حاکمیت‌ها و جریانات سیاسی ایدئولوژیک صورت بگیرد. هرگونه اراده گرانی و اعمال نفوذ در هدایت و

رهبری این تشکل‌ها چه از طرف حاکمیت‌ها و چه جریانات سیاسی حتی آن‌ها که مدعی نمایندگی زحمتکشان هستند موجب جلوگیری از وحدت عمل و اخلاص در استقلال آن‌ها شده و در عمل آن‌ها را به ابزارهای سیاسی تبدیل می‌کند. و این بزرگترین آفت همبستگی زحمتکشان و عملکرد دموکراتیک تشکل‌های کارگری و در نهایت ضعف و عقیم شدن آن‌ها می‌باشد. باروری و پویایی تشکل‌های صنفی نه در هدایت آن‌ها در جهت اهداف خاص سیاسی بلکه تقویت همبستگی آن‌ها و آگاهی به حقوق صنفی و قانونی آن‌ها و آگاهی از چگونگی عمل و دستاوردهای تشکل‌های صنفی خارج از ایران می‌باشد. تقویت و گسترش تشکل‌های صنفی و امر دموکراسی در هر جامعه‌ای رابطه متقابل دارند و هر یک موجب تقویت دیگری می‌شود.

به این ترتیب به این نتیجه می‌رسیم که تشکل‌های موجود کارگری در ایران نه صد صد مستقل هستند و نه وابسته اما می‌توان به رشد و توسعه آن‌ها و استقلال عمل آن‌ها امیدوار بود و کمک کرد.

در این رابطه باید به این نکته مهم توجه بیشتر کرد که شرایط امروز ایران شرایط پس از جنگ دوم جهانی و تشکیل شورای متحده مرکزی کارگران ایران نیست، که ضعف دولت‌های پس از جنگ و وجود قدرت بزرگ اتحاد شوروی سابق در مرزهای ایران و کشش طبیعی زحمتکشان به آن و تبلیغات و فعالیت‌های حزب توده ایران در این رابطه امکان حرکات اعتراضی بزرگ و اعتصاب‌های بزرگ را فراهم می‌آورد. امروز زحمتکشان ایران در شرایط بسیار نامساعد داخلی و جهانی باید به امر تشکل‌های صنفی و دفاع از حقوق بپردازند. بنابراین می‌توان گفت خانه کارگر با همه نارسائی‌ها به طور نسبی عمل می‌کند و نباید انتظار شورای متحده مرکزی را از آن داشت. اگر چه شورای متحده مرکزی کارگران ایران آن زمان را هم نمی‌توان به هیچ وجه مستقل ارزیابی کرد. در حقیقت امر این شورا که در ابتدای تشکیل تا حدود زیادی دارای استقلال بود و همه زحمتکشان اعم از مذهبی و صاحبان ادیان گوناگون و چپ و غیره در آن جمع بودند به تدریج رهبری آن چنان که آن زمان در همه کشورهای مرسوم بود (تحت شرایط خاص جهانی آن زمان) در دست حزب توده ایران قرار گرفت.

اگر چه شورای متحده در آن زمان به دستاوردهای بزرگی در عرصه حقوق صنفی و اجتماعی زحمتکشان دست یافت اما به مفهوم واقعی مستقل نبود و این حزب توده ایران بود که عمل می‌کرد. البته این سنت در آن شرایط در تمام دنیا مرسوم بود و حتی اتحادیه‌های بزرگ در کشورهای پیشرفته صنعتی هم مانند فرانسه و ایتالیا تحت نفوذ مستقیم احزاب کمونیست عمل می‌کردند و حتی هنوز هم به طور نسبی همین‌طور است. در ایران امروزه جای حزب توده ایران را در اتحادیه‌های کارگری نیروهای مذهبی گرفته‌اند و در رهبری آن‌ها تأثیر می‌گذارند. بنابراین نمی‌توان انتظار استقلال عمل صد در صد را از آن‌ها به خصوص خانه کارگر داشت ضمن این که بایستی توجه کرد که همین خانه در شرایط اختناق حاکم، و بی‌پناه از پشتوانه بین‌المللی کارهای مهمی هم انجام داده است مثلاً نمی‌توان به ترتیب و تدارک تظاهرات اول ماه مه در میدان بهارستان و در مقابل وزارت بازرگانی در اعتراض به لایحه جدید قانون کار در مجلس پنجم و سخنان خاموشی وزیر بازرگانی را دست کم گرفت و یا صف مستقل کارگران و خانه کارگر در تظاهرات ۲۲ بهمن سال گذشته با شعارها و خواسته مشخص کارگران.

جنبش کارگری ایران پس از شرایط جنگی به تدریج به سمت حرکات اعتراضی مشخص و مستقل پیش می‌رود و کاملاً امیدوارکننده است. حتی در رابطه با مسائل سیاسی کشور و حمایت از جنبش دوم خرداد ما شاهد موضوع‌گیری‌های خانه کارگر و روزنامه کار و کارگر هستیم. اگرچه در شرایط کشور ما حتی هرگونه ایجاد تشکل صنفی و خواسته صنفی ناگزیر بار سیاسی دارد.

چنانچه ما به دور از اراده گرانی و بی‌حوصلگی به تحولات جنبش کارگری توجه کنیم آنگاه آن را مثبت خواهیم دید. البته ایده‌آل چیز دیگری است. آخرین نکته‌ای که مایلیم بیان کنم نظر من نسبت به وظیفه نیروها و سازمان‌های دموکراتیک که به راستی خواهان ترقی و توسعه و استقلال و عدالت اجتماعی در



ارتقا ترویج و تحقق حقوق کودکان که آینده‌سازان فردای جهانند، آغازی ضروری برای رفاهانی و شکوفایی همه‌جانبه انسان است. کار کودک که از اصلی‌ترین و مهم‌ترین موانع دستیابی به حقوق اساسی کودکان می‌باشد، تجاوزی آشکار به حریم کودکان است. تجاوزی که روند رشد و شکوفایی استعداد و خلاقیت‌های کودکان را مختل نموده و مانع تکوین و تعالی شخصیت انسانی او می‌شود و بدینگونه، آینده‌های اجتماعی را که این کودکان، سازندگان آنند، در معرض تهدید قرار می‌دهد. بنابراین، می‌توان گفت که کار کودک نماد عدم احساس مسئولیت و تعهد نظام‌های اجتماعی خرد و کلان، درون‌مرزی و فرامرزی به حقوق کودکان است.

در حال حاضر، با توجه به وجود ۲۵۰ میلیون کودک زیر ۱۴ سال مشغول به کار در سراسر جهان و نیز عدم به رسمیت‌شناختن و تثبیت حقوق کودکان در کشورهای «جهان سوم» آن هم پس از گذشت ۱۰ سال از مصوبه کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹) و نظارت یونسف و ملز بودن دولت‌ها به ارائه گزارش از وضعیت کودکان بمانگر نبود ضمانت اجرایی در فرایند عمل است. از جمله شاخص‌های بنیادین استثمار کودکان، فقر اقتصادی - فرهنگی ناشی از شکاف‌های طبقاتی - اجتماعی درون مرزی و نیز شکاف بین جوامع توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته در گستره جهانی است. در دنیای نابرابر «کودکان» بویژه کودکان دختر، اولین قربانیان خاموش و بی‌دفاع استثمارگران هستند. از این رو با توجه به سلطه جهانی سرمایه که ماهیتا استثمارگر و تجاوزکار است و نابرابری، آوارگی و فقر از پیامدهای ناگزیر آن است، معضل کار کودکان، بویژه کودکان پناهنده معضلی جهانی است و نیاز به بررسی، پژوهش و تدوین راه کارهای عملی در گستره جهانی دارد - هرچند این به معنای نادیده گرفتن کار کودکان و اتخاذ راه کارهای کوتاه‌مدت و درون‌مرزی برای حل این مشکل نیست.

امید آن است که با آغاز هزاره سوم، انسان قرن بیست و یکم که استعداد و نبوغش را با انقلاب علمی - فنی در چیرگی بر رازهای پنهان طبیعت به ثبوت رسانیده در امر انسانی‌کردن زیست‌محیطی تهی از هرگونه نابرابری، تحولی در خور توانایی‌هایش آغاز کند تا بتواند چهره کره خاکی را از زشتی‌ها و ناهنجاری‌های ساخته دست بشر برآید.

از سال ۱۳۵۸، در پی درگیری‌های مسلحانه در افغانستان و نیز حادث شدن اختلافات سیاسی در عراق، ایران میزبان ۴ میلیون پناهنده بوده است. بنا به آمارهای رسمی در حال حاضر ۱/۴ میلیون پناهنده افغانی و ۸۵ هزار پناهنده عراقی در ایران به سر می‌برند. از این تعداد بیش از ۵۲ درصد کودکان زیر ۱۵ سال هستند که با توجه به

نرخ رشد جمعیت در جامعه پناهندگان افغانی که ۳/۰۵ درصد است، تداوم این وضع موجب دو برابر شدن جمعیت پناهندگان در ۲۰ سال خواهد شد. ۲۲ هزار نفر از پناهندگان افغانی یعنی کمتر از ۱/۶ درصد آن‌ها در اردوگاه پسر می‌برند و اکثریت آن‌ها در روستاها و اطراف شهرها پراکنده‌اند. از نظر وضعیت قانونی جامعه پناهندگان به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱ - کسانی که دارای کارت اقامت دائمی هستند. این گروه که عموماً در سال‌های ۶۰ - ۵۹ وارد ایران شده‌اند بخش اندکی از پناهندگان را تشکیل می‌دهند که در مقایسه با گروه دیگر، مشکلات زیستی - معیشتی کمتری دارند.

۲ - کسانی که فاقد کارت اقامت هستند. این گروه از نظر آماری اکثریت جامعه پناهندگان را تشکیل می‌دهند. بخشی از این گروه دارای کارت موقت بوده که اخیراً چنین کارت‌هایی بنا به اظهارات پناهندگان فاقد اعتبار شده و تمدید نمی‌شود. با روی کار آمدن ارتجاع سنتی طالبان و ددمنشی‌های قسرون‌وسطنی‌اش و نیز سخت‌شدن شرایط زندگی، مهاجرت مردم افغانستان به ایران بخوان جان‌پناهی امن، علیرغم مشکلات و موانع همچنان تداوم دارد و این



بخش هر روز گسترده‌تر می‌شود. به لحاظ شرایط زیستی این گروه در بدترین و بحرانی‌ترین وضعیت بسر می‌برند در شرایط بسیار نامناسب و خطرناک از نظر بهداشتی - آموزشی و کار هستند. زنان و کودکان این بخش به شدت آسیب‌پذیرند.

پناهندگی و کار کودکان که نماد آشکار نقض حقوق بشر و ناکارانی آن پس از گذشت ۵۰ سال در کره خاکی است بیانگر سئزدهای ناشی از منافع متضاد انسان‌ها در قدرت و تولید است و کودکان آوارگی، بی‌پناه‌ترین قربانیان ناشی از این ستیزند.

کودکان کارگر پناهنده افغانی

مردان پناهنده افغانی عموماً توان مخارج خانواده را بطور دائم ندارند. عوامل مختلفی از قبیل وضعیت قانونی، سن، مهارت و حفره سرپرست خانواده و میزان دارائی هنگام ورود به ایران در این ناتوانی موثر است مردان پناهنده افغانی که فقط امکان دستیابی به کارهای سخت با درآمد بسیار کم را دارند پاسخگوی مایحتاج خانواده‌های عموماً پرجمعیت و گسترده خود نیستند، از این رو کودکان پناهنده افغانی ناگزیر به کار به منظور حمایت از خانواده‌هایشان هستند. همانگونه که گفته شد، اکثریت جامعه افغانی فاقد کارت «سبز» می‌باشند. از این رو مهم‌ترین عامل کودکان پناهنده بویژه در این بخش وضعیت قانونی خانواده است. کودکان این گروه که از سنین پائین مشغول به کار می‌شوند تحت استثمار بسیار شدیدی قرار دارند. احساس وظیفه و مسئولیت تأمین خانواده بر شانه‌های

کوچک و لرزان فقرزده کودکان است؛ چرا که پدران و مردان جوان خانواده از ترس دستگیری و «رد مرزشدن» به کنج تاریک بیغوله‌هایی به نام خانه پناه می‌برند و کودکان آوارگی علاوه بر تحمل بار سنگین تأمین زندگی هر روز تا بازگشت به خانه هراس و وحشت دستگیری مردان خانواده را نیز با خود به همراه دارند. این‌جا سخن از فضای امن روانی - عاطفی و حمایت و مراقبت‌های ضروری از کودکان شوخی مضحکی است. چرا که کودک کارگر پناهنده افغانی هر چه می‌نگرد و تلاش می‌کند جایگاهی برای خویش نی‌یابد، از این رو برای اثبات هویت فردی‌اش به انجام کارهای بسیار سخت، طاقت‌فرسا و خطرناک می‌شود و این سرآغاز شکل‌گیری خودپنداره‌ای منفی است که می‌تواند در سال‌های جوانی به اشکال ناپهنجاری بروز نماید.

اگر کار در دنیای بزرگسالان دست کم در حوزه خصوصی قدرت می‌آفریند، در این جامعه بجز استثمار و پیادهای زیانبار جسمی - روانی برای کودکان آوارگی چیزی به ارمغان نمی‌آورد. آنان همواره با حمایت‌های خانواده و والدین از کارفرمایان روبرو می‌شوند و بدینگونه تحت استثمار دوگانه والدین و کارفرما هستند - اگر صاحبان سرمایه در پی منافع شخصی و کسب سود هر چه بیشتر به بدترین شکل آنان را مورد استثمار قرار می‌دهند. والدین نیز بنا به اجبار ناشی از فقر و ناآگاهی از کارفرمایان جانبداری می‌کنند. تا آنجا که کودک کارگر پناهنده از بازگویی بدرفتاری و خشونت در محیط کار به خانواده در هراس است.

مصطفی مایلی ۱۱ ساله می‌گوید: «وقتی اشتباه می‌کنم صاحب کار با لگد مرا می‌زند، فحش می‌دهد، می‌کند بزرگم که شادی هیچوقت کارای نمی‌شود در کارگاه خیاطی اتروشی می‌کنم، روی زمین می‌نشینم و اتو می‌کنم پشت‌مون این قدر درد می‌گیرد که دلم می‌خواد کار نکند به صاحب کار می‌گم و ایستم می‌کند، خسته می‌شم اشتباه می‌کنم اونوقت داد و بیداد می‌کنم، فحش می‌دهد، می‌زند، وقتی تیرا می‌زنند چه احساسی داری؟ «آزش بدم می‌آد باهاش حرف نمی‌زنم موقعی که ما را می‌زد دوست داشتم، جوابش را بدم ولی اون زیاد با خشم جواب مرا می‌داد مثلاً موقعی که فکر می‌کردم اگر جواب بدم برگردم خونه مادرم مرا می‌زنه می‌کند چربا با صاحبکار دعوا کردی» بدینگونه ظلم‌پذیری و تسلیم در برابر تعدی و ستم در او نهادینه می‌شود و از حق تملک بر خویش و نه گفتن محروم می‌گردد و نفرت در او زاده می‌شود. کودک پناهنده افغانی ناگزیر است بسیار کم‌گامی کسر از او در به جای بازی به کار مشغول شود. وقتی از او در مورد تفریح سؤال می‌کنی، می‌گوید: «وقتی همراه مادرم به خرید می‌روم، خوانی می‌خورم» گویا هیچگونه شناختی از واژه بازی ندارد. چرا که کودکی‌اش همراه با تسای و ویژگی‌های دنیای کودکانه روبرو شده است. او اساساً مجالی نمی‌یابد تا به بازی و تفریح بپردازد، بیشترین واژه گانی که به کار می‌گیرد عسارت است از «مجبورم»، «عادت کردم»، «می‌ترسم»، ترس از تحقیر ناشی از آشکار شدن زادبومش در او کینه و نفرت و انتقام می‌آفریند و جنایات هولناکی که با نام او در به دست می‌نهد عین شده‌است، ریشه در چنین تحقیر و نفرتی دارد. ادامه در صفحه ۷

پیوستن ایران به مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی

«۱۴۴» کشور جهان تأیید و امضا شده‌است. کار مقاوله‌نامه شماره «۱۱۱» «یک صد و یازده» مربوط به نفی تبعیض است که در سال «۱۹۵۸» به تصویب رسیده و تاکنون از جانب ۱۴۲ کشور تأیید و امضا شده‌است.

۶ - مقاوله‌نامه شماره «۸۷» مربوط به حق تشکل است که در سال «۱۹۴۸» به تصویب رسیده و تاکنون به وسیله «۱۲۸» کشور تأیید و امضا شده‌است. ۷ - مقاوله‌نامه شماره ۱۹۸ مربوط به حقوق کودک و ممنوعیت کار کودک و ممنوعیت کار کودکان است که در سال ۱۹۷۳ به تصویب رسیده و تاکنون به وسیله «۸۵» کشور تأیید و امضا شده است. گفتنی است که کشورهای مصر و اندونزی اولین کشورهای بودند که پس از فراخوان سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۹۸ این هفت مقاوله‌نامه را امضا کرده و به جمع امضاکنندگان مقاوله‌نامه‌های مذکور پیوستند. کشورهای آنگولا، کلمبیا، گینه بیسائو، هند، آفریقای جنوبی و سربلانکا پیشتر اعلام کرده‌اند که به جمع امضاکنندگان خواهند پیوست. □

سازمان گزارش دهند. این هفتم مقاوله بنیادی و مهم که در دستور کار سازمان بین‌المللی کار «ILO» قرار گرفته‌اند، عبارتند از:

۱ - مقاوله‌نامه شماره «۲۹» مربوط به ممنوعیت کار اجباری است که در سال «۱۹۳۰» به تصویب رسیده و تاکنون از جانب «۱۵۹» کشور جهان تأیید و امضا شده‌است. ۲ - مقاوله‌نامه شماره «۹۸» مربوط به حق انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی است که در سال «۱۹۴۹» به تصویب رسیده و تاکنون از جانب ۱۴۶ کشور تأیید و امضا شده است. ۳ - مقاوله‌نامه «۱۰۵» نیز مربوط به ممنوعیت کار اجباری و تقيح بردگی است که در مقایسه با مقاوله‌نامه شماره ۲۹ و شمولیت و گسترده‌گی بیشتری برخوردار است. در سال ۱۹۵۷ به تصویب رسیده و تاکنون به وسیله «۱۴۶» کشور تأیید و امضا شده‌است. ۶ - مقاوله‌نامه شماره «۱۰۰» پرداخت دستمزد مساوی در مقابل کار مساوی است که در سال «۱۹۵۱» به تصویب رسیده و تاکنون از جانب

محسن خواجه‌نوری، معاون تنظیم روابط کار وزارت کار و امور اجتماعی اعلام کرده که ایران به کشورهای امضاکننده مقاوله‌نامه‌های، ممنوعیت کار کودک، حداقل سن اشتغال، آزادی انجمن‌ها و حق تشکل و حق انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی بین کارگران و کارفرمایان پیوسته است.

وی که در یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی سخن می‌گفت، اعلام کرده که مقاوله‌نامه‌های مذکور با قانون کار ایران مغایرتی ندارند و افزود از هم‌اکنون پیش‌نویس لایحه پیوستن ایران به مقاوله‌نامه ۱۸۲ سازمان بین‌المللی کار مبنی بر ممنوعیت کار کودک به هیئت دولت ارائه نشده است. لازم به یادآوری است که سازمان بین‌المللی کار در ۱۹۹۸ هفت مقاوله‌نامه بنیادی و مهم سازمان بین‌المللی کار را در دستور کار اجرایی خود قرار داده و از کلیه کشورهای جهان و هیئت‌های نمایندگی این کشورها در سازمان بین‌المللی کار درخواست کرده است که همه ساله در مورد پیشرفت و نحوه اجرایی این هفت مقاوله‌نامه اساسی در کشورهای خود به این

فکر این که بخواهیم شب‌خنگ‌دار در دل تاریکی دور از چشم همه در یکی از جنوبی‌ترین نسمت‌های شهر تهران و پشت درخت‌های چنار یک پسارک بسا قدمت چند ده‌ساله یکی از پخش‌کننده‌های مواد مخدر را ببینیم خواب بر انسان حرام می‌شود. هزار فکر جور واجور هجوم می‌آورد و ترس همه وجدمان را فرا می‌گیرد.

اما مصطفی را که می‌بینم تصوراتم به هم می‌ریزد. خودش می‌گوید بیست و پنج سال دارد. ولی بیشتر به نظر می‌آید. کناره‌های مویش سپید شده است. سر و وضعش جالب نیست یک شلوار مشککی که معلوم است تا به حال صدها بار شسته



شده و کنش ورزشی سفیدی که پاها را بسیار بزرگتر نشان می‌دهد می‌داند که خریدار نیستم و اگر یکی از دوستانش را نمی‌یابتم هرگز با من حرف نمی‌زد. هر روز کارش این است. تری همین پارک، نزدیکی دستفروشی‌ها یا توتوم می‌کند. مشتری مسا را می‌شناسد. وقتی می‌گویم که جدیدها را چگونره می‌شناسی برایم از روانشناسی می‌گوید.

«بعد از چهار پنج سال دیگه می‌تونم ببینیم که دنبال جنس اومده» می‌خواهم برایم بیشتر بگوید. می‌گوید، اکثر کسانی که دفعه اولشان باشه دستپاچه‌اند. پیبوده قدم می‌زنند و به مردم خیره می‌شوند. آن قدر این کار را انجام می‌دهند تا ما برویم سراشان. خردشان خطر نمی‌کنند. همیشه فکر می‌کنند که تحت تعقیبند. وقتی از آن‌ها بپرسی چیزی می‌خواستی موضع می‌گیرند اول می‌گویند «منظورت چیه؟» اما زود دست خردشان را رو می‌کنند. کم‌تفاوتند و می‌خواهند زود جنس را به دست آورند.

پارک‌ها این روزها مرکز این قبیل داد و ستدهاست. هر روز جوان‌ها در پارک‌ها کسانی را ملاقات می‌کنند که اصطلاحا، ساتی‌ها،

فروشنده‌های خرده‌بای مواد مخدر، هستند. زمانی در این شهر فقط در سه محل بود که آن‌ها حضور داشتند اما امروز آن‌ها را در هر گوشه می‌توان یافت. پارک‌ها مهم‌ترین مرکز برای حضور آنان به شمار می‌رود. اکثر ساتی‌ها کم‌سن و سال‌اند و بزرگترها به رده‌های بالاتر ارتقا یافته‌اند. هر چند نفر از این‌ها تحت نظارت یک پخش‌کننده، محلی فعالیت می‌کنند. مصطفی می‌گوید که ما پخش‌کننده‌های محلی را نمی‌شناسیم. آن‌ها فقط با رابط‌هایشان با ما تماس می‌گیرند. آن‌ها هر هفته جنس‌ها را پخش می‌کنند. بعضی وقت‌ها هم زودتر. وقتی می‌پرسم فروش به چه صورت است می‌گوید: ما جنس‌ها را می‌گیریم و آخر هفته پول را تحویل می‌دهیم و جنس‌های جدید را می‌گیریم» حتی به فکرش هم خطور نمی‌کند که بخواهد با پول‌ها فرار کند می‌گوید که این پول‌ها ارزش جانش را ندارد.

سال پیش یک نفر از فروشنده‌ها که تری پارک قلیک کار می‌کرد خواست تا زورنگی کند. یک ماه بعد جنازه‌اش را تری زرگنده پیدا کردند. این‌ها را مصطفی تعریف می‌کند.

مائاتی مواد مخدر در ایران شاید یکی از پیچیده‌ترین شبکه‌های قاچاق در دنیا باشد. ظاهر شبکه و آراسته‌ای چون فیلم‌های سینمایی ندارد اما چنان شبکه پیچیده و کارآمدی است که کمتر می‌توان هزار تری آن را حتی تصور نمود.

در کشورهای غربی مخصوصا جنوب اروپا هر روز دادگاه‌هایی برای محاکمه سران شبکه‌های مواد مخدر برگزار می‌شود و در جریان این دادرسی‌ها نام مردان قدرتمند سیاسی و اجتماعی نیز برده می‌شود. نظریه‌ای در این باره می‌گوید که این شبکه‌ها اگر از طرف قدرت‌های سیاسی بین‌المللی حمایت نگردند امکان فعالیت در این سطح را پیدا نخواهند کرد. شاید به همین دلیل است که سناذ مبارزه با مواد مخدر حرکت‌های این سال‌ها را بی‌ثمر توصیف نمود و دبیر این ستاد چندی پیش در مصاحبه‌ای اعلام کرد که در مبارزه با مواد مخدر هنوز به نقطه مثنی نرسیده‌ایم.

مصطفی می‌گوید که تا صند سال دیگر هم نمی‌توانند کاری بکنند. «دو تا سنگ آوردند که مواد جاسازی‌شده را پیدا کند فکر می‌کنی چی پیدا کردن. فرقت پنج مثال جنس پیدا کرده باشند

خواندن و نوشتن آغاز آمخختن و اولین گام در راه کسب آگاهی است. در این مدارس که عموما بر اساس سیستم آموزشی ایران اداره می‌شود کتب دوسی به عنوان پایه‌ای‌ترین و اصلی‌ترین مواد آموزشی این سیستم در بسیاری از پایه‌ها با کمبود شدیدی مواجه است. دانش‌آموزان در این مدارس در سه شیفت مشغول به تحصیل هستند و اکثریت آنان علاوه بر تحصیل مشغول به کار هم می‌باشند.

کودکان پناهنده کارگر معمولا از سن بسیار کم گاهی کمتر از ۵ سال شروع به کار می‌کنند. این‌گونه کودکان وقتی به سن مدرسه می‌رسند روزانه ۴ ساعت تحصیل کرده، و ۴ تا ۱۰ ساعت کار می‌کنند آنان که اغلب شب‌ها تا دیر وقت مشغول به کارند دچار بیخوابی‌های مزمن شده که بر یادگیری در ساعات تحصیل انسان تاثیر بسیار منفی دارد. بسیاری از آنان هم به دلیل مشکلات اقتصادی و نیز یکی‌شدن زمان کار، تحصیل را رها کرده و با اشتغال به کار تمام‌وقت، قربانی مادم‌العمر استثمار می‌شوند. چرا که اگر در کودکی بنا به اجاب‌های ناشی از فقر و مریضت قانونی از آموزش محروم می‌مانند و مورد استثمار واقع می‌شوند در جوانی به دلیل نداشتن آموزش و سواد مورد استثمار شدیدتر قرار می‌گیرند. بسیاری از کودکان پناهنده بالاتر از ده سال از تری دستگیری شب‌ها از ساعت ۱۲ تا ۶ صبح کار می‌کنند هر چند که مزد آن‌ها به همان میزان اندک کار روزانه است. آنان به کارخانه‌ای از قبیل خیاطی، مجسمه‌سازی، بسته‌بندی، پرس‌زندن، وچین‌کردن و جمع‌آوری میوه، کنکاش، دست‌فروشی، قالی‌بافی، دب‌سازی، گل‌سازی، گلار در کوره‌های آجرپزی و کوره‌های ذوب شیشه اشتغال دارند. کودکان کارگر پناهنده افغانی حداقل دسهمزد را نسبت به زنان و مردان افغانی ۶۰ الی ۷۰ درصد حداقل دسهمزد قانونی تعیین شده توسط وزارت کار است. به عنوان مثال مرد افغانی در مقابل ده ساعت کار کشاورزی ۱۳۰۰ تومان و زن افغانی در مقابل ۸ ساعت کار کشاورزی فقط ۳۵۰ تومان مزد می‌گیرد که البته آن را به خانواده می‌دهد.

در کارگاه‌هایی که پناهندگان افغانی مشغول به کارند، میزان دسهمزد کارگران براساس نیروی کار ارزان قیمت پناهنده، افغانی تنظیم می‌شود و نیز کارفرما از پرداخت حق بیمه به راحتی سرباز می‌زند. بحران اشتغال، بیکاری گسترده و کار ارزان قیمت پناهنده، از جمله عوامل مؤثر در تعیین سطح معیشت کارگران است. و جالب این‌که کارفرما سیمای انسانی به خود گرفته و می‌گوید: «ما در اینجا بعضی نداریم». در این مواقع البته نژادپرستی افراطی، مغلوب حداکثر سود می‌شود. اگر کار کردک بطور عموم موجب گسترش روحیه تسلیم، اطاعت و خمیردگی در حوزه کار می‌شود کار پناهنده، افغانی برپژه کودکان در شرایط کنونی یکی از شاخص‌های مهم در استثمار شدیدتر و تعرض به دسهمزد کارگران

مسائل اجتماعی

ال‌اس‌دی

در جام ساقی فیابانی

حامد عنقا

از روزنامه

صدای عدالت

این‌ها اینجا رو می‌گشندند ما هم اون طرف داشتیم نگاهشون می‌کردیم».

مصطفی خودش معناد نیست. البته ترک کرده

است. چند سال پیش ترک کرده است. اعتیاد او را به فروش مواد مخدر کشانده است. اول‌ها برای آن که بتواند خرج اعتیاد خود را در بیاورد ولی بعدها کسی که مصطفی برایش کار می‌کند به او می‌گوید که اگر می‌خواهد در این کار بماند نیایست خود مصرف داشته باشد.

اوایل از خیلی کم شروع شد و امروز درآمد خوبی کسب کرده است. مصطفی خبر از زیادشدن مشتری‌هایش می‌دهد «هر هفته دو سه نفر تازه را پیدا می‌کنم که: به مدرسه ما هم مواد مخدر می‌فروشید؟ نگاه سردی می‌کند و می‌گوید من این کار را نمی‌کنم. خردش یک پسر کوچک دارد. می‌پرسم خانه‌تان کجاست؟ می‌گوید پشت خط می‌نشینم. پشت خط پائین‌ترین نقطه تهران است. در اکثر نقشه‌های شهر تهران وجود ندارد. بسیاری می‌گویند مثل حلبی‌آباد است. مثل خاک سفید. از خاک سفید می‌پرسم. می‌گوید فرقی نکرده است. آن‌ها که از خاک سفید خرید می‌کردند حالا می‌روند لریزان. فقط جنس یک کم‌گران‌تر شده است.

مصطفی همه چیز نمی‌فروشد «این جا بیشتر تل و علف مشتری دارد» و من معنای این دو کلمه را می‌پرسم. نگاه عاقل‌اندر سنجیدی به من می‌کند. در قیامت تو این‌ها تل اصطلاحی است که برای تریاک متداول است بعضی دیگر به آن شکلات می‌گویند و عده‌ای هم قره‌قروت. علف هم برای حشیش به کار می‌رود. به نظرم ترجمه کلمه grase است.

علف را تکدای می‌فروشد بهترش همان غربت است هر تکداهش هزار تومان. بسیار ارزان آن‌ها را تری قوطی کبریت جاسازی می‌کند. با هر هزار تومان ۶ تا سیگاری درست می‌کنند.

گرایش جوانان این روزها به حشیش‌نگران‌کننده است. حشیش که درصد تخدیر و سکراوربودنش برای جوانان بیشتر جالب است این روزها متداول میهمانی‌هایشان شده است. مصطفی هم معتقد است که حشیش در شمال شهر بیشتر می‌فروشد تا این جا «این جا بیشتر تل مصرف می‌کنند. اما از وقتی تیت تریاک گران شد اکثرا هروئین مصرف می‌کنند قیود هروئین هر روز ارزان‌تر می‌شود. مصطفی خود هروئین نمی‌فروشد اما می‌گوید هر گره آن ۱۵۰ تومان بیشتر نیست. هرگزه چیزی حدود یک گرم و نیم است. قیمت تریاک ولی گران‌تر می‌شود می‌گوید: «ظرف دو روز از سه هزار

۶ - سر و کار داشتن با مواد شیمیایی و رنگی حساسیت‌زا و ابتلا به بیماری‌های تنفسی»؛ پوستی؛
۷ - کار طولانی بدون استراحت، امراض چشمی و عضلانی (پانردهای زمین)؛
۸ - کارکردن در کسوره‌های ذوب بسا خطر سوخته‌شدن صورت؛
۹ - آلودگی صوتی بالا و ابتلا به ناراحتی‌های عصبی.

تعداد زیادی از کودکان کارگر در کارگاه‌های خانگی، خیاطی و نیز قالی در محیط‌های بسیار کوچک که گاهی کمتر از ۱۲ متر مربع است، بدون روشنایی و اکسیژن همراه با حدود ۱۲ نفر دیگر مشغول به کار هستند. زیر چشمان مضطرب و خسته‌شان کیودی ناشی از فشار کار به چشم می‌خورد. کودکان پناهنده‌ای که در کارگاه‌های تولید شیشه‌های عطر کار می‌کنند در معرض دودهای ناشی از سوخت با درجه پایین هستند. از سوی دیگر، بسیاری از کودکان پناهنده که بخشی از آنان بدون خانواده و تنها به ایران مهاجرت کرده‌اند در کارگاه‌های خیاطی که توسط خود مهاجرین افغانی و عموما در زیرزمین‌ها دایر شده است، مشغول به کارند. اگر پنجره‌ای باشد از داخل با روزنامه یا پارچه پوشیده شده است این بخش از کودکان تنها در همان محل کار زندگی می‌کنند که اکثرا غیر بهداشتی است و بنا به گفته خردشان شب‌ها تا صبح در جدال با پشه، ساس و کک هستند. همه آنچه که گفته شد وقتی به دختران پناهنده افغانی می‌رسیم به فاجعه‌ای تبدیل می‌شود. کودکان دختر پناهنده علاوه بر استثمار و بهره‌کشی ناشی از کار، بار سنگین وظایف خانه را نیز به دوش می‌کشند.

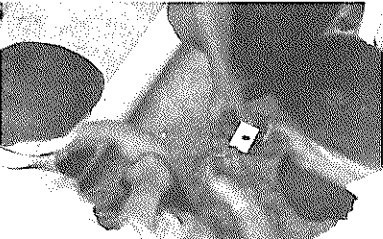
تعصبات قومیت، فرهنگی مهاجران افغانی برپژه پشتون‌ها مانع حضور دختران در محیط کار بیرون از خانه است. به همین دلیل اکثر کودکان دختر در همان خانه مشغول به کار می‌شوند. برای دختران ساعات کار معنایی ندارد. از پام تا شام و اوقات فراغت و تفریح حک شده است. بر پیشانی جنس مرئیت در انتظارشان است. رفت و روب، شستشو، نظافت و... استثمار مضاعف به گونه‌ای مطلق در بیخونه‌هایی به نام خانه جسم و روان دختران آوارگی، دختران کار و رنج و حقارت را تباه می‌کند. کودک دختر کارگر افغانی نماد عمیق استثمار عریان، رنج و حقارت بی‌پناه‌ترین بخش جامعه است. واژه‌ها خود سخن می‌گویند، دختر کارگر پناهنده افغانی در کنار هم قرارگرفتن این واژه‌ها زندگی دردناک و تبعیض‌آلود دختر آوارگی افغانی را خود بخود ترسیم می‌کند.

مثلث شرم تبعیض طبقاتی - جنسی - نژادی او را در بر گرفته و رمق از پیکر نحیفش می‌رباید. نوع کار و پیامدهای ناشی از آن، چنان روند رشد کودکان پناهنده افغانی را مختل نموده که اکثرا آنان کمتر از سن حقیقی به نظر می‌آیند و آنگاه که وارد دوره جوانی می‌شوند گریا در مرحله میانسالی به سر می‌برند. آری زندگی کودکان کارگر پناهنده افغانی کار

شماره ۲۵۹ - چهارشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۰

تومان به ۹ هزار تومان رسید».

تریاک را هم تکدای می‌فروشد هر تکداهش ۶ گرم است و هر گرمی هزار و پانصد تومان. بی‌تردید ماجرای تحریم کشت خشخاش در افغانستان عامل مهم گران‌شدن تریاک است. بازتاب این امر در ماه‌های گذشته به حدی بوده است که حتی در مجلس نیز مورد بحث قرار گرفته است. تا امروز مزادع افغانستان بسا کشت خشخاش‌های سفید، صورتی و ارغوانی بزرگترین تأمین‌کننده مواد مخدر در جهان به شمار می‌رفتند و ایران نیز به عنوان کمربند ارتباطی شرق و غرب عمل می‌کرده است و شبکه‌های قاچاقی ترانزیت این روند را به



عیده داشته‌اند.

مصطفی قیامت هر گره از هروئین در زاهدان را ۶۰ تومان می‌گوید. جنس‌ها از جاهای مختلف به تهران می‌آیند، زاهدان، اصفهان، بندرعباس و حتی رودهن که آنجا را مرکز تأمین تهران می‌دانند.

مواد مخدر با شتر وارد سیستان می‌شود و از آنجا در انواع وسیله نقلیه جاسازی می‌شود. بعضی وقت‌ها در لاستیک‌ها. گاهی به جای باتری ماشین و یا گلگیر اتوبوس، مصطفی تا به حال وسوسه شده است که این کار را انجام دهد اما جرات نمی‌کند. می‌گوید: «هرکس به کار خودش» اگر قرار باشد همه یک کار انجام دهند همه چیز به هم می‌خورد».

مصطفی می‌گوید همه می‌دانند ما کجا هستیم و مواد مخدر از کجا می‌آید. همه می‌دانند که چه جنسی را از کجا باید تهیه کرد. می‌پرسم ماری‌جوانا و LSD هم در تهران است. می‌گوید ماری‌جوانا در شیراز کشت می‌شود. همین‌جا درست می‌کنند و می‌فروشند. باورم نمی‌شود مصطفی می‌خواهد برون می‌گوید دفعه آخری باشد که میرا می‌بیند وگرنه وای به حالم. فکر دوباره دیدنش خواب را هم بر من حرام می‌کند.

حدود ۸٪ جمعیت

بلاای ۱۵ سال ایران

افسرده‌اند

پژوهش انجام شده در دانشگاه علوم پزشکی مشهد در مورد انسردگی نشان می‌دهد در میان ۷/۷ درصد از جمعیت ۱۵ سال و بالاتر ایران این بیماری شایع است. بر اساس این پژوهش درمان سالانه یک فرد انسرد در ایران بطور متوسط ۶۰ هزار ریال هزینه در بر دارد و همین هزینه برای پنج میلیون بیمار انسرد ۳۰۰ میلیارد ریال در سال برآورده شده است. این در حالی است که بر اساس نتایج پژوهشی فقط نیمی از بیماران انسرد در ایران در جهت درمان مداوا به پزشک و یا مراکز درمانی مراجعه می‌کنند.

گذشته از هزینه‌های مستقیم ناشی از اختلالات انسردگی، این امر به شکل‌های مختلف باعث تحمیل هزینه‌های غیرمستقیم بر جامعه نیز می‌شود. پائین‌بودن بازده کاری شاغلین انسرد، غیبت از محل کار، افزایش تنش‌های بین فردی و خسارت‌های اجتماعی متعدّدش و نیز تحلیل روحیه و انرژی در افراد مراقب بیماران انسرد از جمله این پیامدها هستند.

بر اساس نتیجه‌گیری پژوهشی یک فرد انسرد به طور متوسط سالانه ۲۳ روز بیشتر از دیگران در محل کار و یا تحصیل خرد غایب است. بدین ترتیب وجود پنج میلیون انسرد باعث هدررفتن ۱۱۵ میلیون روزکاری در ایران می‌شود. طبق نتایج به دست آمده از پژوهش اسنادان و روانشناسان دانشگاه علوم پزشکی مشهد ۶۷ درصد افراد انسرد زن هستند و بطور کلی میانگین سن این نوع بیماران ۳۵ سال برآورده شده است. در این تحقیق وضعیت اشتغال افراد انسرد، به ترتیب فراوانی نماد عمیق استثمار عریان، رنج و حقارت بی‌پناه‌ترین بخش جامعه است. واژه‌ها خود سخن می‌گویند، دختر کارگر پناهنده افغانی در کنار هم قرارگرفتن این واژه‌ها زندگی دردناک و تبعیض‌آلود دختر آوارگی افغانی را خود بخود ترسیم می‌کند.

می‌توان بطور قاطع گفت صنرعبت کار کودکان اگر بخواهد به جای زیرزمینی شدن بطور واقعی عملی شود باید با دخالت تشکلهای مستقل در حوزه کار همراه گردد از آنجا که معضل کار کودکان معضلی جهانی است باید همکاری سازمان‌های بین‌المللی همراه گردد. کار کودکان بدون در نظرگرفتن زمینه‌های مادی زندگی آنان و تغییر آن محو نخواهد شد.

است و رنج است و حقارت.

بخواهد به جای زیرزمینی شدن بطور واقعی عملی شود باید با دخالت تشکلهای مستقل در حوزه کار همراه گردد از آنجا که معضل کار کودکان معضلی جهانی است باید همکاری سازمان‌های بین‌المللی همراه گردد. کار کودکان بدون در نظرگرفتن زمینه‌های مادی زندگی آنان و تغییر آن محو نخواهد شد.

اصلاح یا انقلاب: یک تردید ریشه‌دار

جهان ولیان‌پور

انتخابات اصلی و اعلام‌نگشته هنوز پیش روست

سعید معمارحسینی

دومین عرصه و مجموعه و در جلب همه آرای خانه خویش نتوانست موفق بیرون آید. الان تمامی اعضای خانواده دوم‌خردادی‌ها، هرچند در انتخابات به وی رأی هم دادند، ولی در تعلق خاتمی به خانه خویش هم‌رأی نیستند. سکوت مطلق وی بی‌دلیل نبوده است.

خاتمی توانست این بار به اتفاق آرا از سوی مردم و نظام انتخاب شود. وی انتخاب هم‌مطلوب و هم‌مسکن تمامیت‌خواهان و انتخاب فقط ممکن اصلاح‌طلبان بود. شکاف‌ها به همین دلیل در جبهه دوم‌خرداد وجود آمد و ادامه این روند امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. این شکاف‌ها با سرعت بیشتری ادامه خواهد یافت. این جنبش منتظر چرخش دوباره خاتمی به طرف خانواده قدیمی‌اش یا منتظر برآمدن یک جریانی خواهد ماند که بخواند با بیان واقعیت موجود و اعلام برنامه‌های منطبق با دشواری‌های موجود آمد، آن را از درجا زدن و راکد ماندن و فرسودن نجات دهد. تجربه نه چندان دور

آینده، مردم را متوجه خواهد ساخت که درد جنبش چیست و تا آن موقع اگر خاتمی یا پیش‌نگذار دیگر برای مردم خاتمی نخواهد بود. آن موقع باید به مردم بگویم که ما می‌دانستیم و خودمان نگفتم که مبادا دلتان از ما ازدهد شود. اگر رفقای ما فکر می‌کردند که ممکن بود مردم به خاتمی رأی ندهند و مثلاً توکل‌ها و فلاحيان‌ها انتخاب شوند و مصر بودند که به مردم بفهمانند که باید به وی رأی داد و اگر به آگاهی سیاسی مردم بی‌اعتماد بودند، آن وقت باید در بنیان‌های فکری در قبال جنبش موجود تجدیدنظرهای جدی به عمل می‌آوردند. از طرف دیگر اگر معتقدند که انتخاب مردم درست است و درک اوضاع موجود را آنها بهتر از ماها می‌فهمند و به همین دلیل باید با مردم هم‌رأی می‌آوردند، آنوقت باید روی اساس و ضرورت وجودی سازمان خویش و سایر نیروهای اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه نیز کمی فکر کرد. تاکتیک درست و لازم و ضرور و اعلام حمایت و همگامی ما با جنبش جاری و مهم‌تر، جنبش فراوی اصلاحات، با انگشت گذاشتن و مصر بودن به آن نقطه‌ای میسر بود که به کرات به آن اشاره شد است: تغییر قانون اساسی، ساختار سیاسی و به عقب نشاندن ولایت فقیه. خاتمی فعلاً حتی از تکرار شعارها و وعده‌های چهار سال پیش‌اش وحشت دارد. انتخاب خاتمی آن نقطه نبود.

یک سازمان سیاسی چه واقع‌بین نه دنباله‌روی مردم است و نه قدرت در بالا را تکیه‌گاه خویش قرار می‌دهد. رأی ما در نتیجه انتخابات تأثیر جدی نمی‌توانست داشته باشد و انتخاب خاتمی مسلم و مسلح بود. رسالت ما نه تأمین رضایت خاطر پخش از حکومتیان و خاتمی مردم که واداشت آنها به اتخاذ تدبیر لازم است. در جهت آن چیزی که به نفع مردم و جنبش و هشیاری بخشیدن به آن، تفکیک نیروهای موجود و کمک در انتخاب آن مسیر و آن نیرو و تفکری است که می‌شود در جهت اعتدالی مردم‌سالاری به آنها تکیه کرد.

یک سازمان چه اپوزیسیون راه را صرفاً به خاطر آسانی‌اش بپوشاند. خستگی‌ناپذیری است و صبور و متین. رأی نه ما و بخش‌هایی از خانواده عظیم دوخردادی‌ها و همه مدافعین پیگیر و صادق جنبش اصلاحات، شاید موقتاً دل دشمنان اصلاحات را خنک می‌کند، ولی زمان نه چندان دوری نشان خواهد داد که شاگرد چنین جنبشی در کشورمان به انتقادات، بحث‌ها و مبارزات ایدئولوژیک و دیدگاهی درون کل جنبش بسته است. حیات، تداوم، تکامل و ثبات این جنبش بدون این مبارزه بی‌رحمانه، میسر نخواهد گشت. مبارزه درونی این جنبش، آن را رقیق‌تر، سیال‌تر و پیشروتر خواهد ساخت و نیروهای خسته و بریده را کنار خواهد زد. جنبش واقعاً موجود و مردم‌کشورمان انتخاباتی بزرگ و سرنوشت‌ساز و اعلام‌نگشته را هنوز پیش رو دارد. نه، و خود خاتمی نیز این فرصت را خوانده داشت و تصمیم خواهند گرفت که این بار نامزد این انتخابات هم باشند یا نه؟ کاری که بسیاری از نیروهای اجتماعی و روشنفکر درون کشور بی‌مبایه‌انگ‌ها و برجسته‌ها، آن را آغاز نموده‌اند و ادامه خواهند داد. هرچند نظام و حتی خاتمی بخواند سد رهاش شود و حتی اگر ما نیز به آنها پشت کنیم، آنها یک نیروی بسیار عظیم اجتماعی را تکیه‌گاه خود خواهند داشت. و این روند اجتناب‌ناپذیر است.

هم آن بخش اکثریت شورای مرکزی سازمان که رأی به قطعنامه مصوب در رابطه با انتخابات داده و رأی به خاتمی را برگزیدند و هم آن بخش از اعضای شورا که منتظرکنندگان بیانیه با امضای بخشی از اعضای هیئت سیاسی-اجرایی و... بودند، هر دو در آن لحظه به یک امر مهم واقف بودند. این امر مهم این بود که خاتمی - حتی احتمالاً با آرای زیادی - برای ریاست جمهوری برگزیده خواهد شد.

لازم به تذکر است که نگذاشتن بحث روی شخص خاتمی برای رسیدن به موضوعی که امروزه موضوع سرنوشت‌ساز جنبش عملاً موجود در کشورمان است، راهگشاست. خاتمی و بخش متعلق به وی، می‌توانست در دو عرصه و مجموعه جهت‌کامنداتی، از سوی جناح‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی چه درون و چه بیرون حکومت، برگزیده و انتخاب شود:

۱- مدافعین نظام و ولایت فقیه اگر حسان با مدافعین قطعنامه صادره از خوشبینانه‌ترین زاویه به قضیه نگاه کنیم، جناح انحصارطلب از وارد شدن به کارزار انتخاباتی با نمایندگان دوم‌خردادی‌ها، خاصه خاتمی ابا داشته و دست به عقب‌نشینی تاکتیکی زده است. اینکه جناح نامبرده حتی فکر این را کرده باشد که احیاناً می‌شود صلاحیت وی را رد کرد نمی‌تواند رؤیایی بیش باشد. برعکس، اگر خاتمی از کاندیدا شدن سر باز می‌زد، بیش از آنکه به جنبش اصلاح‌طلبی لطمه‌ای وارد کند، موجودیت نظام را با بحرانی کمرشکن مواجه می‌ساخت. پخش از تعلل وی در اعلام نامزدی خویش، از آنجایی که به این موضوع وقوف کامل داشته است، صرف استفاده از این حربه جهت چانه‌زنی در بالا به نفع خویش نبوده است.

اگر خاتمی را هنوز اصلاح‌طلب به حساب آوریم (که قطعنامه به آن تأکید جدی دارد)، انتخاب وی از سوی تمامیت‌خواهان، به عنوان اصلاح‌ترین اصلاح‌طلب موجود، برای خروج و گذر از بحران فعلی‌شان انجام یافته است. وی به عنوان سکونی که پس از عقب‌نشینی می‌توانستند بر رویش فردی آرام و بی‌خطر انجام دهند، برگزیده شده بود. وی اگر هنوز اصلاح‌طلب است و به قول قطعنامه «می‌تواند و باید تداوم‌بخش، سکو و منبع اعمال اراده اکثریت مردم...» است، از سویی دیگر سکویی و منبئی است جدی برای حفظ موجودیت نظام از پیش‌پا نیافتنی.

وی تنها جزیره نجات نظام و تنها انتخاب هم‌مطلوب و هم‌مسکن این بخش از حکومت‌گران است. آنها با انتخاب وی حمایت بخش بزرگی از نیروهای اجتماعی خویش و مردم را به دست آوردند. این سناریو با گذاشتن نام افرادی همچون فلاحيان‌ها و شمشکانی‌ها و... در لیست کاندیداها و سخنان افرادی چون محسن رضایی و... کامل و عملی می‌گشت.

۲- خانواده دوم‌خردادی‌ها دومین عرصه و مجموعه‌ای که باید خاتمی را انتخاب می‌کرد، همانند چهار سال پیش یک‌دلی و یک‌نظر نبودند. وی از اینکه صلاحیتش رد شود و یا اینکه جناح جناح راست حکومت رقیبی پیش‌پا نیافتنی بگذارد که انتخابات را با مشکل مواجه سازد نگرانی نداشت. بخش بزرگی از نگرانی‌اشان و تعلل در اعلام نامزدی، نه از درگیری‌شان با تمامیت‌خواهان، بلکه در جهت قدامت‌طلبانه بوده است. آنها باید نه روی برنامه‌ای جدید، بلکه نحوه اجرای برنامه ارائه شده در چهار سال قبل به توافق می‌رسیدند.

وی اکنون بیش از هر ایرانی‌ای به این امر واقف است که ارائه هر برنامه و گزینش هر متشی که بخواند ترمزدستی بازدارنده تداوم جنبش (ولایت‌فقیه) را بخواهند، اسکلت وجودی نظام و ساختار سیاسی موجود را با خطری جدی مواجه خواهد ساخت.

از طریق عقلانیت و گفتگو بجای خشونت». اصلاح‌طلبان حکومتی از چهار سال پیش این فرصت را داشته‌اند که به این برنامه‌های خود جامه عمل بپوشانند. آنها در این راه از حمایت مردم ایران نیز برخوردار بودند. اما پس از چهار سال انتظار بی‌برنامگی، ناروشتی در اهداف، عدم تحرک سیاسی و در بعضی مقاطع جانب‌داری دولت و مجلس اصلاح‌طلب از جناح تمامیت‌خواه بجای تکیه بر نیروی مردم، تردید ما را به صداقت آنها در اجرای برنامه‌هایشان برانگیخته است. این تردید با دعوت رئیس جمهور از دانشجویان به پیروی از سیاست ما را به صداقت آنها در اجرای برنامه‌هایشان برانگیخته است. این تردید با دعوت رئیس جمهور از دانشجویان به پیروی از سیاست ما را به صداقت آنها در اجرای برنامه‌هایشان برانگیخته است. این تردید با دعوت رئیس جمهور از دانشجویان به پیروی از سیاست ما را به صداقت آنها در اجرای برنامه‌هایشان برانگیخته است.

در پناه این سیاست اصلاح‌طلبان حکومتی است که نیروهای محافظه‌کار باورشان شده است که می‌توانند بار دیگر به شیوه قدیم، یعنی با بی‌قانونی مطلق حکومت کنند و در پناه این باور است که آقای خامنه‌ای رهبر با صدور فتوا به مخالفت با خواسته‌های مردم برمی‌خیزد.

(۳)

مرکز ثقل واقعی قدرت سیاسی در کشور ما در دست کسانی است که بی‌اعتنا به رأی و تمایل عمومی مردم تصمیمات اصلی و مهم مملکتی را اتخاذ می‌نمایند و تا آنجا هم که تورشان برسد، فرمان تنبیه مخالفین این تصمیمات را صادر می‌کنند. این کسان حول بارگاه ولایت‌فقیه متمرکز شده‌اند و با در دست‌داشتن نظام کامل مجازات‌ها حتی خودی‌هایی که دیگر اقتدار آنان را برنمی‌تابند، ترور فیزیکی و شخصیتی می‌کنند.

دستگاه ولایت‌فقیه که بجز بخش‌های ارتجاعی قانون اساسی، هیچ نوع فعالیت اندیشگی نداشته است، مبارزه سیاسی و برخورد اندیشه در کشور ما را تا حد رابطه میان تنبیه (قتل، زندان و شلاق) و بدن (قربانیان) تنزل داده است.

اصلاح‌طلبان که حضورشان در حکومت از مشروعیت قانونی برخوردار است و قدرت سیاسی‌شان از رأی مردم سرچشمه می‌گیرد، نه تنها از ظرفیت‌ها و اختیارات قانونی خود شبانه یکسایه از مهم‌ترین نیروهای پیشرفت اصلاحات استفاده کامل نکرده‌اند بلکه در مقاطعی سه راه حرکت‌های فراقانونی مردم برای عبور از لولوی ولایت نیز شده‌اند. بر پایه این ارزیابی است که اعتقاد دارم: اصلاح‌طلبان حکومتی با ترکیب و سیاست فعلی‌شان کاراکتر لازم جهت رهبری جنبش را ندارند. مطالبات انتظارات مردم از این جنبش «بسیار فراتر از خواسته‌های اصلاح‌طلبان حکومتی است» و «ظرفیت‌های چهره‌های شاخص رسمی و نیمه‌رسمی این جنبش» قادر به تأمین این مطالبات نیستند.

انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ بدون شک از اهمیت خاصی در روند اصلاحات برخوردار است. ملاک شرکت ما در این انتخابات و پشتیبانی از یک کاندیدای دیگر، بایستی برنامه باشد و نه فرد. برنامه‌ای روشن که قادر باشد ایران را به سطح یک جامعه مدنی برساند تا تاریخی‌ترین معضل کشور ما یعنی شکاف میان سنت و تجدد را پر نماید. این برنامه بایستی دربرگیرنده حداقل خواست مردم در لحظه کنونی جنبش باشد و این خواست حداقل در حال حاضر متوجه تغییر در ساختار قدرت سیاسی و برچیدن نهادهای غیرانتخابی است. فقط در این صورت است که میتوان انتخابات را به رفاندنی ملی به منظور دفاع از اصلاحات و پیشرفت آن مبدل نمود.

دیگر سر آمده است و خودشان می‌خواهند تصمیم بگیرند که چه نوع حکومتی داشته باشند. آنان در طول همه این سال‌های سیاه پر از اندوه و تباهی، پر از جنگ و ویرانی، پر از سکت، خودکشی، سرطان و بیماری‌های روانی که حکومت جمهوری اسلامی برای آنان به‌بار آورده است، همواره تأکید کرده‌اند که خواهان حق ابرار آزاده اندیشه و وجدانیات، حق فعالیت آزاد سیاسی برای همگان، پایان دادن به غارتگری اقتصادی و برچیدن همه نهادهای غیرانتخابی هستند و در راه دستیابی به این اهداف بارها به صراحت گفته‌اند که نیاز به قیم و شیان ندارند و به همین دلیل به سیستم شیان رنگی موجود «نه» می‌گویند.

جنبش اصلاح‌طلبی در شروع حرکت خود دست‌آوردعانی داشته است. «انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات شوراهای و مجلس ششم، بیبودی (نسبی) وضعیت حقوق بشر، تحمل مخالفین و مطبوعات آزاد»، از آن جمله‌اند. اما از این میزان ناچیز بدست آمده، آقای رئیس جمهور در پایان دوره‌اش اعلام می‌کند که در اداره کشور قدرت و اختیار کافی در دست نداشته است، مهم‌ترین عضو شورای شهر تهران یعنی آقای عبدالله نوری در زندان است و تنها در سال گذشته قریب به ۳۰۰ روزنامه منتقد ظرف کمتر از یک هفته بطور فله‌ای بسته شدند و مدیران و نویسندگان آنها روانه زندان گشته‌اند، اکثر شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین مورد محاکمه قرار گرفته‌اند و تعدادی از آنها به حبس‌های طولانی مدت محکوم شده‌اند. از میان آنها آقای اکبر گنجی نه به جرم واهی که برای او تراشیده‌اند بلکه آنچنان که خود می‌گوید به جرم افشای مافیای قتل و غارت تاریک‌خانه اشباح به مجازات سنگین ۱۰ سال زندان و ۵ سال تبعید محکوم شده‌اند. از هیچ‌کس تاکنون انبوهی از نویسندگان و روشنفکران دگراندیش و فعالین سیاسی زنجیروار توسط حکومت بقتل رسیده‌اند و تمام کسانی که سختی در اعتراض به این قتل‌ها گفته‌اند و یا کوششی در کشف حقیقت مربوط به آنها نموده‌اند، با ارکان‌های سرکوب جمهوری اسلامی و در راس آنها قوه قضائیه و نیروی سرکوب شده‌اند. سرانجام هم رژیم پس از دستکاری آشکار در پرونده‌ها، دستگیری واکلائی شاکیان خصوصی، با برپایی دادگاهی نسايش و با صدور احکامی که از پیش به قاضی دادگاه دیکته شده بود، همچون کیک سر خود را زیر برف کرد تا این حقیقت را که رد آمین و عاملین اصلی این جنایات تا بالاترین مقامات ادامه دارد، انکار کند. حقیقت تلخ کنونی جامعه ما که روزانه بر زبان مردم ایران جاریست حاکی از آن است که ماچراهی افسانه‌ای مشهور «قلعه حیوانات» اثر جرج اروول، بار دیگر شاهد مثال خود را در کشور ما یافته است. جنبش اصلاح‌طلبی با تردیدها و سازشکاری‌های اصلاح‌طلبان حکومتی تئوریزه شده در استراتژی «فعالیت خاموش» و تعرض خشن و بی‌سابقه جناح راست مخالف با آزادی شهروندان بشدت سرکوب و به عقب رانده شده است. اکنون کل «جنبش اصلاح‌طلبی از طرف نیروهای ارتجاعی و واپس‌گرا تهدید می‌شود. و چنانچه مشکلات درون این جنبش راحلی نیابند که با قوه و قوراته آن بخواند، دوباره یا به استبداد برخوردیم گشت و یا جامعه از دم خواهد گسیخت، یعنی چرخه تاریخی یا استبداد یا انقلاب» تکرار خواهد شد.

(۲)

واقعیت این است که انتخاب آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور فقط محصول «نه» گفتن مردم به تمامیت‌خواهان نبود، بلکه برنامه‌های او که در مجموع بنظر نمی‌رسید راه‌گیزی برای رهایی از چنگال مافیای قتل و غارت می‌باشد، بنظر میلیونی مردم ایران را بخود جلب کرد. بنابراین مردم ایران نه فقط به یک لیخند که پس از بیست سال بر لبان یک دولتمند جمهوری اسلامی می‌دیدند، بلکه به یک سری وعده‌ها و برنامه‌های مشخص او رأی دادند (گرچه بی‌لیخند هم جلب این همه آرا ممکن نبود). اساس این برنامه‌ها عبارت بود از توسعه سیاسی با هدف ایجاد یک جامعه مدنی، جامعه‌ای که در آن قانون متکی بر رضایت مردم حاکم باشد. «جامعه همزیستی مسالمت‌آمیز و متشددانه، ایران برای همه ایرانیان و حل مسائل

مقدمه اصلاحات تغییر تدریجی، مدام و همراهِ با صلح و آرامش نحوه اداره یک کشور در جوامع دارای دمکراسی است. واردشدن فاکتورهای جدید در درون جامعه و مباحثه و برخورد اندیشه در باره آنها، تغییر فرضیه‌های سیاسی - اجتماعی را در پی دارد که دولت و مردم را ناگزیر از انتخاب‌های جدید می‌کند. بعنوان مثال فاکتورهای زیر از جمله مواردی است که امر اصلاحات را اجتناب‌ناپذیر می‌کند:

- پیشرفت تکنولوژی و محو تدریجی تفاوت میان کار پدی و فکری؛
- تغییر ترکیب سنی و فرهنگی جمعیت، مثلاً پیر یا جوان شدن جمعیت یا چندفرهنگی شدن آن در اثر از جمله ورود مهاجرین جدید؛
- پیداشدن گروه‌های جدید جنسی، صنفی و فرهنگی که سعی در ایجاد تشکلهای خود را دارند.

در این سیستم‌ها مدیریت اصلاحات فقط جزو وظایف و اختیارات حکومت مرکزی و یا دولت‌های محلی (شهرداری‌ها) نیست، بلکه امری جمعی (انتگرال) بشمار می‌رود و تلاش می‌شود که مسئولیت‌های بیشتری به سطوح پایین‌تر جامعه انتقال یابد. تقریباً تمام نیروی کار جامعه حتی خانه‌دارها، سال‌خوردگان، جوانان که رسماً بیرون از سیستم اداری - تولیدی کشور هستند، امکان آن را می‌یابند که نظر خود را در باره قانون و سیستم مدیریت کشور آزادانه و بدون ترس از مجازات بیان کنند و خواسته‌های خود را از طریق تشکلهای مخصوص بخود مطالبه نمایند. بنابراین اصلاحات روندی عقلانی و برنامه‌ریزی شده است که تحت مدیریت سازمان‌های دولتی مردمی اعم از موافق و مخالف صورت می‌گیرد. انقلاب طوفانی ناگهانی است که به دنبال یک رشته تغییرات سیاسی و اجتماعی سرریز می‌گردد و هدف آن واژگونی نظم موجود و جایگزین کردن ناگهانی آن با یک نظم جدید است.

انقلاب ناشی از احساس خشم همگانی مردمی است که توسط حکومتشان نادیده انگاشته شده‌اند و حالا می‌خواهند به هر قیمتی که شده آن را از میان بردارند. آشننگی و رنجی که حصول این نتیجه برای جامعه به همراه خود می‌آورد، بسپای پرداختی توسط مردم را سنگین‌تر می‌کند و معمولاً میوه‌ای هم که از آن بیار می‌نشیند، ناچیزتر از آنی است که انتظار می‌رفته است.

موتور اصلی اصلاحات در دمکراسی فیدبک است. فیدبک واکنش (نظر) دیگری (مخالف) است بر روی اطلاعاتی که سیستم از خود به دست می‌دهد. در یک دمکراسی روند اطلاع‌رسانی شفاف و روشن است و توسط مطبوعات آزاد و منتقد، سندیکاهای مستقل، احزاب مخالف و افراد صاحب‌نظر بطور خودکار کنترل می‌شود. این نوع کنترل لحظاتی انفجاری و حساب‌نشده در درون سیستم را به حداقل می‌رساند.

در جوامع زیر سلطه حکومت‌های تمامیت‌خواه فشار از پایین پیش‌برنده اصلاحات است که اگر سازمان یافته نباشد، اهرم مطمئنی برای کنترل آن وجود ندارد. کشاکش شدید سیاسی میان مردم خواهان اصلاحات و حکومت ضد اصلاحات بر سر کسب قدرت سیاسی می‌تواند سبب فراوانی جنبش اصلاحات به یک جنبش انقلابی و تغییر مبارزه مسالمت‌آمیز به مبارزه تقابلی‌گرا گردد. معمولاً در انتخاب اصلاحات به عنوان رادخل تغییرات در یک دمکراسی تردیدی وجود ندارد. دشواری زمانی رخ می‌دهد که تحت شرایط خاصی اصلاحات به عنوان شیوه تغییر یک حکومت تمامیت‌خواه انتخاب گردد. کشور ما در این دوره از حیات سیاسی خود با چنین دشواری روبرو است.

(۱) واقعیت این است که مردم ایران از لحظه بدست آمدن در خرداد ۷۶ و در ادامه آن با شرکت در انتخابات مجلس ششم بهره بردند تا «خیلی روشن بگویند که نوع شیوه حکومتی بیست ساله اخیر را از آن خود نمی‌دانند. آن را دیگر برنمی‌تابند و آشکار خواهند تحول ساختاری در حکومت هستند». تا بگویند که تحملشان از قانون‌شکنی افراطی و لجام گسیخته حکومت آمرانه مبتنی بر ولایت‌فقیه

سه گرایش پس از شکست

حشمت رئیسی

شوروی سابق بر سریر قدرت باقی نماندند. امروز نیز دولت یلین که ناقد استقلال رای است، با بی ثباتی در مسیری خطرناک حرکت می کند و با تصمیمات گیج سرانه و ناهمگون خود روسیه را در کام بحرانی عمیق غرق و با فرامین خود تمام قوانین موجود و ضوابط بین المللی را نقض نموده است. این همکار محترم محافل مالی غرب در پشت عبارت همان پروستریکای کهنه، می کشد تمام روسیه را در مدت «پانصد روز» و از طریق شوک درمانی و خزعلاتی مشابه آن، در یک حراج کاملاً استثنائی به محافل مالی غرب بفروشد. سوسیالیسم در جنگ سرد که مخارج نجومی آن از تمام جنگ های جهان بیشتر بود، شکست خورد. اما بهای ناشی از شکست و فروپاشی سیستم جهانی سوسیالیستی، برای تمامی مردم جهان بسیار سنگین بود. برخلاف وعده های داده شده از سوی محافل امپریالیستی، «نظم نوین جهانی»، صلح، امنیت، آزادی و رفاه اجتماعی برای مردم جهان به همراه نیامورد. آتش جنگ های منطقه ای، قومی، نژادی و مذهبی، برای تقسیم مجدد جهان و تامین منطبق نفوذ قدرت های بزرگ در ابعادی گسترده و بی سابقه شعله ور گردید. سطح زندگی در کشورهای سوسیالیستی، بویژه اتحاد شوروی تا مرزی هراس انگیز سقوط کرد، همچنین شکاف بین شمال و جنوب عمیق تر و تعرض بی سابقه به دستاوردهای کارگران و زحمت کشان در کشورهای صنعتی، در شرایط بهم خوردن تناسب قوا به نفع الیگارشی مالی دامنه گسترده ای یافت. حقیقت آن است که فروپاشی سوسیالیسم پیامدهای مخربی در زمینه انجام، استحکام و پشرفت احزاب کمونیست و کارگری نیز برجای گذاشت. بحران ایدئولوژی، سیاسی - سازمانی و روانی اخلاقی که به دنبال این شکست بزرگ بوجود آمد، گردان های پیشاهنگ طبقه کارگر را به درجات مختلف، دچار سردرگمی، آشوب فکری و حتی مبتلا به یاس و ناامیدی ساخت. بخش قابل توجهی از نیروهای جنبش کمونیستی، گرفتار انفعالی مزمن و خطرناک شدند و پاردهای از آنان همزمان با بلندگوهای امپریالیستی از «پایان تاریخ» و «پایان عصر ایدئولوژی ها» سخن به میان آوردند و چنین القاء کردند که یکی از توانمندترین نیروهای محرکه قوه مخیله سیاسی یعنی ایدئولوژی به بن بست رسیده است. به دنبال این تصورات شعله های آتش «ایدئولوژی زدایی» از هر گوشه احزاب کمونیست زبانه کشید. در هرکوی و برزن اندیشه های سترگ و دوران ساز مارکس را که بیش از صد سال بر اندیشه و وجدان بشریت اثر مثبت گذارده بود، بدون تعق در آن و با مستندترین دلایل و عواطف بیانه ترین استدلالات به سرخه گرفته و باطل خواندند. رديه نویسی بر آثار مارکس، با نازل ترین قلم ها و اندیشه ها در بازار بورس سیاست به سکه رایج تبدیل شد و هرچه بر تعداد این نوشتجات افزوده و مبارزه طبقاتی نفی می گردید، سهام بورس در لندن و نیویورک سیر صعودی طی می کرد. کسانی که تا دیروز با غرور و سرافرازی نظم سرمایه داری را به لحاظ سرشت استثمارگرایی و ضد انسانی، آن مورد انتقاد قرار داده و نفی می کردند، به مدافعان پرشور لیبرالیسم نو، نظم نوین جهانی و حق مداخله نواستعمارگرانه با بهانه های بشردوستانه مبدل گشتند. برخی دیگر از نیروهای چپ که از جبهه مبارزه فرودستان فاصله و در سنگر کارشناس سالاری جای گرفتند، کوشیدند با آتش توپخانه خود این باور را القاء بنمایند که گرایش های سیاسی متفاوت و متضاد که ناشی از پایگاه و جایگاه اجتماعی نیروهاست، غلط و نادرست بوده و تنها گزینشی که در چارچوب کاردانی فنی انجام گیرد معتبر و قابل اتکاست و بنابراین برای مسائل و معضلات اقتصادی، اجتماعی و... تنها یک راه حل عقلانی می توان یافت، که آنهم توسط کارشناسان بانک جهانی و صندوق بین المللی پول ارائه می شود.

این نیروها دانسته یا نادانسته مروج نوعی از اندیشه سیاسی شدند که در جوهر و ماهیت خود به نفی مطلق تنوع اندیشه سیاسی و به سبب این امر، به پایمال شدن دمکراسی می انجامد. این افراد که هر نوع کشمکش سیاسی، تضاد طبقاتی و تنوع و رنگارنگی در سرشت اجتماع را نفی کرده و یا آن را امری بدیهی، طبیعی و ابدی تلقی می کنند و مفهوم برابری و عدالت اجتماعی را مفاهیم کهنه می خوانند و با گذشته مبارزاتی خود نیز با لگنت زبان و شرم و ندامت برخورد می کنند و امروز خود را طرفدار سینه چاک آزادی و دمکراسی می خوانند، نمی توانند درک نمایند که دمکراسی در یک جامعه طبقاتی نه به معنای نابودی و یا نادیده گرفتن کشمکش ها و تضادها، که به معنای کنترل عقلانی و هدایت خردمندانه و حل این تضادها و درگیری ها به سود محروم ترین انسان های جامعه می باشد. این دسته از مارکسیست های سابق که اندیشه را تنها در هیئت فیزیکی آن باور داشته و چون مردمان عامی معجزه را تنها در عصای موسی می دیدند، با فروپاشی «سوسیالیسم واقعی» ساده اندیشانه مرگ مارکسیسم را بشارت دادند و با عجله توبه نامه های نوشتند، تا ثابت کنند که هیچگاه مارکسیست نبوده و حضور آنان در احزاب کمونیست ناشی از یک سوء تفاهم ناخوشایند و یا حوادث غیرمنتظره بوده است. اما با این توبه نامه ها صدها میلیون انسان گرسنه سیر نشدند و میلیون ها کودک از مرگ نجات نیافتند. سیال شدن این دسته از مارکسیست های سابق به سمت نیروهای اجتماعی سوداگر که با برافراشتن پرچم نسبیت گرایی جانبدار و شعار «حقیقت از آن همگان است و همگان هنوز زاینده نشده اند» نه تنها خاک بر چشم حقایق مشخص امروزی پاشیدند و مرزهای معین و تاریخی، هویت اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک را مخدوش کردند، بلکه با هر نوع بازآفرینی اندیشه مبارزه طبقاتی و تجدید سازماندهی جنبش مردم محروم براساس نقد دیالکتیکی تجربه شکست «سوسیالیسم واقعی» به مخالفت برخاستند. این لاداریون و پیروان مذهب شک تنها با اندیشه های علمی مارکس به مخالفت برخاستند، بلکه با هر نوع اندیشه و نظریه مبارزاتی که در جهت تغییر بنیادین نظم سرمایه داری، چه از طریق انقلاب اجتماعی و چه از طریق رفرم های رادیکال سیر کنند، به مخالفت برخاستند.

اینان تنها پاسخی که برای حل عقلانی مسئله اساسی فلسفه یعنی از خودبیگانگی انسان ارائه داده اند، همانا پیوستن به خدا از طریق عبادت و ریاضت و عشق مذهبی به انسان مجرب و انتزاعی است.

در مقابل این لاداریون معاصر و توابین مکتب شک، دسته ای دیگر قرار گرفتند که حتی در کلاس اول دبستان «شک منطقی و علمی» موفقیتی بدست نیاورده و رویداد عظیمی چون فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود» به «ایمان» شبه مذهبی آنان لطمه ای وارد نکرده است. این دسته از نیروهای چپ، در میان کفر و ملت ها و تعدد انگیزه های فروپاشی «سوسیالیسم واقعی» و برای نجات باورهای دگماتیسم خود، تنها یک عامل را نه عمده که مطلق می کنند و آنهم خیانت گسورپاش و شرکای سیاسی اوست. ایمان گرایان که بیشتر اصل اتوریته - تشکیلات و حزبیت و مبتلا به بیماری مزمن کیش شخصیت می باشند و به ایدئولوژی مارکسیسم و علم و واقعیات تاریخی توجهی ندارند لذا خدمتی هم به حزب مارکسیستی و طبقه کارگر نخواهند کرد، از پاسخ دادن به ساده ترین پرسش در زمینه فروپاشی سوسیالیسم در می مانند و نمی توانند توضیح دهند، چرا طبقه حاکم یعنی طبقه کارگر که ظاهراً در سیدیکاهای و شوراها و حزب کمونیست متشکل بود و بزرگترین ارتش کارگری جهان و فاتح جنگ جهانی از دستاوردهای او حراست و نگهداری می کرد در مقابل بزرگترین رویداد قرن بیستم یعنی فروپاشی سوسیالیسم که مستقیماً به حیات و سرنوشتش گره می خورد هوشیاری خود را از دست داده و بی تفاوت و نظاره گر باقی ماند؟ چرا این طبقه عکس العمل متناسب در برخورد به مشتی خائن از خود بروز نداد؟

پرسش ها در این زمینه بسیار است، اما ایمان گرایان که نسبت به ایدئولوژی

مارکسیستی بیگانه اند و آن را تا سطح فرمول های خشک و آئین نامه های بی محتوا تنزل داده اند، نه تنها خود پاسخی برای این رویداد عظیم قرن بیستم ارائه نمی دهند، بلکه هر نوع پرسش، کنجکاوی، تحقیق و تلاش برای بررسی و تجزیه و تحلیل حوادث معاصر و پیامدهای بحران زای آن را نابابوری، ناستواری و بی ایمانی به مارکسیسم و طبقه کارگر تلقی کرده و با چماق تهدید، اتهام و اخراج کوشیده اند «شفافیت» مارکسیسم را حفظ و صفوف حزب را «پاکیزه» نگهدارند. پیداست که «ایمان» بدون علم و در تقابل با واقعیات، به تعبص و خشک اندیشی می انجامد که با ذات و جوهر فعال و پویانده ماتریالیسم دیالکتیک در تضاد می باشد. قطعاً معنی شک منطقی در فلسفه مارکسیسم، نشانه ناپایداری، تردید، بی تصمیمی و انفعال نیست و ایمان به آزادی، عدالت و انسانیت و سوسیالیسم به مثابه ائسترناتیو سرمایه داری نشانه ایمان گرانی خشک مغزانه نمی باشد.

از این نظر ما بر آنیم که بسیاری لاداریگری و نفی گرانی از یک طرف و ایمان گرانی و دگماتیسم از طرف دیگر، خدمتی به دمکراسی و سوسیالیسم نکرده و نخواهد کرد و هر دو به مثابه دو روی یک سکه، همچون گذشته در خدمت طبقه سوداگر قرار خواهند گرفت.

بزرگترین درسی که می توان از فروپاشی «سوسیالیسم واقعی» آموخت، بررسی عمیق این دو گرایش خطرناک در جنبش کارگری و کمونیستی است که مارکسیسم خلق - پویانده و پو و خوشگرا را به مشتی خرد خشک مبدل و آن را از محتوا تهی ساختند و امروز هم خدمتی به تجدید حیات آن نخواهند کرد و تنها می توانند به انفعال تشویریک، ادامه بحران، تشدد فکری و پراکندگی در صفوف جنبش کمونیستی و کارگری دامن زده و پراکنش را تا سطح فرغین کردن و افسوس خوردن های دانشی برای آنچه که پیش آمده است، تنزل دهند.

تجربه نشان داده است که ایمان گرانی حزب مارکسیستی را به انزوای کامل کشانده و هر نوع پیوند ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی او را با طبقه کارگر و سایر نیروهای خلقی از هم گسیخته است. نتیجه طبیعی این انزوا نوعی زندگی گیاهی است که خلافت و بالندگی در آن راه ندارد. البته نفی گرایان و لاداریون نیز خدمتی به مارکسیسم، طبقه کارگر، دمکراسی و عدالت اجتماعی نکرده اند، بلکه بخشی از نیروهای چپ را به انفعال کشانده و یا به زانده سرمایه داری سوداگر تبدیل کرده اند.

مارکسیست های خردگرا از میان خاکستر شکست در جهت تحقق کرامت انسانی راه تویی را آغاز کرده اند. این نیرو پس از فروکش گرد و خاک مسموم کننده ناشی از شکست سفر دیالکتیکی خود را در قلمرو خرد برای تشخیص علل بنیادین شکست آغاز، آن را مساحی و جای ویژه هر علت و پیامدهای آن را تا حدی که در توانائی دانش امروزی نشان می باشد، معین کرده اند. آنان در پهنه نظام سرمایه داری، که توده های ساد و تخته های ریخ و اجساد گرسنگان و سبزی های پی پایان آن را به سرزمین اشباح و عجایب و آرزوهای بر باد رفته تبدیل کرده است، متوقف نشده اند. آنان با ایقان علمی، شهادت اخلاقی و با اتکاء به دیالکتیک فرارونده، که برای هر مشروطی، شرطی و برای هر علتی، معلولی و برای هر حرکتی، غایتی می جوید، به سوی تکامل جامعه، تعالی انسان و فرمانروائی خرد در حرکتند. سوسیالیست های خردگرا، در این راه ندای وجدان انسانی، روح والای اخلاقی و آرمان های شریف بشری را به خدمت گرفته اند، اما در این چارچوب متوقف نشده اند، بلکه عقلانیت و تجربه اندوزی از شکست ها و ناکامی ها و شجاعت نظری در بازسازی و بازآموزی و نوآوری را که تضمین کننده درستی و علمیت هدف، انسانی بودن آرمان آنان است، بکار بسته اند و از زیر آوارهای شکست، کمر راست و با سرسختی در اصول، انعطاف پذیری در سیاست، نو سازی تشکیلات را آغاز کرده اند. دستاوردهای آنان در زمانی کوتاه، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی، نشاندهای امیدواری و ماندگاری، اندیشه های دوران مارکسیسم می باشد. تردیدی وجود ندارد که مکث و سکوت کوتاه مدتی که بین حرکت گذشته و آغاز توانمند سفونی سوسیالیسم در آینده، نشانه پایان تاریخ و ماندگاری ابدی نظام استثمار و ستیزه جوی سرمایه داری نیست، در آغاز هزاره سوم، بشریت تریخوخواه با عزمی راسخ و توانمند از گذشته، سرود هبستگی جهانی انسان ها را در مقیاس بشری سر خواهد داد تا فرمانروائی خرد تامین و کرامت انسان معیار داوری باشد.

بدون تردید، انقلاب اکتبر یکی از بزرگترین رویدادهای جهان در سال های آغازین قرن بیستم می باشد. با پیدایش و تحکیم اتحاد شوروی در میان طوفان حوادث و فتنه های بسی سابقه دول تجاوزگر امپریالیستی چهره جهان به کلی دگرگون شد. از بدو انقلاب اکتبر تا آغاز فروپاشی سیستم جهانی سوسیالیستی، سوسیالیسم با سرعت ۲۲ کیلومتر مربع در ساعت رشد کرد و به یک نظام جهان گیر و جهاندار تبدیل و با قدرت و قاطعیت در مقابل گرایشات مطلق گرایانه سرمایه داری جهانی مقاومت می کرد. این نقطه اتکاء مطمئن و قدرتمند، فضای بین المللی را مساعد نمود تا خلق های دربند جهان سوم و کارگران و زحمت کشان کشورهای پیشرفته سرمایه داری با اعتقاد بنس بیشتر در جهت احقاق حقوق از دست رفته خود مبارزه کنند و پیروزی های بزرگی نیز بدست آورند.

گسترش سریع و بی سابقه سوسیالیسم و جنبش های رخنائی بخش در سطح قاره های جهان و عدم تعین و تحکیم سوسیالیسم در ابعاد اقتصادی - اجتماعی، فنی و فرهنگی در بین کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد شوروی (متناسب با این گسترش در سطح) شکاف مابین توانائی و مسئولیت پذیری جهانی اردوگاه سوسیالیسم را بوجود آورد. سابقه تسلیحاتی در ابعاد نجومی و خرابکاری های مداوم و پیوسته سرمایه داری جهانی، مشکلات بوجود آمده را تشدید می کرد. در این جا لازم به یادآوری است که نظام سرمایه داری در طول مدتی قریب به ۴۰۰ سال از فشار و تسبیح ها و حتی پس رفت های فراوان گذشت تا به یک نظام اقتصادی - سیاسی و فرهنگی مسلط در سطح جهان تبدیل شود.

اما رشد کمی و بی سابقه سوسیالیسم در مقیاس جهانی با توانائی و ظرفیت های بالفعل اتحاد شوروی به مثابه پایگاه و دژ اصلی اردوگاه سوسیالیسم مخمخانی نداشت و نمی توانست با بحران ها و شکست ها و پیامدهای شدید، همراه نباشد.

علاقم بحران، علیرغم گذشت و فداکاری مردم شوروی در اوایل دهه هفتاد با کاهش رشد اقتصادی، افزایش شکاف تکنولوژیک و سطح زندگی با غرب و نشانه هایی از اضمحلال اجتماعی، نظیر فساد، بزه کاری و الکلیسم نمایان گردید. تسلط یافتن مشغله های استراتژیک، برای حفظ و حراست حکومت های سوسیالیستی و ملی و گسترش مبارزه خلق ها در سراسر جهان، بویژه در آسیای جنوب شرقی در دهه هفتاد و کمک های عظیم بلاعوض به این دولتها و جنبش ها، توانائی اقتصادی جامعه شوروی را برای مقابله با بحران، تقلیل داد.

در مرکز ثقل بحران، نظام بوروکراتیک، غیر قابل انعطاف و فوق متمرکز برنامهریزی اقتصادی قرار داشت که راه حلی مطمئن و درازمدت برای جلوگیری از تلف کردن هراس انگیز منابع طبیعی، تولیدی و انسانی جستجو و ارائه نمی کرد.

پس از مرگ برژنف، بحران اقتصادی، سبب ساز یک بحران سیاسی در دستگاه رهبری اتحاد شوروی گردید که در جناح بندی های آشکار و تغییرات پیاپی تیلور یافت. پس از کشمکش های فراوان گورباچف در سال ۱۹۸۵ از طرف جناح «اصلاح طلب» به رهبری برگزیده شد. علت اصلی پیروزی گورباچف، موفقیت های نسبی او در کنترل بحران و رشد اقتصادی مطلوب در ایالت تحت مسئولیت قبلی اش بود. نباید نادیده گرفت که این موفقیت ها در سایه ثبات بین المللی و امنیت داخلی اتحاد شوروی حاصل شده بود. اشتباه مرگبار حزب در عدم تشخیص این نکته بود که یک رهبر منطقه ای خوب الزاماً به معنی رهبر در مقیاس ملی و بین المللی نخواهد بود. حزب نتوانست درک کند که گورباچف مرد صحنه مبارزه در شرایط بحرانی نیست و برنامه و سیاست های او نه در جهت کنترل و حل بحران، که در جهت تشدید آن تا حد فروپاشی نظام سیر خواهد کرد.

پس از مدت کوتاهی معلوم شد که در پناه پروستریکا و گلاسنوست، تنها دلالت بازار، مسافری جهنمی، انتقام جویان داخلی و بین المللی و دشمنان آشتی ناپذیر سوسیالیسم رشد کرده و میدان دار صحنه شده اند. بزودی مردم زحمت کش شوروی با گزندترین نیش ها و برنده ترین زخم زبان ها با این کارشناس رسمی مسائل «عموم بشری» برخورد کردند. گورباچف که زمانی مدعی بود به اندیشه و تئوری های خود، می تواند در میان کثرت بی حساب علت و معلول های جهان، تضادها و مبارزات طبقاتی ملی و بین المللی را کاهش و

منافع عموم بشری را پیش ببرد و در این رابطه بلندگوهای امپریالیستی نیز با شدت تمام به این توهم دامن می زدند، در حل ابتدائی ترین مسائل جامعه شوروی بی عمل و سترون ماند. در طول سال های پروستریکا مردم شوروی آنقدر دروغ شنیدند و آنقدر به آنان وعده های سر خرمن دادند که دیدن این شوالیه های پروستریکا و گلاسنوست بر صحنه تلویزیون تنها موجب تشدید بحران بی اعتمادی و تهوع آنان می گردید.

بخشی از کمونیست های اتحاد شوروی در اوت ۱۹۹۱ در یک اقدام شتابزده، برای نجات آنچه که نجات یافتنی بود و در دفاع از قانون اساسی اتحاد شوروی، وارد عمل شدند و زمانی که اقدام آنها شکست خورد، مردی دیگر از تبار گورباچف و البته با صفات منفی مضاعف قدرت را بدست گرفت و نقطه پایانی بر بزرگترین حادثه قرن یعنی فروپاشی سیستم جهانی سوسیالیسم و انهدام شوروی نهاد. وقتی که یلین این قهرمان معتاد محافل مالی بین المللی پیروز شد و گورباچف صحنه را ترک کرد کسی برای او تاسف نخورد، چرا که در ذهن مردم یاد او با همه شکست ها و ناکامی ها، شعله ور شدن جنگ های قومی - نژادی و پایمال شدن غرور ملی مرتبط می شد. این نظر در میان مردم شوروی همه گیر شد که استالین با کمترین امکانات و در محاصره دول امپریالیستی و بغرنج ترین بحران های بین المللی و با وجود سیاستمداران برجسته ای نظیر چرچیل و روزولت، شوروی را به یک ابر قدرت جهانی تبدیل کرد و سیستم جهانی سوسیالیستی را بنیاد نهاد، اما گورباچف سیستم جهانی سوسیالیستی و اتحاد شوروی را که تا آن زمان - هیچ مسئله ای در جهان بدون توافق با او حل نمی شد - در معادلات بین المللی تا سطح یک کشور درجه سه تنزل داد. داوری در مورد گورباچف بسیار متفاوت است. برخی فروپاشی سوسیالیسم و انهدام اتحاد شوروی را به خیانت او نسبت می دهند و برخی دیگر او را تنها یک عوامفریب و سیاستمداری جنجالی، اما درجه دوم می دانند که در بازی قمار بین المللی قدرت، از یک هنرپیشه درجه دوم هالیوود و یک ملکه زیبایی سابق با تنکه آهنگین قریب خورد و همه دستاوردهای عظیم بشریت مرفی را که طی ۷۰ سال بدست آمده بود در پیش پای خوکان سرمایه مالی قربانی کرد. اما کسانی هم وجود دارند که در حسن نیت و صداقت او تردید ندارند و معتقدند که آنچه اتفاق افتاد، اجتناب ناپذیر بود و سرنوشت مستحکم «امپراطوری سرخ» جز این نمی توانست باشد و همانگونه که امپراطوری عظیم روم و تمدن بزرگ آن به دست قبایل بربر و نیمه وحشی منهدم شد، این امپراطوری نیز سرنوشتی جز نابودی به دست بربرهای سرمایه دار و خواداران داخلی آنها در پیش نداشت.

حتی اگر به حسن نیت گورباچف در برخورد با منافع عموم بشری و سوسیالیسم انسانی مطرح شده از جانب او برخوردی تائید آمیز داشته باشیم، جز این نمی توان گفت که او با حسن نیت تمام راه جهنم را برای مردم شوروی و بشریت تریخوخواه هموار نمود.

فروپاشی سوسیالیسم پایان کار نبود. دولت یلین که در نقش عروسک خیمه شب بازی محافل مالی غرب و صندوق بین المللی پول بر سر کار آمد و با خبرداری تمام به اقداماتی دست زد و سیاست هائی را در پیش گرفت که باعث سقوط هراس انگیز سطح زندگی مردم، افزایش افسارگسیخته قیمت ها، نابودی ارزش پول ملی، انهدام تولید در همه رشته ها و خروج صدها میلیارد دلار از کشور شد هر چند که با این وجود کماکان وعده داده و می دهد که به زودی به «شاهراد تمدن جهانی» و «مستز لگاد مشترک اروپائی» خواهیم رسید.

به دشواری می شد پذیرفت که افرادی نظیر گورباچف و یلین به این مزخرفات خود باور داشته باشند. ولی اگر براساس اعمالشان داوری کنیم، روشن می شود که این جماعت حریصان بستی بهتر از آنکه بتوانند به چشم مردم خاک بپاشند تا آنان واقعیات دردناک را نبینند، آموخته اند که با خود فریبی به هر قیمت، حتی تاراج منابع مادی و معنوی اتحاد



فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:
مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام:
تلفن:
آدرس:

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر)

به آدرس: پست کنید!

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90

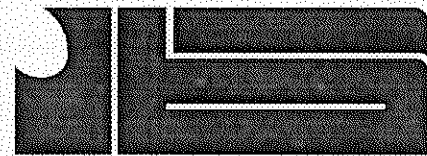
شماره پیام گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک، یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک، یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس:
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

I.G.e.v دارنده حساب:
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtparkasse Köln



چهارشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۰ - ۱۳ ژوئن ۲۰۰۱ - دوره سوم - شماره ۲۵۹

KAR - No. 259 Wednesday 13. June. 2001

G 21170 D

http://www.faram.org
kar-aksaryat@gmx.de

آدرس کار در اینترنت:
آدرس پست الکترونیکی:

حزب کارگر انگلیس در انتخابات مجلس عوام به پیروزی رسید

سیاست محافظه کار از جانب چپ؟

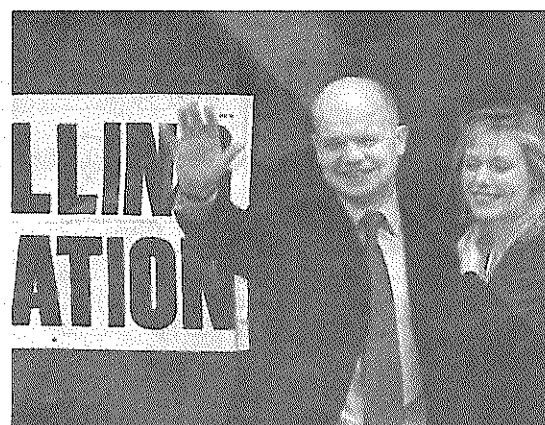
محمود صالحی



مایکل بایلو رهبر محافظه کاران؟



تونی بلیر به همراه خانواده پیش از ورود به محل رای گیری



ویلیام هیک رهبر مستعفی محافظه کاران

براساس آخرین نتایج انتخابات پارلمانی انگلیس حزب کارگر با اختصاص ۴۲/۳٪ از آرا ۱۳ کرسی و محافظه کاران ۳۲/۶٪، لیبرال دمکرات ها ۱۸/۵٪ آرا را کسب و به ترتیب ۱۶۶ و ۵۲ کرسی مجلس عوام را به خود اختصاص دادند. در عکس العسل نسبت به پیروزی چشمگیر حزب کارگر و شکست محافظه کاران، رهبر این حزب ویلیام هیک از سمت خود استعفا کرد. انتظار می رود مایکل پارتیلو جانشین وی گردد.

پیروزی تاریخی حزب کارگر در انتخابات مجلس برای «دومین بار» در تاریخ قرن بیستم انگلیس بی سابقه است. قبل از جنگ جهانی دوم این حزب توانست فقط یک بار توسط رامسی مک دونالد دولت انگلیس را در دست گیرد که پس از چند ماه سقوط کرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۷ در مجموع مدت زمان دولت های محافظه کاری که در انگلیس بر سرکار آمدند با ۲۴ سال دو برابر حزب کارگر است.

خود و جامعه» کرد. انتخابات اخیر نشان داد: ۱ - شهروندان حاضرند در قبال آینده خود مسئولیت بر عهده گیرند. ۲ - بر خلاف سیاست دوران تاجریسم، دولت حزب کارگر به سیاست بی مسئولیتی در مقابل شهروندان پایان داده و حاضر به تقبل مسئولیت شده. چهار سال آینده نشان می دهد چقدر دولت بلیر به احساس مسئولیت خود در قبال شهروندان پایبند است. ۳ - آنچه از دیدگاه دیگران محافظه کار نامیده می شود در تعبیر بریتانیا بازگشت به وفاق اجتماعی قبل از تاجریسم است.

عمومی و یک درصد همین درآمد در عرصه آموزش است. علاوه بر آن هزینه خدمات بیمه باز نشستگی هم باید تامین شود. گذر از ساترالیسم موجود قانون اساسی به فدرالیسم با تشکیل مجالس منطقه ای در ویلز، اسکاتلند و ایرلند شمالی گام مهمی در تغییر قانون اساسی است. چهار سال بعدی نشان می دهد که تا چند حد بلیر در برداشتن قدم های بعدی یعنی دمکراتیزه کردن مجلس و لغو موروثی بودن کسب کرسی های نمایندگی موفق خواهد بود. هدف سوم حزب کارگر یعنی «اخلاق» از محدوده بحث در

دهه پنجاه و شاق عمومی را اینگونه فرمول بندی کرد: «اقدامات دولت هیچگاه نباید علیه کلیسای کاتولیک، گارد محافظ و سندیکاها باشد». او به سه نیروی اجتماعی قدرتمند اشاره داشت که سیاست موفق در انگلیس بدون آنها وجود ندارد. دولت مارگارت تاجر با این وفاق یعنی «دولت رفاه در کنار پیشرفت عمومی را درک کردند. «هارولد ماک میلان» نخست وزیر محافظه کار اواخر

اجتماعی را تقویت نماید و فرا رسیدن انقلاب تکنیکی و صنعتی را درک نماید و به آموزش عمومی اهمیت دهد. همه دولت های محافظه کاری که پس از آن بر سر کار آمدند، کمابیش در این راه ماندند و سعی نکردند انگلیس را به دوران اشرافیت برگردانند. آنها نیز اهمیت آموزش، بهداشت و پیشرفت عمومی را درک کردند. «هارولد ماک میلان» نخست وزیر محافظه کار اواخر

تونی بلیر رای دهند. «علیرغم ۳۴ سال حکومت محافظه کاران پس از جنگ دوم یک دولت حزب کارگر در انگلیس از اهمیت تاریخی برخوردار است: دولت «کلنتن آتل» ساختار سیاسی - اجتماعی این کشور را دچار تغییرات بنیادین نمود. تجربه فدارکاری و برابری همه شهروندان در مقابل مصائب در دوران جنگ این دولت را بر آن داشت تا در مقابل اشرافیت بایستاد، عدالت

سیاست محافظه کار از سوی چپ؟! روزنامه فگارو چاپ پاریس در تحلیل انتخابات انگلیس می نویسد: «بریتانیای کبیر دیگر آن چیزی عجبی نیست که مردم در آن طرف خیابان رانندگی می کنند. بریتانیا در دوران تونی بلیر به کشوری تبدیل شده که سیاست محافظه کاران توسط چپ ها اجرا می شود، محافظه کاران در بن بست قرار گرفته اند و روزنامه های آنان از مردم دعوت می کنند به

متفاوتی را تعقیب می کرد. به دلیل وجود این دو گرایش، و عدم انطباق گرایش اول با واقعیت های موجود، از جمله رقابت تولیدکنندگان و گسترش فقر در جوامع در حال رشد، نظریه دوم غلبه پیدا کرد، و عملاً رشد پایدار در بطن پروژه جهانی ادغام شد. بعبارت دیگر در بطن رقابت های جهانی هم منافع انسان ها به فراموشی سپرده شد و هم حفظ محیط زیست وجه جانبی یافت. به طوری که مهم ترین پروژه رشد جهان سوم در دهه گذشته در «آزادسازی» (Liberation) مبتلور گردید که متناسب با وضعیت رژیم های مقروض جهان سوم شناخته شد. اصول «رشد پایدار» هم از جانب کشورهای پیشرفته صنعتی که نقش بزرگی در صنایع سازی محیط زیست دارند و هم توسط کشورهای در حال رشد که نیاز فراوانی به منابع تولید و رشد اقتصادی دارند، تقاضا شده است.

اقتصاد متمرکز با حمایت دولتی است. اما هیچ کدام از این دو الگو را نمی توان جهان شمول شمرد. اگر چه بعضی از کشورها با گرایش به یکی از این دو الگو تلاش در حفظ استقلال اقتصادی خود دارند، در سطح جهان، فشار سرمایه جهانی بر آن است که از جوامع سوم «رژیم های تجارت آزاد» بسازد. این الگوی سوم از توسعه است. اگر چه این ایده آل جوامع در حال رشد نیست، ولی هسته مرکزی پروژه جهانی گراندی است که تلاش دارد جای الگوی کلاسیک و مدل کشورهای تازه صنعتی شده را بگیرد. کشورهای در حال رشد چه بخواهند و چه نخواهند، سرمایه جهانی و طرح جهانگیرگرانی آنها را به این سمت و سو خواهد کشاند. اما هم زمان با گرایش الگوی سوم، نظریه «رشد پایدار» (Sustainable development) که خواستار رعایت منافع انسان ها از جمله نسل های آتی است، از طرف سازمان ملل متحد پیش کشیده شد (۸). از این طرح که ظاهراً مورد حمایت دو گروه متضاد بود، دو برداشت داده شد. یکم، گسترش قدرت های محلی، دوم رشد اقتصاد هماهنگ جهانی. اولی رشدی بر اساس گسترش جنبش های توده ای و از پایین برای رشدی متعادل با نیازمندی های انسانی و حفظ محیط زیست بود. و دومی بر اساس مدیریت جهانی، مثل بانک جهانی که زیر همان پوشش رشد پایدار، اهداف

یعنی سرمایه سوداگر رشد می کند. این بن بست دور باطلی است که اقتصاد کشورهای جهان سوم، در حال رشد، با آن مواجه اند. بنابراین تعدیل ساختاری اقتصاد اگر چه می تواند تحولاتی در بطن جامعه ایجاد کند، در بعد نهایی به نفع سرمایه داران فراموشی و نمایندگان داخلی فروش کالاهای آنها است. در تقسیم جهانی کار کشورهای کم رشد و در حال رشد برای شرکت در بازار جهانی و تامین ارز مورد نیاز خود، به تولید کالاهای فاسدی، غیربازار ساز و پیش پا افتاده تن می دهند. در این میان کشورهای تولیدکننده نفت، اگر از تولید نسبی بالایی برخوردار باشند، می توانند ضمن تامین نیازمندی های صنعتی خود از طریق واردات، در عرصه اقتصاد جهانی نیز نقشی داشته باشند. ولی آنها نیز تابع سیاست قدرت های جهانی بوده و در نهایت به اقتصاد تک محصولی تن می دهند. به دنبال این سیاست، کشورهای در حال رشد به اقتصاد دوگانه Dual (Economy)، یعنی تولید برای صادرات جدا از تولید برای مصرف داخلی بدل می شوند. به الگوی توسعه براساس تجارت موفق رشد، دو نظریه توسعه فرم ایده آل پیدا کرده است. یکم، توسعه کلاسیک جوامع اروپایی که حاصل بازار آزاد داخلی بود. دوم، توسعه در کشورهای تازه صنعتی شده جهان سوم مثل کره جنوبی؛ یعنی

جهانی شدن

توسعه در «جامعه جهانی» از دیدگاه پساتوسعه گرایی

دکتر کاظم علمداری

برونفنه از فرهنگ توسعه شماره های ۳۷ و ۳۸ قسمت پایانی

بازار آزاد نبودند، و عملاً با آزاد کردن سیاست واردات، بازار داخلی نیز از کالاهای خارجی پر شد و تولیدکننده داخلی را با مشکلات بزرگ رقابت با آنها نرخی بهره و معاوضه ارزی. ۲ - اقدامات وارونه سازی هزینه های دولتی، کاهش ارزش پول به منظور ترغیب صادرات. بدون شک این اقدامات نقش دول را در کنترل اقتصاد تضعیف می کنند و بجای آن نیروی بازار آزاد، یعنی عرضه و تقاضا را جایگزین می کنند، و هم چنین و مهم تر از همه اقتصاد ملی را در سیستم جهانی اقتصاد حل می کنند، و به جای نقش تعیین کننده دولت، مدیریت جهانی را جایگزین آن می کنند. اما نباید فراموش کرد که این گونه اقدامات از مدت ها قبل در بعضی از کشورهای توسعه نیافته انجام گرفت. ولی به دلیل عقب ماندگی اقتصاد تولیدی آنها، این کشورها قادر به رقابت با کشورهای پیشرفته صنعتی در

نیازمندی های اولیه جامعه، مشکلات مشابهی به وجود می آورد. بوروکراسی دولتی برای راضی نگه داشتن مصرف کنندگان شهری که نقش مهم تری در بقا یا بی ثباتی دولت دارند، علیه منافع روستائیان، قیمت فراورده های کشاورزی را پایین نگه می دارد. بنابراین فقر در روستاها تداوم می یابد. اگر چه این نظر در مورد کشورهای توسعه نیافته آفریقایی صادق است، ولی در کشورهای تازه صنعتی شده، مثل کره جنوبی، نتایج عکس داشته است. یعنی کنترل دولت مرکزی و حمایت از تولیدات داخلی در مقابل واردات خارجی به رشد سریع اقتصادی کشور انجامید (۷).

پروژه تعدیل ساختاری، سه گروه رفاه اساسی را پیشنهاد می کند که مشکلات ناشی از سود فشار اداری نیز می شوند. هم چنین مداخله دولت در بخش کشاورزی، و کنترل قیمت ها، و پرداخت یارانه ها به منظور تامین

تعدیل ساختاری اقتصاد چیست؟ پروژه ای که به نام تعدیل اقتصادی در ایران شناخته شده است در واقع برنامه تعدیل ساختاری نام دارد. مطابق این استراتژی، ریشه مشکلات اقتصادی کشورهای در حال رشد، مداخله دولت در اقتصاد است. دولت ها در این کشورها نه تنها مالکیت بخش عمده ای از ثروت جامعه را به عهده دارند، بلکه قیمت ها را کنترل کرده، برای واردات کالاهای موانع تعرفه ای وضع می کنند. در حالی که رشد اقتصادی به رقابت آزاد بازار (این بار در سطح جهان) و انگیزه سود فشار اداری نیز می شوند. بنگاه های دولتی، حقوق بگیر و فاقد انگیزه سود هستند، بنابراین نه تنها نیازی به رقابت ندارند، بلکه با ایجاد روابط بوروکراتیک و دست و پا گیر، باعث فشار اداری نیز می شوند. هم چنین مداخله دولت در بخش کشاورزی، و کنترل قیمت ها، و پرداخت یارانه ها به منظور تامین